قال النبی صلعم ما انزل اللہ داء الا انزل لہ دواء فتداووا
از تازہ افادات عالیجناب حکیم محمد اعظم خان صاحب المخاطب بناظم جہان مرحوم مغفور رسالہ در تعلیم نبض مع فوائد موسوم باسم تاریخی
نیر اعظم
۱۲۷۱ھ
باجازت ارسطوئے زمان حکیم محمد اکمل خان صاحب نبیرہ مصنف صاحب موصوف بقدر تالیف شیخ محمد نظام الرحمن ابن محمد نذیر حسین مالک مطبع صدیقی دہلی
در مطبع مصطفائی دہلی باہتمام محمد عبد الغنی زیور طبع آراستہ شد

میگردند و اجزای او که در جهت مقابل آن هستند ممتد میشوند و ازین جاست که جسم لین ممتلی بجسم رقیق هرگاه در قطری بالقسر انفعال
نقصان می پذیرد در قطرین دیگر زیاده میشود پس باین جهت عروق دست منکب طول میباشند و در قطر آخرین ازدیاد می پذیرند
و تخصیص نهازیل برای آنست که در ایشان نقصان و ازدیاد اظهر میباشد بباعث عدم اختفای عروق آنها در لحم که مانع از زیادتی
عرض و اشراف ست و دست مستلقی یعنی آنکه انسی ساعد او بفوق باشد در اشراف و طول زیاده میکند و در عرض نقصان آورد
و وجه ازدیاد اشراف و طول و انتقاص عرض نیز آنچه بالا گذشت بالجمله ازدیاد اشراف و بسبب رفع مفصل رسغ عند تسفل کف میباشد
و ازدیاد طول و بنابر امتداد وی درین وقت و نقصان عرض و بنا بر آنست که هرگاه طول و اشراف زیاده میشود بالضرور عرض نقصان
می پذیرد دوم آنکه ملاحظه نبض در وقتی باشد که صاحب او خالی از اعراض نفسانیه مانند غضب و غم و هم و سرور و خوف و فکر و توجه
بجانب امری دیگر و از امور طبیعیه و بدنیه مثل تعب و ریاضت و خواب مفرط و شکم سیری مثقل و جوع مفرط و استحمام و از حال ترک عادات و استعداد
عادات باشد چه این همه امور تغیر عظیم در نبض پیدا میکنند از نسبت اقتضای مزاج اصلی لهذا الحاظ نبض بعد این حالات اعتبار و اعتماد
ندارد سوم آنکه امتحان نبض از نبض معتدل کنند تا بدان قیاس کرده شود غیر معتدل او مقدار خروج او از اعتدال دریافت گردد
و این سه قسم همانست که شیخ علیه الرحمة ذکر کرده اکنون باقی اقسام که شراح قانون و غیرهم بیان نموده اند تحریر میشوند چهارم آنکه
ملاحظه نبض راست از دست راست و نبض چپ از دست چپ کنند تا که انگشت خنصر بر بند دست جانب انگشت مریض واقع شود و
سبابه بطرف ساعد او زیرا که طرف نبض از جانب ابهام دست ظاهرتر ست بواسطه عریانی او از لحم بخلاف جانب مقابل او که بباعث کثرت
لحم بران مخفی تر ست و سر انگشت سبابه قوی الادراک و ذکی الحس ست از دیگر انامل پس در صورت مذکوره تعادل و تشابه ادراک
بظهور خواهد آمد بنابر وقوع انمله سبابه بر نبض جانب اخفی و انگشت خنصر بر نبض طرف اظهر پنجم آنکه نبض دست راست ملاحظه نمایند و
اگرچه قیاس مقتضی ملاحظه نبض دست چپ بوده است لان نبضها اقرب الی القلب لیکن چون ملاحظه نبض چپ بدست چپ
کرده میشود و ادراک دست چپ ضعیف ست و ملاحظه نبض راست بدست راست و ادراک دست راست قویست درین صورت
دیدن نبض راست با وجود بعد او از قلب اولی بود زیرا که تفاوت در ادراک هر دو دست اکثر ست از تفاوت هر دو شریان راست
و چپ و قول حکیم علی گیلانی که ملاحظه نبض دست راست اکثر نمایند بنابر قوت و کثرت حس او و اگرچه نبض از چپ اولی بر جواب ست
نیز معین قول مسطور ست کما لا یخفی ششم آنکه طبیب دست دوم خود زیر دست محسوسه بنهد تا که مریض در حمل او متعب نشود
و بدان سبب نبض متغیر نگردد خصوصا در مریضان ضعیف هفتم آنکه چهار انگشت یعنی خنصر و بنصر و وسطی و سبابه بر نبض مریض
نهد و در اصناف نبض فکر کند و آنرا در ذهن خود مستحضر نماید پس در هر یک جدا از آن در چیزیکه دلالت میکند بران خوض کند تا آنکه
بر غرض خود واقف گردد هشتم آنکه طبیب فارغ باشد از همه چیزها تا که فکر او را از ادراک نبض باز دارد مثل امور نفسانی که غضب
و فزع و غیرها ست و عوارض بدنی که جوع و سیری مفرط و استفراغ و آلام مانند آنست ازینجاست که گفته اند نباض معتدل المزاج
و سلیم الذهن و صحیح الطبع باید تا قیاس او و اعتماد را شاید نهم آنکه اصابع نباض مباشر اعمال خشن نباشد بلکه انگشتان او

نرم باشند تا که ذکی الحس باشند و نیک احساس کنند و ازین جهت محمد بن زکریا رازی گفته سزاوار آنست که نباض ابیض اللون مائل
بحمرت باشد زیرا که این لون طبعی ست و موافق بقوت حس ست دهم آنکه نباض مستحضر باشد باموراتیکه موجب تغیر نبض می
شوند مثل اسنان و امزجه و فصول و بلدان و اهویه غیرها از امور مغیرهٔ نبض تا که مقدار تغیر حاصل معلوم نماید یازدهم آنکه ملاحظه
نبض قوی بغمز قوی کنند تا که در اصابع بقوت داخل شود و حرکت او بخوبی مدرک گردد و ملاحظه نبض ضعیف برفق نماید بهر آنکه
حرکت شریان بقوت غمز باطل نشود دوازدهم آنکه مریض در وقت ملاحظه نبض بیست تا بعض مباشرت عملی نکند بلکه بعاکف ایاده
و بر ان چیزی ثقیل نهند و اعتماد او بر چیزی نکند و چیزی در دست نگیرد و دست بازو محکم و مربوط هم نبود و کمر نیز محکم
بسته نباشد و دست دیگر را نیز برین تکیه نماید زیرا که امور مذکوره ممنوعه نبض از حالت اصلی تغیر میدهند خواه بجذب ماده بسوی عرق
و یا بتوزیع و مانند آن سیزدهم آنکه طبیب نبض را بمجرد ملاقات مریض ملاحظه نکند بلکه بعد موانست بتکلم و اطالت سوال از احوال
بشاشت و ملاطفت تا که مریض را با طبیب محبت انس بهم رسد آنوقت ملاحظه نبض او نماید زیرا که در صورت رسیدن طبیب بمکان مریض گاهی
بطبیب تعسب و قلق عارض میشود خصوصا وقتیکه سریع التغیر از عوارض باشند و ایضا در حالت وصول مریض بطبیب گاهی مریض را فرحت
و انبساط مفرط حاصل میگردد و گاهی شرم و خوف خصوصا اگر مهیب باشد پس اگر در همان حال بی توقف بدون ابتدا بتکلم و احوال
پرسی و اظهار مهربانی و شفقت مشغول بملاحظه نبض گردد بسبب تغیر حال حالات باطنی وی کما حقه دریافت نشوند چهاردهم
آنکه در اطالت مدت ملاحظه نبض و در تقصیر آن حسب مقتضای حال قصد کنند یعنی نماینده نبض اگر مریض باشد و در مرض
او توقع نبضات مختلف بود در ملاحظه نبض و چندان طول دهد که حال اختلاف روشن گردد و الا ملاحظه نبض بسرعت نماید تا
مریض تنگدل و غمگین نشود و اگر صحیح باشد و در نبض او احتمال وقوع نبضات مختلفه بود پس طول دهد ملاحظه نبض را بنا بر وقوف بر آن و الا
بقدر معتدل اکتفا کنند و بعضی اطبا اندازه مدت ملاحظه نبض مقرر کرده اند چنانچه ابو سهل مسیحی بمقدار سی نبضه قرار داده و دلیلی
بران نیاورده و سامری گفته که اطول زمان اخذ نبض مدتیست که دران سی نبضه واقع شوند و دلیل برین آورده که تا اجناس
عشرهٔ نبض را تمام فراگیرد و بنا بر آنکه هر جنس سه قسم ست آنکه نویسد که ضعف این دلیل مخفی نیست راقم گوید که بزعم ناقص وجه عدم
اختفای ضعف دلیل مذکور آنست که هر یک از اجناس عشرهٔ نبض منقسم بسه قسم نیست کما قال السامری بلکه جنس مقدار انبساط نه قسم
ست و جنس استوا و اختلاف و جنس نظام و غیر نظام و جنس ماخوذ از وزن هر یک منحصر در نوع ست کما سیجی ان شاء الله تعالی پس این
دلیل سامری که بتقرر سی نبضه بهر استیفای اجناس عشره است زیرا که هر جنس سه قسم ست ضعیف باشد مگر آنکه در دلیل تعیین سی نبضه می گفت
که بهر ادراک هر جنس از اجناس عشرهٔ نبض سه نبضه مقرر نموده اند قطع نظر از انحصار او در سه قسم مناسب میبود کذا قال الجیلانی فی
شرح القانون وقد ربعضهم بثلثین نبضة بیننه رجع کل نبضة فی جنس یراجع مرة بعد اخری و در کناش اسکندرانی
است که دست خود از رگ بر ندارند تا آنکه دوازده نبضه تمام کنند و محمد زکریا گفته که این دلیل مدت ادراک نبض ست و بعضی متاخرین
نوشته اند که تا حصول سی و پنج نبضه دست بر نبض بدارد زیرا که درین مدت اکثر تغیرات حالات ظاهر میگردد و هر چند در دوازده

یاسی نبضه بلکه در سی و پنج نیز شریان از صلابت و لینت از امتلا و تخلخل تخلیه و سکین ممکن ست که در برودت و حرارت و عظم و صغر
و تواتر و تفاوت در قوت و ضعف و تقدم و تاخر مختلف گردد زیرا که صلابت و نرمی شریان بسبب یبس و رطوبت مزاج بود و آن
نیز و دیر بدون تدبیری متغیر و متبدل نمیگردد و دیگر حالات چون متعلق بحرارت و برودت و هیجان و سکون اخلاط و اعراض نفسانیه
است میتواند که بزودی بلکه بوهم و خیال و اندیشه محبوبی یا مبغوضی وغیره و یا لوزیدن نسیم بارد و حار متغیر و متبدل شود و از علم
این امور طبیب را معرفت سنوا و اختلاف و اعتدال و انحراف مزاج حاصل میگردد و از لحاظ و حفظ اینها میتواند که حکم بر حال مرض و
مریض نماید **پانزدهم** آنکه در حالت ملاحظه نبض باید که بیننده و نماینده نبض هر دو جالس باشند و جلوس نماینده نبض مربع
باشد قامت و دست کرده و تکیه نا زده و مستوی رو برو و بهم نشسته و ایضا در آن حال باید که هر دو ساکت باشند و متوجه بجانب دیگر
نشوند و نظر بیکدیگر هم ننمایند بلکه زیر چشم گاه گاهی ملاحظه صورت و چشم یکدیگر نمایند و نیز است حال هم دیگر دریافت کنند و آن مکان
از غوغا و شورش مردم و صدمات قویه و از هر چه باعث تشویش طبیعت گردد خالی باشند زیرا که ادراک نبض و دریافت حالات آن از
قبیل ادراک معانی و دریافت دقائق و نکات است که حصول آن بدون تسکین خاطر و صحت و جمعیت حواس ممکن نیست
فائده در بیان تعریف نبض و آنچه بدان تعلق دارد باید دانست که شیخ الرئیس در تعریف نبض میفرماید که هی حرکة من اوعیة الروح
مؤلفة من انبساط و انقباض لتدبیر الروح بالنسیم یعنی نبض حرکتیست از مکان روح مرکب از انبساط و انقباض
برای تدبیر روح بهوای تازه و نزد اطبا نبض حرکت شرائین ست لیکن شیخ در مقام دیگر میفرماید که برای روح حیوانی
حرکات قویه انبساطیه است بنا برا استراحت بنسیم و انقباضیه بنا بر تنقیه از فضول محترقه و حکمت در رقاقت جسم شرائین همین ست که منشق
نگردد از قوت حرکات روح و ایضا طبقه باطنی شرائین صلب مخلوق شده زیرا که آن ملاقی ضربان و حرکت قویه جوهر روح ست پس
معلوم شد که اصل در نبض بقول شیخ همین حرکت روح ست و اطبا بواسطه اتباع امر ظاهر میگویند که نبض انبساط و انقباض شرائین
ست و شیخ اگرچه بمقدور خود مساعدت با اینها کرده است لیکن ایما نموده بمعنی مذکور بقول خود یعنی حرکة من اوعیة
الروح و نه گفت حرکة اوعیة الروح ای الشرائین چه اوعیه معروض حرکت ست نه فاعل و اکنون دریابند که حرکت را
شش امور یعنی مبدأ و منتهی و موضع و فاعل و مقوله که در آن حرکت واقع شود و غایت لازم ست پس در نبض مبدأ وسط
رگ یا اطراف وست و همچنین منتهی و برین هر دو دلالت میکند قول شیخ یعنی مؤلفة من انبساط و انقباض و انبساط
حرکت از وسط بسوی محیط ست و انقباض بالعکس و انبساط برای جذب هوای بارد ست و انقباض بنا بر اخراج هوای سخن
و فضول محترقه از روح و جذب مقدم ست بر اخراج او طبعاً ولذا اقدم الانبساط و ایضا از قید انبساط و انقباض سائر
حرکات قلب مثل حرکت اختلاجی و کیفی که مبرد و مسخن ست خارج شد و ظاهر است که انبساط و انقباض هر دو ضروری اند یکی
از اینها تبعیت دیگری نیست چه هر دو حرکت افتقار بالطبع ست برای استنشاق هوا و دفع بخار و موضع وعیه روح ست
یعنی مکان روح حیوانی و آن قلب و شرائین ست و حرکت شرائین باستقلال ست تبعیت قلب نیست و اگرچه حرکت قلب نیز

عند الجمهور نبض است لیکن بجهت عدم جریان اجناس ادله نبض و ران خارج از مقصود است چه نبضی که طبیب بدان استدلال
میکند در مقدار و قوام و خلا و امتلا و ملمس است و آن حرکت شرائین است و از ینجاست که مفهوم از لفظ نبض در عرف اطبای
این زمان حرکت شرائین است فقط نه حرکت قلب و دماغ نیز اگرچه داعیهٔ روح است حرکت میکند بانبساط و انقباض و
میگیرد از هوای مستنشق قسط صالح برای تدبیر روحیکه در انست لیکن آن هم خارج از حد نبض است بسببی که حرکت قلب ازان
خارج شده و ایضاً بسببی که مراد از روح در حد نبض روح حیوانیست و ایضاً حرکت دماغ را استنشاق گویند چنانچه حرکت صدر و ریه
را تنفس **و فاعل** یعنی محرک قلب و شرائین بمذهب اصح قوت حیوانیست چنانچه شیخ علیه الرحمه میفرماید که قوت حیوانی با وجودیکه
مهیی حیات است لیکن مبدأ حرکت جوهر روح لطیف بسوی اعضا و مبدأ بسط و قبض دل و شرائین بنابر جذب نسیم و لقای
او یا اخراج بخار دخانی نیز هست پس قوت مذکور بقیاس حیات منفعل است و بقیاس افعال نفسانی و نبض فاعل **و مقوله**
وضع است زیرا که ملاک فرق حرکت وضعی از حرکت مکانی ملازمت کل متحرک است بکل مکانی که دران حرکت میکند یا ملازمت
جزو متحرک بجزو امکان او در حرکت وضعی و عدم ملازمت مذکوره در حرکت مکانی پس اگر این ملازمت متحقق باشد حرکت وضعی
بود والا مکانی و ظاهر آنست که نزد شیخ حرکت نبض وضعی باشد چه روح حیوانی متحرک میشود در شریان ملازم بشریان و خون و
غایت تدبیر روح بنسیم است چه ظاهر است که علت غائی نبض همینست و ممیز از خفقان نیز هست و این تدبیر متضمن بدو فعل است یکی
ترویح روح باد خال نسیم بارد و تعدیل مزاج و حفظ او از احتراق و فساد دوم اخراج چیزیکه از روح محترق شده بواسطهٔ مصاحبت
هوای گرم بسبب تردد در باطن و در بعضی نسخ تبرید عوض لفظ تدبیر مرقوم است و تدبیر اصح است زیرا که غرض از جذب هوا آنست
که روح از بد حرارت نشود از انچه که هست پس محترق و متحلل نگردد نه آنکه بارد گردد و استعداد او از قبول قوت حیوانی باطل
شود و قرشی لتعدیل الروح عوض تدبیر الروح نوشته و مخفی نماند که حرکت نبض طبعی است نه ارادی چنانچه شیخ در کتاب ثالث قانون
میگوید که حرکت تنفس ارادیست ممکن است تغیر او از مجرای طبعی او باراده و اما نبض پس آن طبعی صرف است و قسری هم نیست چه
معلوم است که در نبض انبساط و انقباض بروح است فی نفسه نه امتلای شریان و خلو او بالقسر از مبدأ **فائده** در بیان اجزای
اربعهٔ نبضه بدانکه نبضه عبارت است از مجموع انچه یافته شود در مدت ارجاع اول حرکت بسوی مثل او و آن از نبض بمنزلهٔ فرد و
شخص است از نوع و هر نبضه مرکب است از دو حرکت و دو سکون زیرا که هر نبض مرکب از حرکت انبساط و حرکت انقباض است
و درمیان دو حرکت متضاده از وقوع سکون چاره نیست بنابر مستحیل بودن اتصال حرکتی بحرکت دیگر بعد از انکه حاصل
شود مسافت حرکت اول را نهایت و طرف بالفعل و هرگاه سکون میان دو حرکت متضاده لازم آمد پس هر
نبضه را تا زمان لحوق به نبضهٔ دیگر چهار جزو ضرور بود که آن دو حرکت و دو سکون باشد یعنی حرکت انبساط و سکون میان
او و میان انقباض و حرکت انقباض و سکون میان او و میان انبساط و در وجه حصول هر دو سکون اطبا گفته
اند که طبیعت را عند اتمام حرکت انبساطی اعیا حاصل میشود پس برای استراحت سکون میکند و این سکون را

سکون خارجی و ظاهری و محیطی گویند لانه لیقرب المحیط و همچنین حاصل میگردد طبیعت را اعیا وقت تمامی حرکت انقباضی پس
راحت میخواهد و سکون میکند و این سکون را سکون داخلی و باطنی و مرکزی نامند لانه یقرب المرکز پس بهمین جهت عند
نهایت هر دو حرکت دو سکون حاصل میشوند و بدانند که ترکیب نبضه واحد بحرکت انبساطی و سکون خارجی و حرکت انقباضی
تمام میشود زیراکه اوعیه هرگاه منبسط شد و بعد از ان منقبض گشت پس نبضه واحد تمام گردید و اگرچه سکون انقباضی هنوز حاصل
نشود هر آئینه حد نبضه بران صادق آید لیکن چون لحاق نبضه ثانی با وی اعتبار کرده اند بالضرور امور اربعه دران یافته
شوند و ایضاً مخفی مباد که وقوع سکون در اجزاے نبض منع نمیکند از اطلاق اسم حرکت بران چنانکه اطلاق حرکت
بر قطع مسافت کرده میشود اگرچه سکون در میان او واقع شود و ازینجاست که شیخ در فصل موجبات حرکت و سکون
مینویسد که حرکت مختلف می باشد بحسب شدت و ضعف و بحسب مخالطت او از سکون پس حرکتی که با وی سکون آمیزد نوعے
از حرکت بود فائده در بیان حال حساس حرکتین و سکونین و عدم حساس آنها پوشیده نماند که حرکت آخر انبساط بنا بر
ظهور او محسوس میگردد و اما حرکت اول انبساط که میل از مرکز بمحیط میکند بسبب بودن او قریب از مرکز محسوس نمیشود و کذا آخر
انقباض غیر محسوس بود زیراکه شریان مفارقت میکند از انامل هنگام قرب و بمرکز لیکن نزد بعضی متقدمین اول انقباض محسوس
میگردد در چهار جنس نبض که آن قوی و عظیم و صلب و بطی است اما در نبض قوی بنا بر قوت او و در عظیم بواسطه اشراف او و در
صلب بسبب شدت مقاومت و در بطی بباعث طول مدت حرکت او و از ترکیب این چهار بترکیب ثنائی شش قسم حاصل
میشود یکی قوی عظیم دوم قوی بطی سوم قوی صلب چهارم عظیم صلب پنجم عظیم بطی ششم بطی صلب و بترکیب ثلاثی چهار
قسم صورت می بندد یکی قوی عظیم بطی دوم قوی عظیم صلب سوم قوی بطی صلب چهارم عظیم بطی صلب و بترکیب رباعی یک
قسم بحصول می انجامد لیکن بعضی ازان محصله الوجود نیست مثل عظیم و صلب زیراکه از شرائط تحقق نبض عظیم اطاعت آله است
بنا بر انبساط تام و آن حاصل نمیشود مگر بلین آله بالجمله ادراک این بهرکس حاصل نمیشود مگر شخصیکه مثل جالینوس تعهد او نماید این
باب بران مفتوح میگردد لهذا شیخ علیه الرحمه میفرماید که انقباض در اکثر احوال محسوس نمیشود و اما سکون داخلی بسبب وقوع مفارقت
شریان از انامل بنا بر وصول او بمرکز نیز غیر محسوس بود و سکون خارجی بالضرور محسوس ست لکونه عند المحیط ۔

تعلیم اول در بیان اجناس عشرهٔ ادلهٔ نبض و اسباب آنها

بدانکه مراد از ادلهٔ نبض چیزهائیست که بواسطهٔ آنها نبض بر حال بدن دلالت میکند و بوعلی سینا میفرماید اجناسی که ازان
حال نبض دریافت میکنند بحسب وضع کردن اطباء ده جنس ست و اگرچه بر ایشان واجب بود که نه جنس میگردانیدند زیراکه از
جمله اجناس ادلهٔ نبض که جنس استوا و اختلاف ست اختلاف آن گاهی منتظم می باشد و گاهی غیر منتظم پس منتظم و غیر منتظم از
انواع مختلف باشند که آن نوعی از جنس استوا و اختلاف ست و لیکن بنا بر کثرت اقسام مندرجه تحت منتظم و غیر منتظم آنرا جنسے
براسه قرار داده اند و بدین سبب اجناس ده شدند و رنه حقیقةً اجناس مذکوره نه بودند و ازینجاست که در مقامی دیگر

از کلام شیخ مستفاد میشود که عند التحقیق جنس نهم مثل نوع جنس هشتم ست بالجمله اجناس مذکوره انیست **جنس اول** ماخوذ از
مقدار انبساط **جنس دوم** ماخوذ از کیفیت قرع حرکت باصابع **جنس سوم** ماخوذ از زمان کل حرکت **جنس چهارم**
ماخوذ از قوام آله **جنس پنجم** ماخوذ از خلا و امتلای او **جنس ششم** ماخوذ از حر و برد لمس و **جنس هفتم** ماخوذ از زمان سکون
جنس هشتم ماخوذ از استوا و اختلاف نبض **جنس نهم** ماخوذ از نظام نبض در اختلاف و ترک نظام **جنس دهم**
ماخوذ از وزن **جنس اول ماخوذ از مقدار نبض** بدانکه انواع این جنس یا بسیط اند یا مرکب بسیط آنکه معتبر بحسب یک
قطر بود و مرکب آنست که بحسب دو قطر یا سه قطر باشد و اقطار هر جسم سه است طول و عرض و عمق پس طول منبسط از شریان
آنکه در طول ساعد محسوس گردد و عرض او آنست که در عرض ساعد مدرک شود و عمق او آنکه در مسافت انبساط محسوس شود
و این عند ارتفاع شریان بسوی انامل و انخفاض او از انهاست و هر واحد را ازین اقطار ثلاثه وسط است و افراط
و تفریط پس انواع بسیط داخل تحت این جنس نه باشند یعنی طویل و قصیر و معتدل بینهما و عریض و ضیق و معتدل بینهما و
مشرف و منخفض و معتدل بینهما پس طویل آنکه اجزای او در طول بیشتر از معتدل محسوس شوند و سببش بالذات کثرت حرارت
است و تمکن قوت مع مانع استعراض و شهوق مثل صلابت آله مانع از استعراض و کثافت لحم و جلد مانع از شهوق و سبب
بالعرض هزال لحم است که آن معین بر ظهور رگ باشد و قصیر آنست که ضد طویل بود و سبب بالذات او قلت حرارت یعنی غلبه برودت
و ضعف قوت و عصیان آله مع مانع ضیق و انخفاض مثل تخلخل لحم و لین جلد و سبب بالعرض فربهی مفرط از شحم است و گاهی
قصیر بسبب اجتماع اجزای شریان در طول بود چنانچه عند تشنج دست عارض میشود و معتدل بینهما آنست که میانه در طول و
قصر بود و سببش اعتدال اسباب طویل و قصیر ست و عریض آنکه در عرض اصابع زیاده تر از معتدل محسوس شود و سببش
یا خلو عرق ست از روح و خون مفرط که بدان سبب میل کند طبقه عالیه عرق بر طبقه سافله او پس در عرض بیفزاید و یا شدت
لین آله و این واجب میکند زیادتی عرض بواسطه سبب لین و آن رطوبت بالاعرق و مغلظه جرم او ست نه بواسطه لین
فقط که آن معد زیادتی انبساط ست در اقطار ثلاثه پس اگر قوت قوی و حاجت شدید باشد درین صورت بر زیادتی عرض
فقط اقتصار نکند بلکه این سبب عظم نبض گردد و اگر قوت قوی و حاجت شدید نباشد درین حالت لین فقط سبب زیادتی
قطری از اقطار ثلاثه نخواهد شد و ضیق آنست که ضد عریض بود و سببش قلت رطوبت ست و گاهی ضیق حادث میشود بسبب
تمدد عرق در طول چنانچه در تشنج و معتدل بینهما آنست که میان آن هر دو بود و سبب او عدم زیادتی و نقصان اسباب
عریض و ضیق ست و مشرف یعنی شاهق آنکه اجزای او در بلندی زیاده از معتدل محسوس شوند و سببش زیادتی حرارت
و قوت ست مع صلابت آله مانع عرض و غائر بودن طرفین رگ در لحم که مانع طول ست و منخفض آنست که ضد شاهق
بود و سبب او قلت حرارت یعنی غلبه برودت و ضعف قوت و گاهی انخفاض حادث میشود بعارضه نفسانی که لازم بود
آنرا حرکت روح بسوی داخل چنانچه عند الفزع پیدا شد و معتدل بینهما آنکه میانه در هر دو بود و سببش اعتدال

اسباب شهوق و انخفاض ست **اشتباه** اکثر اطبا شناخت نبض طویل و قصیر وغیره انواع اجناس نبض بقیاس نبض معتدل
حقیقی یا نوعی یا صنفی مقرر کرده اند و وجه احسن درین باب آنست که نبض معتدل شخصی یعنی نبض حالت صحت نماینده نبض
قیاس نمایند و این موقوف ست بر معرفت نبض آن شخص در حالت اعتدال مزاجش تا که دریافت گردد مقدار خروج او
از اعتدال اما در صورت عدم حصول ملاحظهٔ نبض وقت صحت بانضمام دلائل و قرائن دیگر حکم باید کرد و بعضی تعرف انواع
این جنس بقیاس انامل شخص معتدل السحنه و معتدل الاصابع فی المقدار و با انامل صاحب نبض مقرر ساخته اند بدین طور
که اگر نبض از چهار انگشت زیاده محسوس گردد طویل نامند و اگر از چهار کمتر محسوس شود قصیر خوانند و اگر بچهار انگشت محسوس شود
فقط معتدل گویند و اگر در عرض اصابع زیاده اخذ کند عریض نامند و اگر در عرض انامل کمتر رسد ضیق خوانند و اگر متوسط در هر دو
بود معتدل گویند و اگر مرتفع بفوق بیشتر بود گویا در انامل غوص میکند شاهق نامند و اگر مرتفع کمتر بود منخفض خوانند و اگر
ارتفاع او متوسط باشد معتدل گویند اکنون بدانند که اقسام مرکبات از انواع تسعهٔ بسیطهٔ مذکوره یا ثنائی باشند یا ثلاثی
زیرا که رباعی و مافوق آن بسبب عدم اجتماع چهار قسم یا زیاده از تسعهٔ بسیطهٔ مذکوره غیر ممکن الوقوع اند پس انواع ثنائی و ثلاثی
باقی اند و حاصل میشوند از هر واحد این ترکیب بست و هفت قسم و مفردات مذکوره نه اند پس مجموع اقسام بسائط و مرکبات این
جنس شصت و سه قسم میشوند لیکن بسیط فقط و ثنائی فقط یافته نمیشود لان اقطار الجسم ثلثة بلکه موجود و متحقق ثلاثیات اند و رعایت
این امر در جمیع اقسام نبض ملحوظ دارند و اکثر از مرکبات مذکوره اسم ندارند و بعضی ذی اسم اند و آن شش قسم اند مثلاً آنچه
در طول و عرض و ارتفاع زائد بود عظیم نامند و آنچه در آنچه هر سه قطر کمتر بود صغیر گویند و آنچه درمیان عظیم و صغیر باشد معتدل
خوانند و این هر سه قسم از اقسام ثلاثی اند و آنچه در عرض و شهوق زیاده بود غلیظ گویند و آنچه در هر دو ناقص بود دقیق نامند
و آنچه درمیان غلیظ و دقیق بود معتدل خوانند و این هر سه قسم از انواع ثنائی باشند و این محصلة الوجود نیستند لما قلنا
سابقاً بالجمله سبب نبض عظیم مطاوعت آله است بسبب لین او و قوت قوة حیوانی و شدت حاجت بسوی تطفیه زیرا که
حصول عظم نبض موقوف ست بر سه امر یکی بر کمال حرکت انبساط و این حاصل میشود بقوت قوة دوم بر قبول آله مر فعل
قوة را علی ماینبغی و این حاصل میگردد بلین آله سوم هر چیز یکه خواهش میکند باستیفاے کمال حرکت و این متحقق میشود عند
شدت حاجت پس این هر سه موجبات عظم اند نزد جمهور اطبا اما جالینوس در جوامع اسکندرانیین سببی رابع برائے تعظیم
نبض ذکر کرده و آن قلت روح نفسانیست و در توجیه آن گفته که او از جملهٔ حاجت داعیه بسوی عظم ست زیرا که حاجت یا بنا بر
تعدیل روح ست و یا برائے تولید روح نفسانی پس هر گاه روح کم گردد حاجت بهر تولید زیاده شود پس عظیم شود نبض چنانکه
عظیم میشود بواسطهٔ شدت حاجت بسوی ترویح و این سبب چهارمی بر مذهب او ست که نزد او تکون روح از هوای مستنشق ست
حاصل آنکه وجود عظم بوجود مجموع اسباب ثلثهٔ مذکوره واجب میشود اما فقدان عظم بفقدان یکی از اسباب ثلاثه واجب میگردد مثلاً
هر گاه آله شدید اللین و حاجت در کمال شدت بود و قوت باعتدال باشد پس شک نیست که درینصورت هم نبض عظیم میگردد

ولهذا اگویند که نبض عظیم یا نبض متوسط در قوت وضعف ونیز با نبض ضعیف ممکن الجمع ست ایضاً گفته اند که هرگاه آله لین
باشد در تعظیم نبض ادنی قوت کفایت میکند وهرگاه صلب باشد تعظم او حاصل نمیشود اگرچه قوت قوی وحاجت شدید بود
منجمله اسباب ثلاثه حاجت معین تر ست بر وجود عظم نبض زیرا که اگر قوت ولین آله هر دو بدون حاجت یافته شوند درین
صورت طبیعت که فی الحقیقت علت نبض همانست مصروف ومستعد تعظیم نبض نمیگردد و اگر حاجت شدید بود درین حالت
طبیعت بسوی تعظیم نبض مصروف میگردد بمعونت قوت ولین آله ایضاً قوت حقیقةً فاعل نیست بلکه آله طبیعت ست وبدان
سبب بمنزلهٔ فاعل ست ولین آله بمنزلهٔ عدم مانع ومعین عظم ست اما حاجت داعی نبض وعلت غائی آنست حقیقةً واطلاق
سبب وعلت بر آن بتجوز وتکلف نیست بخلاف اولین یعنی قوت ولین آله وچون درجات حاجت بسوی نطفیه متفاوت اند پس
اگر قوت قوی وآله مطاوع باشد وحاجت شدید بود از انچه موجب عظم ست درین صورت عظم تنها نباشد بلکه قوت مع عظم
نیز افزاید بنا بر تحصیل استیفای مطلوب یعنی نطفیه که حسب واجب از عظم حاصل نشود واگر حاجت شدید از ان بود درین حالت مع
عظم وسرعت تواتر نیز منظم گردد تا حاصل نماید استیفای مطلوب خود بتمامه که از عظم وسرعت باقیمانده از ین معلوم شد که
عند خروج حاجت از اعتدال اول عظم حاصل میشود بشرط عدم مانع پس سرعت پس تواتر و عند عود باعتدال وزوال حاجت
زائد اول تواتر زائل میگردد پس سرعت پس عظم وبدانند که در مزاج حار که حرارتش یا بنا بر وفور حرارت غریزی وروح حیوانی
دوم بود ویا بواسطهٔ کثرت حرارت عنصریه مزاجیه عارضه خواه جبلی باشد حاجت بترویح شدید بود پس با وجود آن اگر قوت
وآله مساعدت کند نبض عظیم باشد چنانچه در مزاج دموی وحمی یوم غضبی وفرحی وسو [illegible] ورمی واگر قوت قوی
آله صلب بود نبض صغیر سریع متواتر باشد واگر آله لین وقوت ضعیف بود نبض صغیر بطی متواتر باشد واگر قوت از غایت ضعف بدرجه
سقوط رسد تواتر بتفاوت مبدل گردد ونبض صغیر بطی متفاوت باشد وسبب نبض صغیر نیز سه گونه است یکی ضعف قوت زیرا که
قوت بمثل فاعل ست مر عظم را وعدم فاعل دخیل تر ست در انتفای معلول واز ین جهت او را بر سائر اسباب صغر حتی که بر قلت حاجت
مقدم داشته اند پس اگر حاجت افزون بود نبض صغیر متواتر باشد تا تدارک کند بتواتر چیزی را که از عظم وسرعت فوت شده واگر
با وجود ضعف قوت آله صلب حاجت اندک بود نبض اصغر باشد لاجتماع اسباب الثلثه **دوم** صلابت آله است که صلابت تنها
نیز احداث صغر می نماید فرق درین صغر ودر صغری که سببش ضعف قوت باشد آنست که درین صورت نبض با وجود صغر صلب بود
وضعیف نباشد ودر قصر وانخفاض نیز افراط نکند بواسطهٔ قلت امور معینهٔ آنها بلکه با قدری شهوق وطول باشد زیرا که روح
در طول عرق ساریست اما ایجاب ضیق مفرط می نماید بنا بر کثرت امور معینه از اجسام یکشفه موجب ضیق بخلاف آنکه سبب ضعف قوت
فقط باشد که دران صلابت نبود وضعیف ومفرط القصر والانخفاض بود بتحقق موجبات آنجا که مع صلابت ضعف قوت باشد
نبض در هر سه قطر بسیار کم میشود **سوم** قلت حاجت ست که با وجود اعتدال قوت وآله ایجاب صغر مینماید لیکن دران
ضعف نباشد چه ضعف نبض بنا بر ضعف قوت میباشد وقلت حاجت مقتضی ضعف قوت نیست بدانند که هیچ سببی

ازین اسباب ثلاثه شایستگی آن ندارد که واجب کند صغر را بمبلغ ایجاب ضعف زیرا که قوت قوی ترین اسباب است در ایجاب عظم
و هر شی که در ایجاب حالت اقوی بود ضد او در ایجاب ضد آن حالت اقوی باشد وازین معلوم شد که ایجاب صلابت مر صغر
را اقوی است از ایجاب عدم حاجت بود مر آنرا چه ایجاب لین آله مر عظم را اقوی ست از ایجاب شدت حاجت مر آنرا و صغر صلابت
مع قوت زیاده تر از صغر عدم حاجت مع قوت بود بهر آنکه قوت مع عدم حاجت در نبض معتدل نقصان کثیر نمی آرد چه از
برای قوت و عدم حاجت از بسط مانعی نیست بواسطه انتفای صلابت بخلاف صلابت مع قوت که نقصان کثیر در
اعتدال می آرد پس صغر که صلابت آنرا واجب کند زیاده تر از صغری بود که عدم حاجت آنرا حادث نماید و اگر حاجت
شدید بود و قوت قوی و آله صلب باشد درین صورت بالضرور با وجود صغر نبض سریع خواهد شد بنا بر آنکه تدارک نماید بسرعت
آنچه که فوت شده بواسطه صلابت از عظم و اگر حاجت شدید تر باشد با صغر و سرعت تواتر نیز لاحق شود لتدارک ما فات من
العظم والسرعة و اگر قوت ضعیف باشد پس درین حالت نه تعظم نبض یافته میشود و نه ایجاب سرعت بلکه صغیر متواتر میگردد بنا بر تدارک
بتواتر چیزی را که از عظم و سرعت فوت شده **اکنون بدانکه** اسباب ثلاثه نبض صغیر که مذکور شدند ضد اسباب سه گانه نبض
عظیم بودند و گاهی سبب چهارمی نیز موجب صغر نبض می گردد و آن انضغاط قوت ست تحت ماده غذائی یا خلطی و اگر چه
قوت در اصل قوی بود لیکن بواسطه انضغاط موجب صغر میگردد و سبب انضغاط قوت و عدم اقتدار آن بر تکمیل انبساط با وصف
موجود بودن و اسباب عظم از غذا ورود غذای کثیر المقدار بر معده است و بنا بر آن بحوق گرانی بر قوت و سستی حرارت عزیزی
و موجب انضغاط از خلط اجتماع خلط متعفن در محلی ست و بواسطه کثرت کمیت و کیفیت حصول انضغاط قوت چنانچه در
اول نوبتهای تپ مشهود میگردد **جنس دهم ماخوذ از کیفیت قرع عرق اصابع را** و این سه نوع ست
زیرا که قوت محرکه نبض یا قوی باشد یا ضعیف و یا متوسط پس **اول قویست** و او آنست که بقوت قرع کند بسر انگشتان
در وقت انبساط و هر چند رگ را بانگشتان فشارند حرکت او باطل نگردد بلکه انگشتان را از خود دفع نماید و این دلالت میکند
بر شدت قوت حیوانی که محرک شریان ست چه هر گاه محرک در کمال قوت باشد متحرک آن نیز قوی می باشد بالجمله سببش قوت
قوة است فقط اما بقول جالینوس در سبب این نبض با وجود قوت قوة مطاوعت آله نیز شرط ست زیرا که نزد او صلابت
آله مضعف قوت ست بسببی که در نوع اول از قسم هشتم نبض مرکب ثانی بیاید راقم گوید که اگر وجود شرط مذکور درین نبض ضروری
بودی اجتماع نبض قوی با صلب امکان نداشتی و در کتب معتبره اسباب نبض صغیر منقسم بسه قسم نشدی بلکه منحصر بدو قسم یعنی صلابت
آله و قلت حاجت بودی و فرق در صغر که از صلابت بود و در صغر که از ضعف قوت باشد در اسباب نبض صغیر ضبط نگردیدی
و همچنین نبض قوی را بصورت کثرت حاجت عظم نبض لازم بودی و الحال بخلاف و علاوه آن از شیخ الرئیس و غیره اکابر
این فن در ذیل اسباب نبض عظیم منقول شده که هر گاه آله صلب باشد تعظیم نبض حاصل نمیشود اگر چه قوت قوی و حاجت
شدید بود و ایضا اگر قوت قوی و آله صلب بود نبض صغیر سریع متواتر باشد و همچنین در ذیل اسباب نبض صغیر مضبوط گشته

که صغر صلابت مع قوت زیاده تر از صغر عدم حاجت مع قوت بود و ایضاً اگر حاجت شدید و قوت قوی و آله صلب باشد
درین صورت بالضرور نبض سریع خواهد شد و نیز درین مقام گفته اند که بصورت نبودن مطاوعت آله بنابر صلابت بودن
قوت قوی با وجود کثرت حاجت نبض قوی و نیز عظیم خواهد بود و بصورت بودن لینت آله و کثرت حاجت و نبودن قوت
قوی نبض قوی و عظیم خواهد شد پس ازین مقولات مجتهدین فن بخوبی روشن و مبرهن میگردد که نبض قوی با صلب ممکن الجمع ست
و ایضاً نبض صلب با ضعف قوت و نبض قوی را مطاوعت آله لازم نیست و تخیل که وجه تطبیق بین القولین آن باشد که بقول
شیخ وغیره نبودن صلابت مضعف قوت محصور در ابتدای مرض باشد و بقول جالینوس بودن آن مضعف مقید باستحکام
علت بود و باشد که در قول اول از ضعف ضعف حقیقی مراد باشد و در ثانی ضعف غیر حقیقی چنانچه بیان هر دو عنقریب می آید
بتفصیل تمام و هذا ما تیسر لی فی هذا المقام و بدانکه نبض قوی معتدل بجمیع باب یعنی سرعت و تواتر و حرو برد وغیره در فصل ربیع
و بلاد معتدل پیدا شد و شراب معتدل المقدار نیز بواسطه تقویت و تغذیه در نبض قوت می افزاید و ایضاً آب بسبب تنفیذ غذا
نبض را قوی میگرداند **دوم ضعیف ست** داوضد قویست که انامل را قرع بقوت نکند و اصابع را صدمه ساند
و بادنی انتها زباطل شود و سر انگشتان را از خود دفع نماید اگرچه عظیم باشد پس اگر ضعف نبض بسبب ضعف قوت حیوانی بود آنرا
ضعف حقیقی گویند و اگر بسبب ضعف فرط صلابت شریان باشد آنرا ضعف غیر حقیقی نامند و فرق فیما بین آنست که در اول
آله لین بود و با وجود آن اگر حاجت کثیر بود نبض عظیم باشد و در ثانی با صلابت باشد و این را صغر نبض لازم ست بالجمله
سبب ضعف نبض یا ضعف قوت ست یا صلابت آله که بدان سبب قوت بر تحریک نبض قوی نباشد بنحویکه حرکت و صدمت
بغمز اصابع نماید و اگرچه در اصل قوی باشد یعنی قوت فی نفسها ضعیف نباشد و آنچه شیخ علیه الرحمة از اسباب مغیره این نبض ذکر
کرده آنها اسباب اند برای هر واحد ازین دو سبب قریبه مذکوره چنانچه اول را تحلیل ارواح و قوی یا تغیر آن از افعال او
و ثانی را تحلیل رطوبات و حصر آن اسباب در هشت قسم نموده از انجمله **اول** هم ست بهر آنکه از لوازم اوست نزد روح و
حرارت غریزی از داخل بسوی خارج و بالعکس و آن موجب تحلیل قوی ست و انحراف طبیعت از تدبیر امر غذا **دوم** ارق ست
و آن نیز مضعف قوی ست بواسطه فرط تحلیل و انصراف طبیعت از تدبیر امر غذا **سوم** استفراغ ست چه کل استفراغ خواه بمواد صالح بود
خواه فاسد و فضول مضعف نبض ست زیرا که بتبع او ارواح و قوی و حرارت غریزی نیز خارج میشود لیکن استفراغ مواد فاسد در آخر
مقوی نبض و منعش قوی میگردد **چهارم** تحول ست و آن بنابر غور غذا بود پس قلیل میشود ارواح و ضعیف میگردد قوی
پنجم خلط ردیست که انجماد حرارت غریزی میکند و بواسطه آن ضعیف میشود قوی **ششم** ریاضت مفرط ست
زیرا که او تحلل بدن و تلطیف مواد میکند و بدان سبب حرارت غریزی و ارواح آماده تحلیل میشوند و **هفتم** حرکات اخلاط و
ملاقات آنها با عضای شدید الحس یا مجاورت او بقلب چه این تظلم قوی را در افعال آن و حرارت غریزی را در تنایثرات آن تغیر میدهد
و اگر این اخلاط مع ذلک فاسد باشند از وجوه دیگر نیز ضرر حاصل میشود مثل انصباب آن بسوی بعض اعضا و تورم آن

و مانند انفتاح افواه بعض عروق و انغمار قوی ۶ ہشتم جمیع محللات ست بواسطۂ آنکہ مواد را می کشد و آنرا مستعد بقبول تحلیل
می نماید و بہ تبع آن ارواح و قوی نیز تحلیل مے پذیرد و بدانند کہ غسل آب گرم و حمام حتی کہ تحلیل با فراط شود نبض را ضعیف
میکند زیرا کہ تحلیل مفرط محلل ارواح و موہن قوی ست پس ہرگاہ قوت ضعیف شود نبض ضعیف گردد بلکہ صغیر نیز **قسم سوم**
معتدل بینہما ست و او متوسط و معتدل بود در قوت و ضعف و این معتدل محمود نباشد بلکہ درین جنس نوع اول
یعنی قوی محمود ست زیرا کہ قوت ہر قدر کہ زیادہ بود بہتر باشد بخلاف معتدلہای اجناس دیگر کہ آنہا محمود می باشند
و سبب این قسم توسط قوت و آلہ است **جنس سوم ماخوذ از زمان حرکت** و این نیز برسہ نوع ست زیرا کہ
زمان حرکت نبض یا اقل و اقصر از زمان نبض معتدل معتاد بود و یا اکثر و اطول از ان و یا مساوی معتدل معتاد پس
اول سریع ست و او آنست کہ تمام کند حرکت را در مدت قصیر بنسبت زمان معتدل معتاد پس سکونات او متقارب
باشند و این دلالت میکند بر کثرت احتیاج دل بہوای بارد بنا بر حرارت قلب و سرعت اقوت نیز لازم ست کلان السرعة
لا یکون الا من حرارة والحرارة مدلت القوة لہذا گفتہ اند کہ سبب سرعت نبض قوت قوة و شدت حاجت قلب بترویح
ست مع مانع انبساط علی ما ینبغی چنانچہ ہرگاہ آلہ صلب باشد پس واجب ست کہ نبض سریع گردد و اگرچہ حاجت فی نفسہا
بر مقدار طبعی نباشد **بدانکہ** از تعریف نبض سریع مفہوم میگردد کہ او را اقصر زمان حرکت لازم ست چہ وجود سرعت حرکت
بدون کوتاہی زمان حرکت یافتہ نشود لیکن قصر زمان حرکت را سرعت غیر لازم ست چہ وجود کوتاہی زمانہ حرکت گاہی
بدون سرعت حرکت صرف بسبب قصر مسافت ہم یافتہ میشود و ازین معلوم میشود کہ قصر زمان حرکت را دو سبب ست یکی سرعت و
دوم قصر مسافت پس نزد راقم نبضی کہ زمانہ حرکت او قصیر بود از سہ وجہ بیرون نبود اول آنکہ بسبب سرعت حرکت باشد و این
نبض با عظم باشد چہ سببش سرعت حرکت ست و قصر مسافت عدم قصر مسافت در صورت عظم متحقق ست دوم آنکہ نبض مذکور بسبب قصر مسافت
بود و این با صغر باشد زیرا کہ سببش قصر مسافت ست و وجود قصر مسافت در صورت صغر ظاہر ست سوم آنکہ نبض مسطور
بسبب سرعت حرکت و قصر مسافت ہر دو باشد و این را نیز صغر لازم ست بہر آنکہ قصر مسافت بدون صغر یافتہ نمیشود
و فرق در صغر ثانی و ثالث آنست کہ در ثانی زمان حرکت حسب مقتضاے مسافت بود یعنی قصر زمانہ حرکت او نسبت
ثالث کمتر باشد و در ثالث زمان حرکت کوتاہ تر از مقتضاے مسافت بود یعنی قصر زمانہ حرکت او نسبت ثانی زیادہ
باشد حاصل آنکہ اگر نبض صغیر سریع تر محسوس شود پس سبب او سرعت حرکت و قصر مسافت ہر دو خواہد بود و این نسبت باول
کمتر و نسبت ثانی زیادہ تر دال بر حرارت مزاج بود زیرا کہ در اول با وجود عدم قصر مسافت سرعت حرکت حاصل شدہ و
این دال تر بر حرارت بود و در ثانی بسبب قصر مسافت قصر زمان حرکت بدون سرعت لاحق شدہ و این چندان دلالت
بر حرارت ندارد و ثالث کہ با وجود قصر مسافت خالی از سرعت ہم نیست بالضرور دلالت او بر حرارت بین بین خواہد بود فافہم
لانہ لیس لغامض **فائدہ** دیگر ازین تشریح و تصریح بطلان استدلال حکمای نصاری ست کہ بی لحاظ عظم و صغر نبض چند انکہ

قرعات نبض را بحساب ساعت انگریزی سریع تر و در شمار بیشتر می یابند حکم بر کثرت حرارت میکنند و نمیدانند که سرعت با عظم دال تر بر حرارت ست نه سرعت با صغر لما قلنا سابقاً بلکه گاهی سرعت نبض صغیر بدون حاجت طبعی بنا بر استیفای حاجتی که از عظم فوت شده میباشد کما مر و بدانند که نبض سریع در حمی یوم استحصافی بنا بر شدت حاجت بسوی هوای بارد بسبب تکون حرارت و اشتعال آن در باطن یافته میشود و غسل آب چشمهای مسخن مثل کبرتیه و مالحه نیز سرعت نبض زیاده کند بنا بر زیادتی حاجت بسبب سخونت اما هرگاه نوبت تحلیل قوت رسد آن وقت بطی و ضعیف گردد و بعضی معاصرین مینویسند که نبض سریع الانبساط و بطی الانقباض مع سکون متوسط بر یکی از چهار اعراض دلالت میکند یکی بر خفقان دوم بر وجع سوم بر نار فارسی چهارم بر استعمال سمومات و مخدرات مثل افیون و سنبل بقدر قوت پس تعجیل نبض اول بنا بر استنشاق بجهت حرارت قلب میباشد بسبب جذب نسیم برای تسکین حرارت و دلیل ابطای ترک و آنست که ترجیح معشوق امر عالیست صادر نمیشود مگر بضرورت و آن اخراج فضول و جذب نسیم ست و سبب حرکت نبض ثانی بدو وجه بود یکی آنکه حرارت لازم وجع ست دوم آنکه طبیعت مدبر بدن خادم اوست پس درین صورت وجع متهیج میشود در تدبیر او پس منجذب میگردد مائیت بدن و مترشح میشود بر موضع شوف تمنی هینی که هرگاه مستقر میگردد وجع در موضعی پس حادث میشود ورم بنا بر افنای مائیت رقیق بحرارت وجع و ابقای مادهٔ غلیظ که در آن موضع بکیفیت جاذبه وجع می درآید پس پیدا میشود ورم و هرگاه امر باین نوبت رسد پس چگونه حرارت عام در جمیع بدن نباشد و استنشاق نسیم تعجیل نکند و اما دلیل ابطای ترک او همان ست که در نبض اول گذشت و سبب کیفیت نبض ثالث و رابع آنست که بنا بر احتباس حرارت تسدید و تخدیر روح حاجت باستنشاق زیاده تر میگردد و بدانا حرزه و قرزخیر معاصر بنا بر اقم گوید که وجود این نبض بصورت احساس حرکت انقباضی متحقق شود و چون حرکت مذکور کمتر مدرک میگردد لما علمت سابقاً لهذا اقسام این جنس باعتبار زمان حرکت انبساطی ور ۳ نوع محصور گشته ور ۳ باعتبار هر احد ازین دو حرکت انبساطی و انقباضی شش قسم حاصل شود و حسب ترکیب ثنائی بضرب ۳ در ۳ نه قسم خواهد بود و دران صورت نبض مسطور قسم اول از انواع مرکب این جنس باشد فتفکر و تدبر

دوم بطی و او ضد سریع است یعنی حرکت او در مدت طویل از معتاد تمام کند پس سکونات او متباعد خواهد بود و این دال بر قلت حاجت دل بهوای بارد ست و ضعف قوت لازم تبیت لان ملاک القوة حرارة لهذا گفته اند که سبب بطوی نبض ضعف قوت و کمی احتیاج قلب بترویح ست و این نقصان سردی و عدم افتقار بترویح کثیر ست و غسل آب چشمهای مسخن مثل کبریتیه و مالحه نیز گاهی نبض را بطی میکند بنا بر تبرید اعضا بسبب تخلخل مسام و تبدد حرارت و تجذب آن بسوی ظاهر بدن بمناسبت پس قوت تحلیل میشود و بارد میشوند اعضا بجواهر خود و نبض ضعیف و صغیر و بطی و متفاوت میگردد و مقوله بعضی معاصرین ست که نبض بطی خبر میدهد بر کیفیت اکل معدنیات و مجمودات مقتول مثل مس و آهن و سیماب و نقره و طلا و امثال آنها و شنگرف و سنبل و کبریت و زرنیخ و مانند آنها پس یافته میشود و در سر وا جدا از قوام مثل رشته ابریشم صلب ذات نفخه مع صلابت اندک و محسوس میگردد و دران عقود باین نوع که بعضی از آن متصل اند و بعضی منفصل ما سبب بودن این قوام آنست که اکل این چنین اجرام

مفتول باعث افنای رطوبت میگردد حتی که رطوبت اصلی را چه جاذب اند بنابر تخفیف باثیث اکثر رسیده قوی بنا بر جذب رطوبت
و تحلیل آن می افتد پس تجرد مادیت او مسدود می نماید مجاری عروق صغار را و غلیظ میکند روح را و گاهی مختنق میشود روح
و رطوبت و رگهائی عضو پوسیده پیش حادث میگردد و بدان عفونت بنا بر احتباس حرارت و رطوبت و فعل فاعله در منفعله و ترکیب
خلط از ابتدا بر دوام است و بر غلظ بجفاف پس عارض میشود دران غلیان و قادر بر اخراج هم نباشد پس هرگاه با این نوبت رسید
پس چگونه عارض نشود عضو را غلیان حتی که مورث غانغرایا گردد و آن موت عضو است بنابر عدم فعل روح و لفقدان و کرازان
حیات عضو است و این امر اکثر مشاهده رسیده که آنکه مبتلا درین علت بغایت مرتبه میشود ساقط میشود انگشتان دست و پا او
سوم معتدل بینهما و او میانه است در سرعت و بطوء والالت ارد بر توسط حاجت بدل بهوای بارد و چه سبب او توسط اسباب
مذکوره است **جنس چهارم ماخوذ از قوام آله** و این هم منقسم به سه صنف است زیرا که آله یعنی شریان یا مطاوع
غامز بود در انغماز یا عاصی بود یا متوسط در هر دو **پس اول لین** ست و او آنست که از غمز انامل بسهولت منغمز شود
چه لین کیفیتی ست مقتضی غمز بسوی باطن و سبب غلبه رطوبت ست زیرا که رطوبت موجب سهولت قبول انغماز و تهیئی تمدید ست
بنا بر ازالة تکاثف و اعطائے ارخا پس تمدید درینجا مطلوب بود از هر جهت که باشد چه انغماز محتاج بزیادتے تمدید ست
برائے حصول تطویل و تطویل از انخفاض حاصل میشود زیرا که انخفاض بنا بر حصول تقوس و انحنا در خط مستقیم پیدا شده و
خط منحنی اطول از مستقیم بود بهر آنکه در علم هندسه مذکور ست که اقصر امتدادات فاصله درمیان نهایتین خط مستقیم ست
بالجمله سبب حدوث این رطوبت اسباب مرطبه ست طبعیه باشند یا مرضیه یا آنکه نه طبعیه باشند و نه مرضیه مثال مرطب طبعیه غذاست
چه غذا از روئے ترطیب اقوی از جمیع مرطبات ست و ترطیب او طبعی ست و بودن بعض غذا یا بسل مرطبی و علامه شیرازی
در شرح قانون غذا را بلفظ مرطب مقید ساخته و گفته که از ان ماده متشبه و متولد میشود و هرگاه جرم شریان بدان اغتذا می
نماید هیا بتمدد و قبول انغماز میگردد و مثال مرطب مرضیه استسقاست خصوصاً لحمی که ترطیب او ظاهرست و اما ذقی پس ران
با وجود بودن رطوبت محصور غیر عام ببدن خالی از بورقیت نیز نباشد پس کمتر میشود ترطیب و در طبلی این چنین رطوبت
هم نیست و دیگر آنکه ذقی و طبلی از شدت عروض کبر بطن در هر دو ایجاب تمدید شریان که موجب صلابت ست می نمایند و مثال
دیگر آن غیر غسل ست و ترطیب او نیز ظاهرست که آن مرض رطوبی ست و مثال مرطبی که نه طبعیه است و نه مرضیه استحمام ست که گاه
بآب شیرین و باعتدال استعمال کنند جرم شریان رطب سازد **دوم صلب** و این ضد لین ست یعنی بآسانی منغمز نشود
و نبض صلب مشابه میشود به نبض قوی از جهت کثرت نفوذ بر وسیر انگشتان و کثرت انغماز انامل از انها و فرق بینهما آنست که اگر
عرق از غمز انامل منغمز شود و بعده عند نزاع دفع کند انگشتان را بقوت پس آن قوی باشد و الا صلب و اسباب صلابت نبض چهار ست
اول یبس جرم رگ زیرا که یبس مزیل سبب لین ست و آن رطوبت مافی خلل عرق ست و این موجب عسر قبول ست مر انغماز
و تمدید مرادی الصلابة **دوم** شدت تمدد عرق چه هرگاه تمدد شدید در جرم رگ افتد انغماز او متعسر گردد چنانچه در نقوه تمددے

نبض صلب پدید آید **سوم** شدت برودت که آن انجماد رطوبت موجوده خلل عرق کند و در عسر قبول انفعال مشبیه بارضیت گرداند — **چهارم** مجاهده بحرانی چه گاہے صلب میشود نبض در یوم بحران از شدت مجاهده وتمدد اعضا بسوی جهت دفع طبیعت بسبب اندفاع ماده بجهتی از جهات مثل راس ومعده وامعاء ومثانه وغیرها پس بدان سبب جرم عروق متمدد گردد چنانچه طبیعت خواهش دفع ماده بسبیل اسهال کند پس متمدد شوند اعضا والیاف آنها بسوی این جهت پس لازم گردد آنرا صلابت نبض ومخفی مباد که این قسم رابع داخل نیست در قسم دوم که تمدد عرق ست بهر آنکه تمدد اعضا سبب ست بنا بر تمدد عرق پس این غیر او باشد وایضاً بدانند که نبض موجی در بحران عرقی میباشد و در بحران که از دفع ماده باسهال یا قی یا رعاف باشد نبض صلب میشود لما ذکرنا وازین دفع میگردد اعتراض بعضی اطبا که میگویند ان النبض یصیر موجیا فی البحران والموجی یکون لینا لا صلبا ونیز معلوم نمایند که یبس بدن را صلابت نبض لازم بود وصلابت نبض را وجود یبوست ضرور نیست کما فی البحران وغسل آب حمات مجففه یعنی چشمهائی که قوت مجففه بران غالب باشد بارد باشند خواه حار مثل سیاه شبیه وزاجیه صلابت نبض زیاده میکند بسبب جفاف ودر عظم نبض نقصان می آرد وباعث صلابت **سوم معتدل بینهما** وآن متوسط بود در صلابت ولین وسبب او توسط اسباب لین وصلب ست **جنس پنجم ماخوذ از حال امتلا وخلای عرق** واصناف این نیز زیاده از سه نبود زیرا که خون وروح وغیره که بران شریان محتوی ست یا اکثر از مقدار طبعی بود یا اقل ازان ویا نه اقل ونه اکثر بلکه میانه هردو بود پس **اول ممتلی** ست واو آنست که در تجویف رگ ماده زیاده تر از مقدار طبعی معتاد محسوس شود وامتلای نبض یا از کثرت روح بود بنسبت بکثرت خون یا از کثرت خون ویا از کثرت هردو باشد نشان امتلائی روحی سبکی شریان ست واحساس انتفاخ او مثل انتفاخ مشک پر از باد واستوا وعظم نبض بشرطیکه صلابت مانع نباشد وعلامت امتلای دموی گرانی شریان است وامتلائی او مثل امتلای مشک پر آب واختلاف وانضغاط نبض بنا بر آنکه قوت بسبب ثقل استوا وبسط تام نمی نماید ولینت آن در اکثر بنا بر نفوذ او در جرم رگ بشرط عدم غلظ خون ونشان امتلای هردو یعنی خون وروح وجود علامات مذکوره هر که ممکن الاجتماع باشند ومخفی نماند که از کثرت وجود خون در بدن کثرت او در شریان لازم نیست ونه بالعکس چه گاهے بدن ممتلی مے باشد از خون غلیظ که صلاحیت نفوذ در شریان ندارد پس با وجود کثرت او در بدن در شریان کمتر مے باشد وگاہے بالعکس میباشد بنا بر صالح النفوذ بودن خون وکثرت انجذاب آن در شریان بواسطه قوی بودن قوة شریان پس از مجرد احساس امتلای نبض بدون ادراک آثار امتلای بدن از وجوه دیگر حکم بر امتلای تمام بدن نباید کرد فافهم وبعضی گویند که سبب نبض ممتلی اسباب موجبه امتلاست از اغذیه واشربه لذیذه مرطبه واکثار حمام مرطب خصوصاً بعد طعام وموانع تحلیل مثل دعت وترک ریاضت واستفراغ ویا ضعف هاضمه ودافعه ویا قوت ماسکه ویا ضیق مجاری ونزد بعضی معاصرین سبب این نبض یا امتلای ماده است ویا امتلای روح ویا امتلای غذا ومانند آن پس روح را امتلای مادی نبض عریض میباشد وثقیل بسبب ماده وجه کثیف ومکوّن بطی از حالت صحت میباشد بشرطیکه در نفس ماده کیفیت خبیثه یا حدت از کیفیات اربعه نباشد واگر در ان

کیفیت یافته شود درین صورت شهوق نبض بر طبیعت اخلاط و کیفیت و کمیت آنها بود و اما در امتلای ریحی نبض با نفخ و لینت باشد و در امتلای
غذائی در نبض این شهوق و قوت زائد یافته میشود و وجه شهوق اشتعال حرارت ست بنابر تصرف طبیعت بغذا و وجه قوت حصول
غذای منهضم و جذب او بسوی اعضاست و بدانند که نبض ممتلی یا نبض رطب مشترک ست بجهت استیلاے رطوبت بر هر دو
و فرق فیما بین آنست که رطوبت در نبض رطب داخل جرم رگ بود و بدان سبب نبض رطب بالضرور لین میباشد و در نبض ممتلی
رطوبت در تجویف او بود و بدان سبب ممتلی نماید و لینت دران ضرورت ندارد زیرا که جائز ست که قوام رطوبت مالیه در تجویف
رگ چنان بود که نفوذ او در مسام شریان متعسر باشد و اگر لینت هم باشد فرق او از وجود امتلاء در امتلائی و عدم آن در
رطب مخفی نمی ماند و ایضاً بدانکه لازم نیست که نبض ممتلی عظیم باشد بلکه گاهی صغیر میباشد بسبب غلظ ماده مالیه **و دوم**
خالی و این ضد ممتلی ست و سبب این قلت خون یا روح در تمام بدن ست یا در شرائین فقط بواسطهٔ غلظت و ضد اسباب
سعهٔ امتلاء و ضد اسباب امتلائی مادی و ریحی و غذائی که بالا مذکور شد و بدانند که مراد از نبض خالی درینجا نه آنست که هیچ
چیز در جوف شریان ندارد و چه خلوی شرائین از خون و روح محال ست بلکه باعتبار آنست که آنچه در جوف رگ ست نسبت بحالت
اعتدال کمتر ست و اگرچه بدن از خون ممتلی باشد چه خلوی شریان را قلت خون بدن شرط نیست کما مر سابقاً پس از خلوی
نبض بدون دیگر اعراض خلوی بدن حکم بر قلت خون تمام بدن نتوان کرد **و سوم معتدل بینهما** و او متوسط
بود در امتلاء و خلو و سبب آن توسط اسباب مذکوره است **جنس ششم ماخوذ از ملمس نبض** و این نیز سه
صنف ست یعنی حار و بارد و معتدل هرچند بحسب غلبهٔ کیفیات اربعه و اعتدال آنها قیاس مقتضی آنست که شش قسم باشد
لیکن دو کیفیت انفعالیه را معتبر نداشته اند بواسطهٔ آنکه رطوبت اگر در تجویف رگ باشد پس این رجوع بجنس امتلاء و خلا نماید
و اگر داخل بجرم رگ بود بحیثیتے که لینت جرم او نماید پس این رجوع کند بجنس قوام آله و همچنین یبوست اگر غالب بود صلابت واجب
کند و رجوع بجنس قوام نماید و کذا معتدل بینهما نیز رجوع باجناس مذکوره مے نماید اما کیفیت دریافت ملمس شریان آنست که اولا
دست بر موضعی از ساعد غیر موضع شریان نهند پس هرگاه کیفیت او محسوس گردد و نسبت او بکیفیت معتدل مزاج معلوم شود
دریافت کنند مقدار یکه مستحق ست بنابر کیفیت موضع شریان بعد ازان دست بر شریان گذارند و نسبت نمایند کیفیت آنرا بسوی
کیفیتی که این ملمس مستحق آنست پس اگر احر ازان بود چنانکه در دق حکم کرده شود که آن حار ست و اگر ابرد باشد حکم نمایند که
آن بارد ست و الا حکم بر معتدل نمایند و توجیه معقول در باب احساس برودت شریان همین ست که ملمس شریان بنسبت بحرارت
حالت صحت یا بنسبت حال معتدل المزاج سرد نماید بالجمله ملمس حار دلالت می نماید بر زیادتی سخونت روح و خون که در تجویف
رگ ست و سبب سخونت آن هر دو از اسباب مسخنه است مثل حرکت بدنی و نفسانی و ملاقات مسخن بالفعل و بالقوه و تکاثف
مسام و عفونت و ملمس بارد دلالت میکند بر برودت آنچه در تجویف شریان ست از خون و روح و معتدل میان این هر دو
دلالت بر اعتدال خون و روح در حرارت و برودت می نماید **جنس هفتم ماخوذ از زمان سکون** بدانکه مراد از سکون

دریجا سکون مجازیست یعنی زمانهٔ محسوس واقع بین الانبساطین که دران حرکت رگ محسوس نبود و آن در صورت عدم احساس
حرکت انقباضی مطلقاً متضمن بر سکون محیطی حقیقی و کل حرکت انقباضی و سکون مرکزی حقیقی و ابتدائی حرکت انبساطی باشد پس
زمانهٔ حرکت منحصر در آخر انبساط ماند و درین صورت گویا که نبض از یک حرکت حقیقی و یک سکون مجازی مرکب باشد پس اصناف این
جنس نیز سه نوع بود زیرا که زمانی که دران حرکت نبض محسوس نمیگردد یا اقصر بود از آنچه در معتدل ست و یا اطول ازان بود و یا
نه اقصر و نه اطول بود پس **اوّل را متواتر** گویند و وی آنست که زمانهٔ محسوس واقعهٔ میان قرعتین که سکون غیر حقیقی عبارت
ازان ست کوتاه بود بنسبت بحالت اعتدال و متواتر را متدارک نیز گویند بنا بر لحوق بعضی نبضات بالبعض بسرعت و ایضاً متکاثف
خوانند بجهت انضمام یک نبضه با دیگری بغیر تخلل زمان کثیر میان هردو و فرق در متواتر و سریع آنست که متواتر ماخوذ از زمان
سکون ست و قصر زمان بین القرعتین دران معتبر ست و سریع ماخوذ ست از زمان حرکت و دران قصر زمان قرعه مقصود
و لهذا متواتر مدارک نمیگردد مگر بدو حرکت و سریع مدرک میشود بیک حرکت و سبب تواتر نبض ضعف قوت حیوانی ست یا کثرت
حاجت بنا بر حرارت شدید تر از انکه مقدار انبساط و سرعت دران کفایت کند و عام ست که با آن قوت قوی و نبض عظیم باشد یا نه
لیکن هرگاه نبض عظیم باشد حصول تواتر دران نباشد مگر از حاجت مفرط زیرا که نبض عظیم بدون قوة قاهره نبود پس با وی اجتماع تواتر بکه
سببش ضعف قوت باشد بعید می نماید پس نبض عظیم متواتر را تقدم حصول سرعت بر تواتر لازم ست لما عرفت سابقاً من تقدم العظم
علی السرعة و تقدم السرعة علی التواتر و هرگاه با عظم و سرعت متواتر بود درین صورت دلالت کند بر بودن حاجت کثر از انچه اکتفا میکرد
دران عظم و سرعت بالجمله متواتر که با عظیم و سریع باشد سببش شدت حرارت و کثرت حاجت ترویح قلب بود و اما هرگاه نبض متواتر نه عظیم
باشد و نه سریع پس لازم نیست که تواتر او بنا بر زیادتی حاجت بر حاجت طبعی باشد بلکه بنا بر کمی حاجت ازان بود لیکن هرگاه نبض صغیر
و بطی گردد درین صورت حاجت بنسبت آن شدید باشد پس مضطر گردد بسوی تواتر و این بسبب ضعف قوت بود چه اگر قوت قوی
بودی بالضرور اول عظم بیشتر سرعت بیشتر تواتر ظهور نمودی بشرط عدم موانع عظم و سرعت و ازین معلوم شد که دلالت نبض متواتر
بر ضعف قوت در صورتی ست که با عظم و سرعت نباشد چه عظم و سرعت بی قوت نبود اما بشرطیکه مانع عظم نباشد بالجمله تواتر یا ضعف
قوت بود یا مع قوت لزوم حاجت در هردو صورت ضرورست حاجت طبعی باشد خواه غیر طبعی و این نبض در ادرام حار رحم
یافته میشود و لشدة الحرارة و ضعف القوة **دوم متفاوت** و او آن ست که زمان محسوس بین القرعتین دراز بود و
آنرا متراخی و متخلخل نیز گویند بنا بر ضد معنی مذکوره متدارک و متکاثف و سبب تفاوت نبض غلبهٔ قوت ست که حاجت او لتعظم
حاصل شده یا برد شدید مقلل حاجت یا غایت سقوط قوت مشرف بهلاکت و فرق درین هرسه سبب آنست که نبض متفاوت
اگر عظیم یا سریع باشد پس تفاوت بسبب غلبهٔ قوت ست الفای حاجت بالتعظم و سرعت استغنای او از تواتر بود و اگر صغیر و بطی
باشد پس آنجا که حاجت ماس نبود بواسطه برد مزاج ست و چون حاجت مس کند و ایضاً قوت بر تواتر قادر نبود از غایت سقوط
قوت ست و حلول اجل و در آخر اوجاع شدیده هنگام هلاکت بسبب عجز قوت از انتهاض بر تحریک عرق نبض مود متفاوت میگردد

و در فصل شتا و اسنان خا نیز نبض متفاوت مے باشد **سوم معتدل** میان هر دو و آنست که زمان محسوس بین القرعتین متوسط
بود و سبب آن توسط حال قوت حیوانی و توسط حاجت ست بواسطهٔ توسط اسباب متواتره متفاوت **جنس هشتم ماخوذ**
از استوا و اختلاف نبض و آن یا مستوی ست و یا مختلف غیر مستوی و قسم سوم میان هر دو یافته نمیشود زیرا که میان
شی و عدم او واسطه نباشد و این استوا و اختلاف از سه وجه بیرون نبود **یکی** آنکه باعتبار نبضات متعدده بود در امور خمسه
که آن عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت و لین ست پس اگر نبضات متشابه باشند در امور
خمسهٔ مذکوره آنرا مستوی گویند و الا مختلف و اختلاف باعتبار نبضات کثیر الوقوع و سهل المعرفة است و این اختلاف اگر بتدریج
ظاهر شود در امرے از امور خمسه چنانچه نبض عظیم بالتدریج از عظم بنهایت درجه صغر رسد آنرا مختلف متصل گویند و چون بعد رسیدن
بنهایت صغر بعظم میل کند آنرا عاید گویند و درین عود اگر هر نبضه بتدریج زائد شده بعظم رسد آنرا مختلف منتظم گویند و اگر در میان
خلاف کرده بعظم رسد آنرا مختلف نا منتظم خوانند و در دیگر امور چون سرعت و تواتر و غیره همبرین قیاس کنند و اگر اختلاف دفعةً پدید آید
آن نیز بر نظام باشد یا غیر نظام **دوم** آنکه باعتبار اجزای نبضه بود باین طور که اگر مواقع کل اصابع متشابه بوند در امور مذکوره آنرا
مستوے خوانند و الا مختلف و در ادراک استوا و اختلاف باین معنی حاجت نبضهٔ دیگر نیست بلکه درین اعتبار نبضهٔ واحد کفایت کند
و تشابه اجزا و اختلاف آنها بحسب طول نبضه معتبر ست زیرا که اعتبار این در عرض و سمک مشکل بود بنا بر قلت ظهور آنها درین هر دو قطر
سوم آنکه باعتبار جزو واحد از اجزای نبضه بود یعنی اگر موقع اصبع واحد باینطور باشد که اول انبساط و آخر او و مابین هر دو متشابه
باشند در امور مذکوره آنرا مستوی نامند و الا مختلف گویند مثل آنکه آخر انبساط نبضهٔ واحد اسرع بود بنا بر شدت حاجت یا ضعف
باشد بنا بر ضعفهٔ و درینجا در معرفت استوا و اختلاف کفایت میکند موقع اصبع واحد بدون اعتبار باقی مواقع که در نبضهٔ واحد اند
و میتواند که نبض باعتبار نبضات مختلف باشد و نظر باجزای نبضه و یا جزو واحد مستوی بود و یا بالعکس پس مستوی حقیقی آن باشد
که استوا در نبض هم باعتبار اجزا و جزو واحد نبضه و هم باعتبار نبضات بود و همچنین مختلف حقیقی آنکه اختلاف در نبض هم باعتبار
اجزای نبضه و جزو واحد آن و هم باعتبار قرعات بود و بدانند که اگرچه اعتبار استوا و اختلاف در اجناس دیگر مثل جنس امتلا و خلا
و ملمس آله اصعب از اعتبار امور خمسهٔ مذکوره نیست لیکن ملاک امر بنا بر اعتبار استوا و اختلاف این جنس منصرف بامور مذکوره
است زیرا که اظهر از آنچه دران استوا و اختلاف واقع میشود همین امور خمسه اند و نبض مستوی علی الاطلاق آنست که در جمیع امور خمسهٔ
مذکوره مستوی باشد و اگر در یکے از امور مذکوره مستوی بود پس نبض دران مستوی باشد فقط چنانچه گویند که این نبض مستوی در
قوت ست یا در سرعت و جز آن و همچنین حال نبض مختلف ست که یا مختلف علی الاطلاق بود و یا مختلف در امرے که دران مستوے
نباشد و اقسام مرکب نبض مستوی و مختلف بطور ثنائی و ثلاثی و غیره بسیار اند هر یکی از آنها از اقسام مرکبات که در تعلیم نبض
مرکب مسطور خواهد شد استنباط نمایند **بالجمله** اسباب اختلاف نبض سه گونه است **یکی** ثقل ماده که مانع از حدوث حرکات بر نهج
استقامت باشد **دوم** مجاهدهٔ قوت با مرض چنانچه در ایام بحارین میباشد **سوم** چیزهائیکه از خارج وارد بدن مے شوند

همچون فرح و هم و غضب و غیر آن اما شیخ الرئیس و بعضی دیگر ثقات اقسام مذکوره را بدین طور بیان نموده اند که سبب اختلاف نبض
یا مع ثبات قوت بود و آن ثقل ماده است از طعام یا از خلط زیرا که طبیعت در استحالت بسوی هضم طعام و انضاج خلط متوجه
میشود و از فعل نبض برمیگردد و در نبض صغر و بطوء و تفاوت رو نماید پس چون حاجت زیاده میشود بسوی ترویح و اقبال بر نبض مینماید و در فعل او
او جهد می نماید و نبض قوی و سریع و متواتر میشود علی حسب الحاجة الی الترویح پس متوجه میشود بسوی هضم و نضج بار دیگر و همچنین منتقل میشود
از یکی از آن هر دو بدیگرے یعنی از انصراف بسوی اجتهاد و بالعکس پس حادث میشود اختلاف تا آنکه مستولی شود طبیعت بر ماده غذائیه
و خلطیه و دفع کند آنرا و سبب دیگر آنست که ماده غذائی یا خلطی بر اعضا ثقل و کلال می آورد و ثقل متحرک معاوق قوت محرکه از
تحریک مستوی میگردد و اگرچه قوت فی نفسها قوی باشد پس جهد میکند طبیعت در تحریک برای ترویح تا آنکه غالب میشود کلال و
اعیا بنا بر عدم مطاوعت آله بواسطه ثقل امتلائی پس وقفه میکند از تحریک برای استراحت تا آنکه حاجت کثرت پذیرد پس اختلاف
حادث میگردد و عام است که خلط مورم باشد یا غیر مورم لیکن مورم بنا بر اضعاف عضو و دوام بقای آن در موضع واحد ایجاب
ثقل اکثر می نماید و ایضاً هرگاه خلط محدث اختلاف در شرائین باشد ایجاب اختلاف اکثر بود بهر آنکه ثقل در نفس آله محرکه است و خاصه گاه
قریب بدل باشد زیرا که درین حالت ثقل قریب از مبدا ء قوت حیات بود و یا سبب اختلاف نبض مع ضعف قوت بود و آن مجاهده
قوت و مرض است بهر آنکه طبیعت بنا بر اشتغال خود با مرض بر تحریک مستوی متمکن نباشد بلکه بواسطه ضعف از تحریک مستوی عاجز
میشود پس اجتهاد میکند در تحریک برای ترویح بعده توقف میکند از آن بنا بر عجز بیشتر عود میکند بسوی تحریک و بدانکه چون ثقل ماده
و ضعف قوت مفرط شود نظام و حسن وزن نبض را نیز باطل میکند زیرا که در آن هر دو نوعی از استوا است هرگاه اشتداد میکند سبب
اختلاف پس اشتداد میگردد اختلاف حتی که در نظام و وزن **و از جمله اسباب اختلاف** امتلائی عروق است از خون و
سائر رطوبات که در عروق باشند بنا بر افراط کمیت یا کیفیت و اختلافی که از امتلائی دموی بود فصد آنرا زائل میکند لازالة
سببه و هو الامتلاء الدموی و شدید ترین چیزیکه در امتلای دم موجب اختلاف میشود خون لزج و خانق روح متحرک در شرائین
است که بسبب لزوجت خود روح را از نفوذ و جریان در شرائین منع میکند خصوصاً وقتیکه این امتلا قریب از قلب باشد که درین
صورت ایجاب او مر اختلاف را بیشتر بود لقربه من مبدا ء الحیوة **و از اسبابی** که اختلاف در مدت قصیره واجب میکند
امتلای معده از طعام است و غم و فکر و جز آن هر آنچه موجب توجه طبیعت شود بسوی خود بحیثیتی که طبیعت از تحریک مستوی
نبض برگردد و حاجت زیاده تر شود پس طبیعت متوجه شود بسوی تحریک مستوی و هکذا الا یزال ینتقل الی احدهما عن الاخر
و وجه اختلاف نبض در امتلای معده از غذا آنست که طبیعت در چنین وقت مجاهده و مقاومت با غذا میکند و درین اثنا گاهی غذا
بنا بر کثرت خود قهر طبیعت می نماید پس نبض ضعیف میشود و گاهی طبیعت بواسطه هضم بر غذا غالب می آید پس نبض قوی میگردد
وجه قصر مدت او ظاهر است که این اختلاف تا زمان هضم طعام و انحدار او از معده می ماند اما آنجا که در معده خلط ردی باشد
اختلاف نبض دوام پذیرد و زائل نشود تا بقیه چیزی از آن خلط بهر آنکه فم معده شدید الحس است پس چیزیکه از آن باقی ماند و از هضم

عصیان نماید اختلاف دوام کند بلکه گاهی آن خلط مودی بخفقان معدی شود ونبض خفقانی گردد و آن نبض کثیر الاختلاف
است، و در عظم و صغر و سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت و بعضی گویند که آن نبض ضعیف صغیر متواتر مختلف مائل بسوی جهت واحد بنا بر
کثرت حاجت میباشد **و بدانند** که گاهی سبب اختلاف نبض صلابت آله بود که در حرکت بسهولت مطاوعت نمیکند و قوت از
تحریک مستوی عاجز میشود بنا بر لحوق اعیا پس استراحت می کند و باز بسوی تحریک عود می نماید و نبض مریض عشق مثل نبض
صاحب هم مختلف میباشد زیرا که طبیعت عاشق متوجه میشود بسوی تخیل محبوب و استحضار صورت آن و تفکر در ان پس منصرف
میگردد از نبض تا آنکه حاجت شدید گردد پس متوجه میشود بسوی نبض وهکذا ینتقل من احدهما الی الاخر و یحدث الاختلاف
و یا بسبب آنکه عاشق دائم میان یاس و رجا میباشد پس هرگاه غالب میشود بروی رجا نبض او مثل نبض مسرور عظیم لین مائل
بسوی بطوء و تفاوت میگردد و هرگاه غالب میشود بروی یاس نبض او مثل نبض مغموم صغیر ضعیف متفاوت بطی میگردد و ایضاً در سوء مزاج
رطب قلب نبض لین و مختلف در سرعت و بطوء میباشد سبب لینت ظاهر ست و موجب اختلاف آنکه در ینجا ضعف در غایت
نمیباشد پس قوت جهد میکند در تحریک آله بسرعت علی قدر طاقت بعد از ان اعیا بآن لاحق میشود پس اخذ می کند در استراحت
و بطوء و همچنین در حمی یوم غشی بسبب اختلاف حرکت روح و اختلاف حال قلب نبض ضعیف و مختلف می باشد **و بدانکه**
نبض در حمی صفراوی بزمان ابتدا مختلف میباشد چنانچه در سائر حمیات عفنی بنا بر آنکه اخلاط عفنه درینوقت مجتمع میشوند
پس ثقل می آرند بر طبیعت و ضغطه میدهند آنرا پس ضعیف میشود در تحریک مستوی و بعد از زمانهٔ ابتدا مستوی عظیم سریع
میگردد بنا بر لطافت صفرا و خفت آن بر قوت چه عفونت زیاده میکند رقت لطافت در وی و تحلیل میشود اکثر ازان به تبخیر پس
حرکت میکند طبیعت برای تحریک نبض بر استوا و میگردد نبض عظیم سریع بنا بر انتعاش حرارت غریزی و انتهاض قوت و بنا بر
شدت حاجت بسوی اخراج ابخرهٔ دخانی متحلل از مادهٔ عفنی و بسوی استنشاق هوای بارد بواسطهٔ غلبهٔ حار ناری و التهاب آن
و مخفی نماند که بودن نبض مختلف را ابتدا از خواص و دلائل حمی غب ست بخلاف سائر حمیات عفنه که دران اختلاف بزمانهٔ ابتدا
و در تزئید نیز میباشد زیرا که در ابتدا ماده کثیر مثقل میباشد و کذلک در تزئید و بهر آنکه طبیعت دران هر دو زمان مشغول بنضج
ماده میباشد و در منتهی کم میگردد بنا بر تحلل ماده بحرارت و اخراج آن باستفراغ و مانند آن و اما در انحطاط که ماده بسیار کم میگردد
و طبیعت بروی بشدت مستولی میشود پس بالضرور اختلاف کمتر عارض میگردد لیکن بدانند که نبض گاهی مختلف میشود بسبب اختلاف
ماده در غلظ و لطافت و قلت و کثرت نضج و عدم آن و مانند آن که موجب اختلاف حال نبض ست و گویند که نبض مختلف
مائل بضعیفی در فصل خریف و بلاد مختلفة الهوا نیز میباشد **اکنون بدانکه** چون سبب اختلاف نبض معلوم شد پس عدم
آن سبب استوای نبض خواهد بود و بالجمله استوا بسبب استمرار فعل طبیعت بر نهج واحد و بقای آن بر اعتدال و انتفای
مانع از استمرار فعل او میباشد **جنس نهم ماخوذ از نظام و غیر نظام نبض در اختلاف** و آن دو نوعست
مختلف منتظم و مختلف غیر منتظم اما منتظم آنست که برای خلاف و نظام محفوظ محدود بود که بران دور کند یعنی اختلاف آن

هر نوع که باشد بریک وتیره بود وآن بر دو وجه است **یکی** منتظم علی الاطلاق واو آنست که تکرار آن بریک اختلاف باشد مانند آنکه اگر سریع باشد سرعت در هر نبضه مثل وثلث سرعت نبضه که مجاور وبعد آنست باشد یعنی وران یک اختلاف باشد پس بران استمرار نماید **دوم** منتظم مدور واو آنست که برای متکرر آن دو دورة متخالفه ویا زیاده باشد مانند آنکه سرعت در هر نبضه مثل و ثلث سرعت نبضه که مجاور آن وبعد از انست باستمرار رود تا عددی معین پس برگردد سرعت هر نبضه مثل ونصف سرعت نبضه که مجاور آنست وبعد ازان ومستمر رود تا عددی معین پس برگردد ورجوع نماید بسوی دورة اول تا آنکه تمام کند این تغیر عددی معین را پس رجوع نماید بسوی دورة ثانیه وعلی هذا القیاس **وامانبض غیر منتظم** ضد منتظم بود یعنی آنکه حرکت کند رگ حرکات مختلفه بغیر ترتیب وبغیر حفظ نظام **الکون** بدانند که سبب نبض مختلف منتظم ضعف سبب نبض مختلف ست لدلالته علی تشابه حال البدن فی الاختلاف وازین جهت شدید الرداءة نیست واگرچه نسبت بمستوی ردیست زیراکه عدم تشابه که لازمه اختلاف است در منتظم هم موجودست لیکن ردارت نبض مختلف غیر منتظم ازین زیاده است لدلالته علی عدم تشابه حال البدن اما بقول مسیحی شارح قانون مختلف غیر منتظم بنابر دلالت او بر تقلقل سبب اختلاف ردی از مختلف منتظم ست که دلالت بر تمکن سبب واستقرار آن دارد ولیکن حق آنست که اگرچه مختلف منتظم دال بر تمکن سبب اختلاف ست لا غیر منتظم بنابر دلالت او بر قوت سبب اردءاست زیراکه سبب غیر منتظم اقوی از منتظم ست وتمکن سبب ضعیف مقاومت قوت سبب غیر متمکن نمیکند **بالجمله** سبب نبض مختلف غیر منتظم باشدت سبب نبض مختلف ست یا کثرت آن که نظام اختلاف راکه دران نوعی از استواست باطل می کند **جنس دهم ماخوذ از وزن** بدانکه نزد شیخ الرئیس مراد از وزن درینجا مقایسه مقدار زمانی ست که دران حرکت بود بزمانیکه دران سکون باشد نه مقایسه زمان حرکت بزمان حرکت وزمان سکون بزمان سکون که آن از جنس استوا واختلاف ست زیراکه مقایسه زمان یک حرکت بحرکت دیگر باعتبار استوا واختلاف آنهاست در سرعت وبطو ومقایسه زمان سکونی بسکون دیگر باعتبار استوا واختلاف آنهاست در تواتر وتفاوت ومراد از زمان حرکت زمان حرکت انبساطی ست فقط واز زمان سکون زمان واقع بین الانبساطین که حرکت دران محسوس نشود نه زمان حرکت انقباضی وسکون مرکزی لعدم احساسها پس درینجا قیاس زمان حرکت حقیقی بزمان سکون مجازی معتبر باشد لاغیر وسکون مجازی سکون واقع بین القرعتین ست که آن مرکب از سکون محیطی حقیقی وکل حرکت انقباضی وسکون مرکزی حقیقی وابتدائی حرکت انبساطی ست وحرکت دران محسوس نشود کما ذکرنا فی السابق ایضاً **بالجمله** جنس مذکور منقسم بدو قسم ست جید الوزن وردی الوزن **جید الوزن** آنست که نسبت زمان حرکت بزمان سکون مثل نسبتی باشد که در معتدل بود حسب سن وبلد وفصل وانواع تدابیر واین نبض دلیل اعتدال بدن است **وردی الوزن** آنکه نسبت طبعیه که میان زمانه حرکت وسکون ست متغیر گردد وآن سه نوعست **یکی** متغیر الوزن که مجاوز الوزن نیز گویند واو آنست که وزن او مثل وزن نبض سنی باشد که متصل بسن صاحب آن بود چنانچه نبض صبیان را مثل وزن نبض شبان حاصل گردد وبالعکس ویا شبان را وزن نبض کهول بحصول انجامد وبالعکس **دوم** مباین الوزن

که مجانب الوزن نیز گویند و او ضد مجاوز الوزن ست چنانکه صبیان را مثل وزن نبض شیوخ بود و بالعکس سوم خارج الوزن او آنست
که وزن نبض مشابه نبضی از نبض اسنان نباشد چنانچه نبض مرتعش یا مرتعد بود و بدانند که کثرت خروج نبض از وزن دلالت میکند بر بادی
تغیر حال زیرا که خروج او از وزنی که مقتضی مزاج اوست بسببی بپا شد و هر چند که خروج اکثر بود بالضرور سبب اقوی تر باشد و
چون معلوم شد که رداءت وزن تغیر نسبت طبعیه است مابین زمان حرکت و سکون پس تغیر این نسبت یا بنا بر نقصان زمان
حرکت باشد یا بواسطهٔ نقصان زمان سکون پس برای شیخ علیه الرحمة در نبض ردی الوزن اگر نقص در احوال زمان سکون باشد
سبب او زیادتی حاجت بترویح ست و اگر در احوال زمان حرکت بود پس سبب او زیادتی ضعف ست یا عدم حاجت بشرطیکه
نقص زمان حرکت بسبب قصر مسافت حرکت بود و الا نقص زمان حرکت که به سبب سرعت انبساط باشد از وزن ردی نیست
بلکه محمود ست بنا بر دلالت او بر قوت و فرق در نقصان حرکت که بسبب قصر مسافت حرکت بود و در نقصان حرکت که بسبب
سرعت حرکت باشد آنست که در اول نبض عظیم نباشد و در ثانی که بسبب سرعت حرکت بود نبض عظیم باشد بشرط عدم مانع عظم و این
را در وزن ردی نمی شمارند لکونه قویا و اما نزد جالینوس نبض ردی الوزن اگر زیاده در انبساط بود دلالت بر مزاج حار ساذج کند و
اگر زیاده در انقباض بود دلالت کند بر امتلا و کثرت بخار دخانی و قلت حاجت بترویح و بدانند که نقصان زمان سکون مستلزم زیادتی
زمان حرکت ست و نقصان زمان حرکت مستلزم زیادتی زمان سکون لاستیفاء المطلوب و اتحاد المسافة و ظاهرست که مسافت احد اگر
از یک طرف بکاهد بطرف ثانی افزاید و بالعکس چنانچه دلیل و نهار مشهود ست پس اگر حرکت رگ بطی یعنی طول باشد سکون بعدی اسرع یعنی
اقصر شود چه سکون مستوفی مدعای حرکت ست پس سرعت حرکت الطوی سکون لازم باشد و بالعکس و ازین دفع میگردد اعتراضی که بعضی
شیخ می کنند که تغیر نسبت منحصر نیست در آنچه شیخ ذکر کرده بلکه جائز ست که زیادتی در زمان سکون یا در زمان حرکت باشد۔

تعلیم دوم در بیان اقسام نبض مرکب مشتمل بر دو مقاله

مقالهٔ اول در بیان اقسام نبض مرکب باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت و صلابت و لین
و امتلا و خلا حسب ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی که هر یک بفصول علیحده مسطور میگردد و وجه ترکیب
نبض باین طور در انواع مذکوره آنست که مثلاً اگر دو قسم نبض از انواع مذکور خارج از اعتدال جنس خودها باشند و باقی اقسام بر
اعتدال خود بوند آنرا از قسم ثنائی شمرند و اگر سه قسم خارج و باقی انواع معتدل باشند آنرا از قسم ثلاثی قرار دهند و علی هذا تا قسم
سداسی که دران جمیع انواع مسطوره خارج از اعتدال خودها باشد و چون مقصود از بیان تراکیب مذکوره تبیین اقسام
خارج الاعتدال از انواع مذکورست لهذا تراکیب اقسام معتدله انواع مذکور بترک ساخته و همچنان تراکیب اضداد هر یکی
ازان انواع مثلاً عظیم و صغیر و جز آن که در بادی النظر عدم امکان اجتماع آنها مشهود ست بتحریر نیاورده و وجه ترک
ترکیب انواع باقی اجناس نبض آنست که انواع جنس استوا و اختلاف هر کدام از اقسام ثنائی و ثلاثی وغیره که مسطور باشد

از اقسام مذکوره دریافت نمایند و انواع جنس نظام و غیر نظام را که جنس ثانی کو رفی الحقیقة نوعی از قسم مختلف ست بعد اثبات اختلاف در اقسام
مسطوره ازان استنباط کنند و اگر خواهند انواع جنس وزن را نیز بر اقسام مذکور قیاس نمایند و انضمام انواع جنس ملمس بجهت عمومیت آن با
اقسام مسطور چندان احتیاج ندارد و هر چند که سبب هر قسم مرکب از بسائط آن دریافت میگردد اما چون استخراج آن خالی از تکلف و مصون از احتمال
وقوع غلطی نبود بنابر علیه سبب یک بذیل آن مضبوط گشت تا طالب را در ادراک آن تاملی رو ندهد و این مقاله متضمن بر پنج فصل ست۔

فصل اوّل در بیان اقسام مرکب ثنائی نبض و آن پانزده قسم ست

قسم اول در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و این قسم نبض بر چهار نوع بود یکی نبض
عظیم و قوی سببش غلبۂ قوت ست و کثرت حرارت چندانکه بعظم اکتفا کند و بسرعت و تواتر محتاج نگردد و این چنین نبض در جنس مردان
طبعی بود بهر آنکه مزاج رجال اسخن و اشد القوة از نساست چه آنها کثیر الحرکت و ریاضت اند و طبیعت جبلت آنها بر همین حال ست
و کذا نبض ابدان قضیف اعظم و اقوی از ابدان فربه باشد و نبض در سن شباب نیز عظیم و قوی بود و معتدل در سرعت و
این بسبب کثرت حرارت و شدت قوت شبان میباشد و بنابر آن اکتفا می کنند بعظم و سرعت معتدل از شدت سرعت
و تواتر و نبض مذکور در فصل ربیع نیز حادث شود بنابر آنکه مزاج فصل مسطور معتدل در حر و برد میباشد و اعتدال مزاج مزید
قوت و حافظ او ست و گویند که نبض ساکنان بلاد معتدل المزاج مثل بلدان موضوعه بر خط استوا شبیه بنبض فصل ربیع میباشد
لاتحاد سببهما و الهواء المعتدل یجعل النبض شبیها بالنبض الربیع ایضاً و در خفقان که از ذکاء حس قلب
حادث شود نیز این نبض یافته میشود و در مزاج طبعی حار بنابر قوت فاعل و مطاوعت آله نیز نبض عظیم و قوی باشد اما اگر
حرارت مزاج ناطبعی بود هر چند که ناطبعی قوی تر بود قوت نبض ضعیف تر باشد چنانچه در حمی محرقه و غیره میباشد و ایضاً اگر صاحب
مزاج بارد اصلی طعام گرم بخورد و با مزاج او لبا ز د نبض او عظیم و قوی شود و ایضاً بعد هضم طعام در وسط خواب قوت و
عظم در نبض حادث شود بنابر تزئید قوت و حرارت مزاج بغذا و انصراف حرارت غریزی بطرف خارج و مبدأ او برائے تدبیر غذا
و زیادتی لین آله بنفوذ غذا و گاهی نبض عظیم میشود و در قوت زیاده میگردد بمجرد تناول طعام قبل از هضم و تولد روح ازان و
فیضان قوی بران بلکه برائحه طعام و این حالت بنابر قلت مواد غذائی رو دهد که طبیعت هنگام فقدان طعام آن مواد را اندک اندک
خرج میکند تا که بالکل فانی نشود و بقای آن مزاج فانی نگردد پس وقتیکه غذا وارد شود آن مواد را که نزد او موجود ست بخوبی صرف
می نماید برای تولید روح و قوی پس قوت در اسرع مدت ظاهر میشود و مدتی این تاثیر باقی می ماند لکونه علی المجری الطبعی الطبیعی [illegible]
میباشد یا اکثری و ایضاً کسیکه بآب گرم غسل کند خصوص در حمام پس در اول یعنی قبل از انکه و تحلیل افراط شود نبض او عظیم و قوی شود
بنابر تزئید قوت و حاجت موجب ازدیاد قوت انعاش حرارت غریزی ست و تفتیح مسام که مسهل تحلیل فضول مشتمله علی القوة [illegible]
و باعث تزئید حاجت سخونت آب و هوا بود و بعد ازان که تحلیل بافراط شود نبض ضعیف و صغیر گردد لضعف القوة لفرط التحلیل

و اگر استحمام بآب سرد نمایند و ظاهر تن سرد شود و در باطن حرارت مختقن و جمع گردد نبض قوی اندک عظیم شود موجب بادی قوت قوت
آله او ست که حرارت باشد و سبب عظم اندک افزونی قوت مع برد و تکثف آله است و در ریاضت معتدل نیز نبض بتدریج عظیم و
قوی گردد بنابر انتعاش حرارت غریزی اما در آخر ریاضت سریع و متواتر شود لما سنبینه ان شاء الله تعالی **دوم** نبض عظیم ضعیف
و این نوع محصلة الوجود نیست چه عظم نبض از قوت شرط ست و ضعف آن موجب صغر ست پس اجتماع عظیم با ضعیف ممکن نباشد مگر آنکه
سببش کثرت حرارت باشد چه در صورت شدت حاجت نبض عظیم با ضعیف ممکن الجمع ست کما مر فی اسباب نبض العظیم **سوم** نبض
صغیر و قوی سبب صغر این نبض عجز انضغاط قوت تحت مادهٔ غذائی یا خلطی صورت نه بندد چه ظاهر ست که سببش اگر ضعف قوت
بود اجتماع او با قوی محال ست و اگر صلابت آله بود که با وجود قوت نبض را از عظم باز داشته بصغر آورده درین صورت از
سرعت خالی نباشد بنابر حصول ترویح که از عظم فوت شده و نیز خالی از صلابت نبود و معهذا لیس بمحصلة الوجود عند
جالینوس لما سنبین فی النوع الاول من القسم الثامن ان شاء الله تعالی و اگر موجب صغر قلت حاجت باشد درین حالت
تفاوت و بطوء نبض نیز شامل بود زیرا که در صورت عدم حاجت بترویح اول تفاوت و بطوء میخواهد پس عظم زائل میشود
چهارم نبض صغیر ضعیف سببش ضعف قوت فقط یا قلت حرارت و ضعف قوت باشد لیکن در صورت فرط برودت بطوء نیز لاحق شود بعدم
الافتقار بالترویح و باشد که سبب صغر انضغاط قوت تحت مادهٔ خلطی یا غذائی باشد اما صلابت آله بنابر لزوم صلابت نبض آلت
سبب صغیر و بیجا نمی تواند شد کما لایخفی بالجمله نبض صغیر و ضعیف در ابتدای خواب قبل هضم طعام نیز میشود زیرا که حرارت غریزی
درین وقت بطریق انقباض و غور بتمامه متوجه بسوی باطن میگردد برای هضم غذا و انضاج فضول و لامحاله همچو مقهور در باطن
محصور میباشد و هر گاه حرکت او بطریق انبساط نباشد و قوای ظاهری ضعیف شوند بسبب توجه حرارت بتمامه طرف باطن پس
بالضرور نبض صغیر و ضعیف گردد و باشد که بطوء و تفاوت نیز بسبب تضعیف لاحق شود و حین انهضام طعام در وسط نوم نبض عظیم
و قوی میشود کما قلنا فی النوع الاول من هذا القسم و در آخر خواب عظیم و قوی و بطی میگردد اما بعد از ان چون نوم بطول
انجامد و در خواب افراط رود در آخرش نبض عود بضعف و صغر می نماید زیرا که بواسطهٔ اختناق حرارت غریزی و انضغاط قوت تحت
فضولی که مستحق استفراغ در یقظه میباشد قوت ضعیف میشود از استیفای انبساط و ازین جهت گفته اند که واجب ست بیدار گردن نائم بعد
هضم غذا حتی که دفع شوند فضول بطریق بول و براز و مخاط و بزاق و این نبض در آخر ریاضت و استحمام که فزون از اعتدال و
موجب تحلیل گردد و در حالت عدم غذا نیز یافته میشود بواسطهٔ ضعف قوت از تحلیل مفرط و چون تحلیل بحد افراط رسد بطوء و تفاوت
نیز لاحق شود و در غشی و حمی یوم غمی و حمی یوم فزعی و در فزع غیر ناگهانی نیز عارض میشود بسبب غور و احتقان روح و حرارت در
باطن و عروض ضعف قوت از ان بخلاف ترس ناگهانی که دران سریع و مرتعد و مختلف غیر منتظم باشد و ایضاً این نبض در حمی
یوم سهری ظاهر میگردد لضعف القوة من کثرة التحلل و قلة الاستخلاف لسوء الهضم و همچنین در حمی یوم تعبی و جوعی
نیز بسبب ضعف قوت پدید آید و در حمی بلغمی بسبب قلت حاجت و ضعف قوت و انضغاط آن از کثرت مقدار بلغم نیز می باشد

وایضاً نبض مذکور در استرخا و فالج بسبب آنکه قوت را نفوذ جید و اتصال بسوی اعضا نمی باشد بنا بر وقوع سده در ابتدای
عصب که بعضو مسترخی آید یا در ابتدای نخاع نیز حادث شود و هرگاه مرض قوی گردد بطی و متفاوت شود و در آخر عند الال
قوت علت متواتر گردد مگر تواتر او مستوی نباشد بلکه بعد نقرات کثیره متفاوت گردد و لهذا جالینوس این نبض را متواتر معتر
نامیده و در اعلال مادی معده مورم و غیر مورم نیز نبض صغیر و ضعیف می باشد بسبب ما یعرض للقوة من الثقل مرة و الا
نحلال اخری و در اوجاع باطنی نیز نبض صغیر و ضعیف می گردد لتوجه الطبیعة الی الباطن و ترک اهتمام النبض **قسم**

دوم در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار عظم و صغر و سرعت و بطو و این نیز از چهار نوع خالی نبود **اول** نبض عظیم
و سریع سبب او شدت حرارت ست چندانکه عظم بدان کفایت نکند و اگر حرارت نباشد بود تواتر نیز بآن ضم گردد و این نبض را مزججار
نیبا شد بنا بر حاجت بسوی ترویح حرارت و هنگام بیداری که عقب خواب طبعی باشد نخست نبض عظیم و سریع شود پس بحالت طبعی
خود باز گردد بسبب رجوع روح و قوت بسوی حال خود در ظهور و بیرون و در مالیخولیای دموی نیز این نبض یافته میشود لشدة الحاجة
الی الترویح وایضاً این نبض در حمی یوم در می بنا بر اجتماع دو مرض حار یعنی حمی و ورم که این هر دو در اشدت احتیاج بسوی
تطفیه لازم ست ظاهر میگردد و در صورت قلت اکل طعام نیز عظیم و سریع مائل بقوت باشد و در حمی عفنی دموی نیز عظیم و سریع
و مختلف بود **دوم** نبض عظیم و بطی سببش کثرت حرارت ست چندانکه از عظم تجاوز نکند و ضعف قوت چندانکه مانع عظم نباشد
اما آنجا که سبب بطو غایت ضعف قوت باشد درین صورت حصول عظم با بطو امکان ندارد چه وجود عظم را وجود قوة ما شرط ست کما
مر فی سبب النبض العظیم و گویند که نبض مهزول قیاس به نبض سمین عظیم و بطی باشد **سوم** نبض صغیر و سریع سبب این صلابت
آله بواسطه سوء مزاج حار یا یابس و زیادتی حاجت بود که آنچه بباعث صلابت از عظم فوت شده بسرعت تدارک آن کنند و اگر حاجت
زیاده تر شود تواتر نیز ظهور نماید لعدم اتمام الحاجة بالسرعة پس هرگاه آله لین شود نبض از صغر بعظم میل کند لیکن وجود این نوع
در صورت صلابت آله بدون صلابت امکان ندارد و آنهم بشرطیکه اسباب صلابت یعنی سوء مزاج حار یا یابس یا تحلیل مفرط
موجب ضعف مفرط نگردد که درین صورت وجود سرعت که بی قوة تا نباشد با صغر محال ست بلکه درین حالت عوض سرعت تواتر
رو نماید و گویند که این نبض در صداع صفراوی و سرسام صفراوی و دوار صفراوی و حمی یوم شمسی یافته میشود بسبب شدت حرارت
صفرا یا سافج که مستلزم شدت حاجت بسوی جذب هوای بارد ست و شدت یبوست آن که مستلزم صلابت آله و عصیان آن
از انبساط تام ست و یا سبب صغر این نبض انضغاط رگ باشد زیر گوشت و باعث سرعت تدارک حاجت که از عظم فوت شده
چنانچه نبض سمین همچنین باشد اما اگر فربهی او از گوشت باشد سرعت و قوت بیشتر بود و اگر فربهی او از شحم باشد بر خلاف آن بود
و یا انضغاط قوت تحت ماده چنانچه در ابتدای نوبت حمی عفنی پدید آید و مختلف بود و در میانه نوبت عظیم و قوی گردد و صغر که از
ضعف قوت و قلت حاجت بود حصول او با سرعت ممکن نباشد چه سرعت را قوت و شدت حاجت درکار ست **چهارم**
نبض صغیر و بطی سبب او نقصان حاجت ست بنا بر غلبه برودت و ضعف قلیل چه اگر سبب صغر و بطو ضعف قوت بکثرت بود

بدون ضعف نبض نباشد و اگر سبب صغر با وجود ضعف صلابت آله بود بدون صلابت نبض ممکن نبود و اگر با وجود قوت صلابت آله
موجب صغر باشد درین صورت وجود لطو با صغر امکان ندارد چه قوت قوة با صلابت آله موجب سرعت ست نه لطو و قوت
قوة با لین آله باعث عظم ست نه صغر پس نقصان حاجت سبب این قسم باشد نه غیر او اما گاهی انضغاط رگ مع قلت حاجت
نیز باشد و گویند که نبض کهول و مزاج بارد چنین باشد لقلة الحاجة الی الترویح و این نبض در سمین که فربهی او از شحم بود نیز بباشد
بنا بر انضغاط نبض و قلت حاجت و قدری ضعف و نبض مذکور در اول خواب نیز حادث میشود بسببی که در نوع چهارم قسم اول نبض
مرکب ثنائی گذشت **قسم سوم در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار عظم و صغر و تواتر و تفاوت و این هم
چهار نوع بیرون نبود **نخستین** نبض عظیم و متواتر سببش قوت اند که مع کثرت حرارت ست چه در صورت کثرت ضعف قوت ا
عظم ممتنع باشد و ضعف هم مدرک گردد و در حالت قلت حرارت وجود تواتر امکان ندارد و اما در صورت کثرت قوت حصول ا
قسم نبض بدون سرعت مستبعد می نماید زیرا که در حین عدم ضعف و کثرت حرارت سرعت مقدم بر تواتر بود پس بجز سبب مذ ر
نباشد چه در حالت شدت حاجت ادنی قوت در تعظیم نبض کفایت میکند و سرعت را زیادتی قوت درکار ست و در حمی مطبقه این
جهت نبض عظیم و متواتر باشد و در حمی یوم نیز **دوم** نبض عظیم و متفاوت سببا وجود قوت ست و عدم حاجت کثیر بواسطه
اتمام او لعظم و استغنا از سرعت و تواتر و این چنین نبض در حالت فرح یافته میشود و در جوانان طبعی بود بوجود اسبابها هم
لیکن قوت نبض درین نبض لازم بود **سوم** نبض صغیر و متواتر سببا این ضعف قوت و زیادتی حرارت ست چه اگر قوت
ضعیف نبودی عظم و سرعت احداث نمودی نه صغر و تواتر و در صورت قلت حرارت وجود تواتر امکان ندارد و لضرورة الحاجة به و
در حالت انضغاط و صلابت بی سرعت و صلابت نباشد پس این نوع از ضعف نبض خالی نبود و لهذا این نبض در اوجاع
هنگام ضعف قوت یافته میشود بسبب ازدیاد حاجت از فرط التهاب شد النواتر میگردد و بسبب زیادتی ضعف قوت از تطا ل
وجع صغیر میشود **چهارم** صغیر و متفاوت سببش ضعف قوت و قلت حرارت ست چندانکه نبض را لطی نسازد و ظاهر ست که اگر
قوت ضعیف نمی بود عظم با تفاوت ظهور می نمود نه صغر و ایضاً در صورت قلت حاجت فقط لطو بر تفاوت مقدم می بود این
نوع بدون ضعف نباشد و لهذا گفته اند که این نبض در کهول طبعی بود بواسطهٔ ضعف و عدم حاجت آنها اما بنا بر آنکه ضعف قوای
آنها که بکثرت نبود سرعت قلیل نیز یار بود و گفته اند که سبب صغر این نبض انضغاط قوت تحت مادهٔ خلط بارد یا مادهٔ غذا کثیر
باشد مع قلت حاجتی که مؤدی ببطو نگردد و تفاوت احداث نماید **قسم چهارم در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار
عظم و صغر و صلابت و لین این قسم نیز چهار نوع بود **اول** عظیم و صلب و این ممکن الوجود نیست چه عظم نبض را لین بشرط
و صلابت موجب صغر ست **دوم** نبض عظیم و لین سببش زیادتی حرارت چندانکه بعظم اکتفا کند و غلبهٔ رطوبت سادج یا غریزی ست
یا کثرت رطوبت مادیه مرضیه لیکن نه بدان کثرت که بسبب انضغاط قوت بنا بر ثقل آن ضعف و صغر نبض رو نماید و این قسم نبض
در اکثر امراض دموی مثل صداع دموی و قرانیطس و ربع دموی یافته میشود بنا بر لین آله بسبب ترطیب دم و بجهت شدت

حاجت ترویح بسبب حرارت خون و دراینجا بودن قوت قوی ضرور نیست زیرا که هرگاه آله لین باشد در تعظیم نبض ادنی قوت
کفایت کند اما سزاوار آنست که لین آله زائد باشد از لینتی که هست قوت قوة بود تا بواسطهٔ آن جبر نقصان قوت نماید سوم نبض
صغیر و صلب سبب او صلابت آله است بنا بر تمدد عروق یا اعضا یا مادهٔ سودا یا یبس اما بواسطهٔ فرط تحلیل یا برد مجمد چه در تحلیل
مفرط ضعف نبض و تواتر نیز محسوس شود و در برد مجمد بطو و تفاوت مدرک گردد و باقی احکام او مانند نبض صغیر باشد که بسبب
صلابت بود و آن مذکور گشت و این نبض بسبب جفاف از اغتسال بآب حمامات مجففه نیز عارض شود و در سوء مزاج یابس جگر نیز
یافته میشود و بنا بر تمدد عروق باستیلای یبس و جفاف بران و این بواسطهٔ ارضیت غذای واصل بعروق بسبب حالهٔ کبد
بسوء مزاج یابس خود میباشد و گویند که نبض صغیر صلب در مزاج یابس میباشد اما اگر با قوت قوی حاجت شدید بود ذو الفترات عنقریب
و تشنج حادث شود و چون صلابت مفرط گردد نبض مرتعش شود زیرا که قوت درینوقت عاجز میشود از تحریک متشابه و شدت
حاجت خواهش تحریک ما فوق طاقت آن میکند پس عارض میشود در تحریک آن همچو رعشه و ایضاً صغر و صلابت نبض در اورام
صلب و امراض سوداوی یافته میشود چنانچه در سرسام سوداوی و مالیخولیای سوداوی و صرع سوداوی و ربع سوداوی
نیز نبض صغیر و صلب با اختلاف قرعات بعضی از بعض میباشد سبب صغر و صلابت درینجا یبس آله و تمدد آن و انضغاط
بنا بر ورم دماغ یا امتلای آنست از سودا و موجب اختلاف آنست که آله بواسطهٔ صلابت خود مطاوعت قوت در حرکت بسهولت
نمیکند پس قوت عاجز میشود از تحریک مستوی چهارم نبض صغیر و لین سبب این قلت حرارت است و کثرت رطوبت غریبه
چه در صورت ضعف قوت و لین آله ضعف نبض و بطو و تفاوت نیز با صغر جمع شود و در حالت ضعف قوت با حاجت شدید نبض
با وجود صغر ضعف متواتر گردد بنا بر تدارک چیزی که از عظم و سرعت بواسطهٔ ضعف قوت فوت شده **قسم پنجم در انواع
نبض مرکب ثنائی** باعتبار عظم و صغر و امتلا و خلا و این نیز بر چهار نوع منقسم است اول نبض عظیم و ممتلی سببش کثرت
حاجت چندانکه بعظم اکتفا کند و کثرت دم یا بخارات بود و این نبض در مرض ربو که از بخارات قلب باشد نیز یافته میشود و بسبب غلبهٔ حرارت
والتهاب و شدت احتیاج بجذب نسیم بارد و اخراج بخار دخانی و بنا بر امتلای ریه از ابخرهٔ قلب و تنگی منافذ هوای مستنشق و گاهی عظم
مکتفی احتیاج نگردد و سرعت و تواتر نیز لاحق شود دوم نبض عظیم و خالی سببش بادی حاجت مکتفی بعظم و خلو شریان از کثرت روح یا خون
است و این نوع در صورت خلو شریان از روح کثیر متحقق الوجود نیست کما لا یخفی مگر در حالت خلو شریان از دم بسبب غلظ خون که صلاحیت
نفوذ در شریان نداشته باشد سوم نبض صغیر و ممتلی سبب این قلت حاجت چندانکه بصغر اکتفا کند و کثرت ماده یا روح است چه در صورت ماده
حار که بواسطهٔ انضغاط موجب صغر گردد سرعت لازم بود و در حالت بودن ضعف یا صلابت آله سبب صغر بسبب لزوم ضعف یا صلابت
ممکن الوجود نباشد چهارم نبض صغیر و خالی سبب او قلت حاجت چندانکه مودی ببطو و تفاوت نگردد و خلو شریان از کثرت خون
بنا بر غلظ آن بود چه در صورت قلت روح بسبب لزوم ضعف امکان حصول ندارد **قسم ششم در انواع نبض مرکب
ثنائی** باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و این نیز از چهار نوع خالی نبود اول نبض قوی و سریع سببش غلبهٔ قوت و شدت

حرارت ست چه نبض قوی بی قوت و سریع بے حرارت صورت نه بندد و این قسم خالی از عظم یا صغر نباشد بهر آنکه در صورت عدم صلابت تقدم عظم بر سرعت واجب ست و اگر مانع عظم صلابت یا انضغاط رگ باشد درین حالت بی صغر نباشد مگر آنکه صلابت یا انضغاط چندان بود که نبض را از عظم بدرجهٔ اعتدالش فرود آرد **دوم** نبض قوی و بطی سبب او قوت قوة و قلت حرارت ست چه اگر سبب بطو ضعف قوت میبود وجود قوی با بطی صورت نمی بست و اگر چه بطی را تقدم صغر لازم ست لیکن میتوانند که درینجا غلبهٔ قوت صغر را بدرجهٔ اعتدالش افگنده باشد فافهم **سوم** نبض ضعیف و سریع سبب این ضعف قوت و کثرت حرارت بود و این نوع امکانش جوزنداده اند از برای آنکه حصول سریع با ضعیف ممکن نباشد لضرورة القوة فی السرعة بلکه در صورت ضعف تواتر عوض سرعت ظاهر میگردد لکون الضعف سببًا له و ایضًا میتوانند که از صغر هم خالی نبود لوجود سببه هو الضعف لیکن در صورت ضعف قلیل و حاجت کثیر اجتماع عظم و سرعت با ضعف نبض جائز داشته اند و درین حالت باشد که مانع عظم انضغاط بود بقدری که عظم را بمرتبهٔ اعتدالش فرود آرد و سرعت برقرار ماند **چهارم** نبض ضعیف و بطی سببش ضعف قوت و قلت حرارت باشد و این ظاهرست ما صغر با این نوع هم باید بود لما مر مگر بصغر صلابت نرسد لما قلنا فی سبب صغر النبض و گویند که این نبض در صرع بلغمی بیاشد بسبب قلت حاجت بسوی ترویح بنا بر برودت بلغم و بسبب ضعف قوت که ملاک آن حرارت ست و در آخر حمل بعد شش ماه نیز نبض مذکور پدید آید بسببی که در نوع اول قسم پنجم نبض مرکب ثلاثی مسطور گردد

قسم ششم در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و این نیز چهار نوع باشد **اول** نبض قوی و متواتر سببش قوت قوة و شدت حرارت ست چه نبض قوی را قوت لازم و تواتر با قوت بسبب شدت حاجت بود بواسطهٔ حرارت شدید تر از آنکه عظم و سرعت بآن کفایت کند پس این قسم بدون عظم و سرعت صورت نه بندد و اگر صلابت یا انضغاط رگ مانع عظم باشد درین صورت بی صغر و سرعت نباشد و معذلک چون صلابت سبب صلابت نبض ست پس بصورت وجود صلابت باقی ندانند نبض بی صلابت نیز خارج از امکان بود و قلت ان النبض القوی المتواتر لا یخلو عن العظم و السرعة او الصغر و السرعة تواتر که از ضعف قوت بود وجود او با نبض قوی بسبب اجتماع ضدین هم محالست **دوم** نبض قوی و متفاوت سبب قوت ظاهرست سبب تفاوت قلت حاجت بود چندانکه در اعتدال عظم و سرعت نقصان نیارد چه اگر سبب تفاوت غلبهٔ قوت بود آنرا تقدم عظم و سرعت لازم ست تا ایفای حاجت بعظم و سرعت و تقاضای او از تواتر حاصل شود و اگر برد شدید مقلل حاجت بود دران صورت از صغر و بطو خالی نبود و ایضًا تفاوت که از ضعف و سقوط قوت بود اجتماع او با قوت ممکن نبود لاستحالة اجتماع الضدین **سوم** نبض ضعیف و متواتر سبب این ضعف قوت ست چندانکه عظم و سرعت را بمرتبهٔ اعتدال فرود آرد و مودی بصغر نگردد و کثرت حرارت رضعی بنا بر تدارک تواتر چیزی را که از عظم و سرعت فوت شده و نه بصورت شدت ضعف با این نوع صغر و بطو لازم باشد لوجود سببهما و هو الضعف **چهارم** نبض ضعیف و متفاوت سببش ضعف قوت بود لیکن نه چندانکه باعث صغر گردد و اگر سبب متفاوت درینجا برد شدید مقلل حاجت با سقوط قوت باشد پس این نوع هم از صغر و بطو خالی نبود لوجود سببهما و هو الضعف و البرد و تفاوت که بسبب غلبهٔ قوت بود شمول او با نبض ضعیف خارج از امکان ست کما لا یخفی

قسم هشتم در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار قوت

وضعف وصلابت ولین واین قسم نیز بر چهار نوع بود **نخستین** نبض قوی وصلب واین نبض بی صغر نباشد وبقول جالینوس اصلا محصلة الوجود
نیست چه او گوید که قوت بی اعتدال مزاج نباشد وصلابت را ردارت مزاج لازم بواسطهٔ سوء مزاج حار ساذج یا یابس یا تحلل مفرط
یا برد مجمد واین همه مضعف قوت اند راقم گوید میتوان گفت که بعض اسباب صلابت مثل تمدد اعضا وعرق موجب ضعف قوت نگردد ودران
صورت اجتماع نبض قوی باصلب ممکن باشد ومحتمل که وجه قائل بودن شیخ بوعلی سینا وغیره باجتماع نبض قوی باصلب
همین باشد ویا آنچه در سبب نبض قوی گذشت **دوم** نبض قوی ولین سبب او قوت قوة وغلبهٔ رطوبت ساذج ست
اما درصورت کثرت حاجت این نبض بی عظم نباشد واگر حاجت زائد تر بود سرعت نیز ضم گردد وقید رطوبت بساذج
بهر آن کرده شد که غلبهٔ رطوبت مادی گاهے بنا بر انضغاط باعث صغر میشود ودران صورت حصول این نبض ممکن نباشد وگاهی
بسبب اضعاف قوت موجب ضعف نبض میگردد وآن ضد قوت ست واجتماع الضدین محال **سوم** نبض ضعیف وصلب
سبب این ضعف قوت وصلابت آله باشد واین بی صغر نبود للزومه بالصلابة وبصورت وجود حرارت تواتر تیز یار گردد بنا بر تدارک
چیزیکه از عظم وسرعت فوت گشته **چهارم** نبض ضعیف ولین سببش ضعف قوت وغلبهٔ رطوبت بود واین نبض در نقصان باه که از
ضعف قلب باشد یافته میشود بنا بر ضعف قوت که محدث ضعف نبض ورخاوت رگ ست اما اگر ضعف زیاده بود با صغر وبطو
باشد لاقتضاء کثرة ضعف القوة لهما واگر حاجت زاید بود تواتر نیز بران افزاید **قسم نهم در انواع نبض مرکب ثنائی**
باعتبار قوت وضعف وامتلا وخلا واین قسم نیز از چهار وجه بیرون نبود **اول** نبض قوی وممتلی سببش قوت وامتلای
شریان از خون ست **دوم** نبض قوی وخالی واین محصلة الوجود نیست للزوم الضعف بالخالی **سوم** نبض ضعیف
وممتلی سببش ضعف قوت چندانکه مودی بصغر نگردد وامتلاست اما اگر امتلای شریان از خون طبعی یا روح بود وجود او ممکن
نیست لاجتماع الضدین مگر آنکه امتلای او از خون غیر طبعی یا بنا بر بعض اسباب دیگر امتلا باشد **چهارم** نبض ضعیف وخالی سببش
ضعف قوت لیکن نه چندانکه موجب صغر گردد وکمی خون یا روح ست **قسم دهم در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار
سرعت وبطو وتواتر وتفاوت واین قسم نیز بچهار طرح تنوع گردد **اول** نبض سریع ومتواتر سببش شدت حرارت بود مع
اندکی ضعف یا صلابت آله یا انضغاط رگ چه درصورت عدم ضعف وصلابت وانضغاط بدون عظم وجود این نبض امکان
ندارد مگر آنکه صلابت یا انضغاط چندان بود که مانع عظم شود ومودی بصغر نگردد یا آنکه قوت آن قدر کم باشد که بعظم وافی
نبود چنانچه گفته اند که هرگاه ریاضت زیاده از اعتدال شود دران حالت نبض سریع ومتواتر گردد بسبب افراط حرارت که واجب
میکند انرا حرکت وبواسطهٔ قصور قوت که بعظم وفا نکند واین نبض درصداع حار ورربع صفراوی وخصوص در انتهای نوبت
ربع نیز یافته میشود وایضا نبض کودک بقیاس نبض بالغ سریع ومتواتر بود ودر قوت وعظمی معتدل اما نظر بحال صاحبش
عظیم باشد وسببش کثرت حاجت ست بنا بر تعدیل حرارت زیراکه حرارت غریزی در ابدان صبیان بسیار میباشد وچون
قوت ایشان ضعیف ست پس قائم میشود سرعت وتواتر مقام عظم در ادخال هوا وبعد ازان هر قدر که در قوت ونمو

زیاده گردد سرعت و تواتر بکاهد و عظم بیفزاید تا آنکه منتهی شباب گردد پس نبض او در غایت عظم و قوت رسد و در سرعت و تواتر معتدل شود و هرگاه بسن کهولت رسد نبض او در جمیع احوال مذکوره بنقص شروع کند و مدام حسب زیادتی سن این احوال اندک اندک بکاهد تا آنکه بسن شیخوخت برسد و نبض او صغیر بطی گردد و در ورم حار نیز نبض سریع و متواتر گردد مع منشاریت و ارتعاش و هر چند صلب تر گردد منشاریت ظاهرتر شود و هرگاه خراج پخته شود از منشاریت بگردد و موجی شود و اختلاف و ران ظاهرتر گردد و سرعت و تواتر جهت سکون حرارت کمتر شود **دوم** نبض سریع و متفاوت سببش کثرت حرارت و غلبه قوت ست مع اندکے صلابت مانع عظم چه اگر آله مطاوع باشد عظم نیز موجود شود و اگر صلابت آله زیاده باشد صغر حادث گردد و بدانند که تفاوت درین نوع تا زمانی باشد که ایفای حاجت بعظم یا سرعت و استغنا از تواتر بود و الا اگر حاجت زاید بود و چندانکه عظم و سرعت بدان کفایت نکند درین حالت مع سرعت تواتر ضم گردد نه تفاوت **سوم** نبض بطی و متواتر سببش این ضعف قوت یا قلت حاجت بود و این چنین نبض با صغر باشد بوجود سببها و اگر گویند که تواتر را شدت حاجت واجب ست پس درینجا با وجود تواتر قلت حاجت چگونه صورت بندد گوییم که هرگاه نبض صغیر و بطی بود لازم نیست که تواتر او بنا بر زیادتی حاجت بر حاجت طبعی باشد بلکه بنا بر کمی حاجت ازان بود لیکن چون حاجت بنسبت صغر و بطو شدید باشد پس بسوی تواتر مضطر میگردد حاصل آنکه تواتر را زیادتی حاجت بر حاجت طبعی ضرور نیست شدت حاجت عارضی هم کفایت میکند پس نقصان حاجت از حاجت طبعی با تواتر منافات ندارد **چهارم** نبض بطی و متفاوت سببش نقصان حاجت ست یا ضعف قوت پس آنجا که حاجت ماس نبود بسبب قلت حاجت و برد مزاج باشد چنانچه در صداع بارد و صرع بلغمی و استرخا و فالج و احتباس طمث از برد و در ابتدای نوبت حمی ربع و اورام بارده مثل سرسام بارد که بنا بر قلت حاجت ترویح بسبب ماده مبرده این نبض حاصل میشود و اگر حاجت مس کند و قوت بر تواتر قادر نبود از ضعف و سقوط قوت باشد و این را ضعف و صغر نبض نیز لازم ست

قسم یازدهم در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار سرعت و بطو و صلابت و لین و این قسم نیز چهار صنف باشد **اول** نبض سریع و صلب سبب آن کثرت حرارت ست و یبوست چندانکه موجب آن قدر صلابت گردد که عظم را بدرجه اعتدالش فرود آرد و رنه در صورت فرط صلابت این نبض بدون صغر نباشد لصلابة الالة بکثرة الیبوسة و معهذا القول جالینوس انضمام سریع با صلب که مضعف قوت ست نیز خالی از تکلف نیست کما لا یخفی **دوم** نبض سریع و لین سببش کثرت حرارت و رطوبت بود و این را عظم لازم باشد للین الالة و شدة الحاجة و اگر حاجت اشد بود تواتر نیز ضم گردد مگر آنکه مانع عظم انضغاط قوت تحت ماده و یا انضغاط رگ از کثرت لحم یا شحم باشد بقدریکه مودی بصغر نگردد که درین صورت حصول نبض مذکور بدون وجود عظم و صغر ممکن ست کما لا یخفی علی من له ادنی مسکة **سوم** نبض بطی و صلب سببش این قلت حاجت و صلابت آله بود و ازین جهت بدون صغر نباشد بالجمله این قسم نبض دلیل برودت بود لعدم افتقارها الی الترویح الکثیر **چهارم** نبض بطی و لین سببش قلت حاجت و کثرت رطوبت ست و اگر قلت حاجت زیاده تر ازین گردد تفاوت نیز ظهور نماید لکثرة برد المزاج و این نبض

در مرض دوار بلغمی یافته میشود لکثرة الرطوبة المرخیة للآلة و برد مزاج البلغم و در سوء مزاج رطب قلب نیز پدید آید اما از اختلاف خالی نبود لما ذکر ثانی النبض المختلف و گویند که در ربع بلغمی و برص نیز باشد لیکن در مرض برص بسبب بلغم و رطوبت مزاج عریض هم میباشد **قسم دوازدهم در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار سرعت و بطو و امتلا و خلا و این نیز چهار نوع بود **اوّل** نبض سریع و ممتلی سببش کثرت حاجت و امتلای رگ از خون و روح باشد و این بی عظم نباشد مگر آنکه امتلا از ماده غلیظ یا غذائی مضغط قوت باشد اما نه بدرجهٔ که باعث صغر گردد **دوم** نبض سریع و خالی سببش کثرت حاجت و خلو رگ از خون باشد و این نبض بدین طور ممکن الحصول بود که خون در بدن زیاده باشد لیکن بنا بر غلظ در شریان نافذ نشود و انضغاط رگ چندان احداث نماید که نبض را از عظم باعتدالش فرود آرد و محدث صغر نگردد و بنا بر تدارک حاجتی که از عظم فوت شده سرعت رو نماید ورنه بصورت قلت روح و خون چون سرعت بی قوت نباشد و خلو شریان از کثرت روح و خون موجب ضعف قوت ست این قسم ممکن الوجود نباشد **سوم** نبض بطی و ممتلی سببش قلت حاجت و امتلای روحی یا دموی ست و درینجا قلت حاجت با وجود امتلای روح دوم بشرطی خواهد بود که حاجت بعظم تمام کرده باشد و درین صورت بی عظم نباشد مگر آنکه امتلا بسبب مواد بارده ریحی بود که صغر نبض را باعتدالش رساند **چهارم** نبض بطی و خالی سببش اگر ضعف قوت بود و کثرت حاجت چندانکه صغر نبض را بمرتبهٔ اعتدالش برساند و درین صورت بی ضعف ممکن نباشد و اگر قلت حاجت و ضعف باشد درین حالت بی ضعف نبض و صغر نباشد **قسم سیزدهم در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار تواتر و تفاوت و صلابت و لین و این هم از چهار نوع زیاده نبود **یکی** نبض متواتر و صلب سبب آن کثرت حرارت و یبوست بود و این نبض بنا بر کثرت حاجت و عدم ضعف بی سرعت و بواسطهٔ صلابت آله بی صغر نباشد و گویند که این نبض مع نشاریت و تمدد در ورم حار فم معده پیدا شود بسبب عروض نشاریت و تمدد آنکه فم معده عصبی ست و اگر درین حالت بسبب ضعف معده از هضم قلت تغذیه رو دهد در نبض ضعف هم پدید آید و در آخر هنگامیکه عدم غذا بطول انجامد نبض بطی شود و ایضاً گفته اند که نبض مذکور در یرقان که بی تب باشد پیدا شود تواتر بسبب حرارت و یبوست مرهٔ صفرا و کذلک صلابت او بسبب یبس بود **دوم** نبض متواتر و لین سبب این ضعف قوت و لین آله بود چه اگر تواتر بسبب ضعف قوت نبودی بدون عظم و سرعت ظهور ننمودی یا ضعف آن قدر نباشد که عظم و سرعت را بدرجهٔ اعتدال فرود آورد ورنه بصورت کثرت ضعف خالی از صغر و ضعف نباشد **سوم** نبض متفاوت و صلب درینجا سبب متفاوت برودت شدید مقلل حاجت یا سقوط قوت باشد و سبب صلب برد مجمد یا تحلل مفرط بود لیکن این قسم بی ضعف اصلا نباشد **چهارم** نبض متفاوت و لین سبب لین غلبهٔ رطوبت ست و سبب تفاوت قلت حاجت چندانکه بعد احداث تفاوت نبض را از عظم و سرعت بدرجهٔ اعتدال فرود آرد و این نبض در تشخصی یافته شود که اولاً نبض او عظیم و سریع باشد و اگر سبب تفاوت غلبهٔ قوت بود با عظم و سرعت و قوت باشد که ابقای حاجت بعظم و سرعت و استغنا بود

از تواتر گردد و اگر سببش غایت سقوط قوت مشرف بهلاکت بود بی صغر ضعف نباشد **قسم چهاردهم در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و هذا ایضاً علی اربعة اقسام **اول** نبض متواتر و ممتلی و این محصلهٔ اوجه نیست چه سببش اگر کثرت حاجت و امتلای شریان از روح و خون یا مادهٔ حار بود بی عظم و سرعت نباشد و اگر ضعف قوت و امتلای مادهٔ فاسد بود بی ضعف و صغر نباشد **دوم** نبض متواتر و خالی سببش ضعف قوت و خلو شریان از روح و خون ست و این نیز بی ضعف و صغر نباشد **سوم** نبض متفاوت و ممتلی سببش قلت حاجت چندانکه مودی ببطو و صغر نگردد و امتلای رگ از مواد بارد ست **چهارم** نبض متفاوت و خالی سببش برد شدید مقلل حاجت یا سقوط قوت ست مع قلت روح و دم **قسم پانزدهم در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار صلابت و لین و امتلا و خلا و این هم بر چهار وجه بود **اول** نبض صلب و ممتلی سببش غلبهٔ یبوست یا برودت یا یبوست و امتلای مادهٔ بارد یا یابس بود و این بی صغر نباشد لوجود سببها و هی الصلابة **دوم** نبض صلب خالی سببش تحلل مفرط و قلت روح و خون ست و این هم بی صغر نباشد لما قلنا آنفاً **سوم** نبض لین و ممتلی سببش کثرت رطوبت و امتلای مادهٔ رطب باشد و این نبض از تناول غذیه و اشربهٔ مرطبه و از اکثار حمام مرطب خصوصاً بعد طعام از ترک ریاضت یافته میشود لکثرة الرطوبة و امتلائها **چهارم** نبض لین و خالی سببش کثرت رطوبت سقوط قوت بود و این بی ضعف و صغر نباشد لوجود الضعف ۔

فصل دوم در بیان اقسام نبض مرکب ثلاثی و این بست قسم باشد

قسم اول در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطو و این قسم از هشت انواع نبض خالی نبود **اول** نبض عظیم و قوی و سریع سببش قوت قوة است و شدت حرارت چندانکه عظم و سرعت وفا کند و نوبت بتواتر نرسد بالجمله این قسم نبض در مزاج حار طبعی یافته میشود بهر آنکه هرگاه قوت قوی باشد و حرارت مجفف بدن نباشد بواسطه بودن آن مدبر بلکه مرطب بود و بسبب کثرت هضم و ازین جهت آلات نیز متوالی بود و درین وقت لامحاله حرارت زیاده بود و کذا ابخار دخانی پس مشتد شود حاجت بسوی جذب هوائی بارد برای ترویح و اخراج بخار دخانی پس نبض سریع گردد و هرگاه که این امور ثلاثه جمع شوند نبض عظیم گردد و گویند که شراب فعل میکند در نبض مثل فعل طعام منهضم پس نبض را عظیم قوی سریع میگرداند مگر آنکه قوت او کمتر از قوت حادث از طعام منهضم میباشد بهر آنکه طعام غذای کثیر زیاده از غذای شراب میدهد و غذا قوت زیاده میکند و از شراب سرعت زیاده اشد میشود الا آنچه حادث میکند شراب در نبض بسرعت در اندک مدت ظاهر میشود بنا بر سرعت نفوذ او از عروق و سرعت انقلاب او بسوی دم و کسیکه باب سرد غسل نماید باعتدال بدن او فربه بود ظاهر تن او سرد شود و حرارت در باطن جمع گردد نیز نبض او قوی و عظیم و سریع شود بهر آنکه سردی که باعتدال باشد جمع می کند قوت و حرارت غریزی را و حصر میکند آنرا در داخل بدن اما اگر لبث او در آب بارد طول کند و سردی آب بقعر بدن رسد درین صورت نبض صغیر و بطی و متفاوت گردد لما سیجئ فی مقامه **دوم**

نبض عظیم وقوی وبطی سببش این کثرت حرارت وغلبهٔ قوت وقلت حرارت ست واین بنابر ضد سبب عظیم وبطی حاصل نمیشود
کما لا یخفی **سوم** نبض عظیم وضعیف وسریع **چهارم** نبض عظیم وضعیف وبطی واین هردو نوع محصلة الوجود نیستند لوجوب
القوة فی العظم والسرعة وهما علیها وهو الضعف **پنجم** نبض صغیر وقوی وسریع سببش انضغاط رگ وقوت قوة وکثرت حرارت
باشد چه سبب صغر این نوع بجز انضغاط که مانع عظم ست تخیل نمیگردد واگر صلابت بود درین صورت وجود این نوع بدون انضغاط
ممکن نبود وگویند که چون انضغاط یا صلابت منع عظم کند وقوت قوی بود وحاجت داعی درین صورت بالضرور نبض سریع گردد
بنابر تدارک بسرعت چیزی را که فوت شده بواسطهٔ صلابت از عظم فافترقا **ششم** نبض صغیر وقوی وبطی سببش صغر وبطو قلت
حاجت ست وموجب قوت قوة آله واین صغر نسبت صغر یکه از صلابت باشد کمتر بود لما قلنا فی احوال النبض الصغیر و
وجه نبودن صغر از صلابت درینجا آنست که بقول شیخ صلابت مع قوت ایجاب کثرت حاجت میکند وآن محدث سرعت
ست نه بطو وصغر وبطو که از ضعف قوت بود اجتماع او با نبض قوی هم امکان ندارد وقلت ان سببهما قلة الحاجة لا غیر
هفتم نبض صغیر وضعیف وسریع واین قسم عدیم الوجود ست بهر آنکه سرعت بی قوت نباشد مگر آنکه ضعف کمتر یا نسبی باشد چنانچه
نبض نسا که صغیر وضعیف وسریع از نبض رجال میباشد سبب صغر در ایشان ضعف حرارت آنها ونقصان او از حرارت مردان
است وباعث ضعف آنکه نسا اضعف از رجال میباشد زیرا که جبلت طبعی ایشان برهمین ست بنابر قلت حاجت آنها بسوی
اعمال وحرکات قویه وموجب سرعت آنست که قائم شود سرعت در ادخال هوا مقام عظم درصورت وجود حاجت ونقصان
قوت تا طبیعت تدارک حاجتی که از عظم فوت شده بسرعت نماید **هشتم** نبض صغر وضعیف وبطی سببش ضعف قوت وعدم
حاجت ست کما لا یخفی واین نبض در اول خواب وآنکه بعد هضم غذا ممتد گردد حادث شود لغوص الحرارة الی عمق البدن فی
الاول وثقل الفضول فی الآخر ودر حالت غم نیز وکذا در فصل شتا بنابر آنکه مزاج او بارد ورطب ست نبض صغیر ضعیف بطی
میباشد موجب صغر وضعف ضعف قوت ست بسبب برد مزاج وباعث بطو قلت حاجت ست بسوی ترویح شدید بسبب برد
ونبض ساکنان بلاد بارده بمنزلهٔ بلاد صقالبه شبیه بنبضی باشد که در شتا بود وهوای بارد نیز نبض را شبیه بنبض شتوی میگرداند
لاجل اسباب المذکورة وگویند که نبض امراض معده که از خلط بارد حادث شوند همچنین باشد

قسم دوم در انواع نبض مرکب ثلاثی

باعتبار عظم وصغر وقوت وضعف وتواتر وتفاوت واین نیز هشت نوع بود **اول** نبض عظیم وقوی ومتواتر سببش
شدت قوت وحاجت ست واین چنین نبض بی سرعت نباشد زیرا که درصورت وجود قوت مع حاجت سرعت مقدم بر تواتر
بود **دوم** نبض عظیم وقوی ومتفاوت سببش این قوت قوة ست وکثرت حاجت چندانکه ایفای او بعظم شود واین نبض در حالت
فرح پدید آید لاسباب المذکوره وهمچنین باشد نبض جوانان لیکن نبض در اول شباب اعظم ودر وسط شباب اقوی میباشد وچون
قوت در شبان نسبت بصبیان زائد ست لهذا قوت آنها نبض را بعظمی میرساند که در جذب نسیم مغنی از سرعت وتواتر گردد
وازین جهت میل بتفاوت نماید **سوم** نبض عظیم ضعیف ومتواتر سببش کثرت حرارت ست وضعف قوت چندانکه

مانع از عظم نباشد چه در صورت کثرت حرارت نبض عظیم با ضعیف ممکن الجمع ست **چهارم** نبض عظیم و ضعیف و متفاوت سبب
این نوع نیز کثرت حرارت ست مگر چونکه بعظیم اکتفا کند و ضعف قوت چندانکه مانع عظم نباشد **پنجم** نبض صغیر و قوی و متواتر سبب
صغر این نوع بجز انضغاط یا صلابت آله نبود و سبب تواتر کثرت حاجت بود و درین صورت سرعت نیز لازم باشد لما قلنا
فی النبض الخامس من القسم الاول هذا النوع لیس بحاصلة الوجود **ششم** نبض صغیر و قوی و متفاوت سبب صغر
انضغاط رگ و سبب تفاوت درینجا قلت حاجت ست زیرا که تفاوت که از ضعف و سقوط قوت باشد وجود او با نبض قوی ممکن نیست
و تفاوت که از غلبهٔ قوت باشد بدون سرعت نبود لاستیفاء الحاجة به واستغنائه من التواتر **هفتم** نبض صغیر و ضعیف و متواتر
سببش ضعف قوت ست بنا بر فرط تحلیل یا انجماد رطوبت و کثرت حاجت عارضی بواسطهٔ صغر و باشد که سبب صغر آن انضغاط
قوت تحت مادهٔ غلیظی یا تمدد رگ باشد و سبب صغر که صلابت آله بودی صلابت نبض نباشد و در امور مضعف طبع که قوت را تحلیل
کنند مثل درد شدید و آلام نفسانی قوی هی لتحلیل این نبض یافته میشود لیکن هرگاه قوت زیاده تحلیل گردد ایجاب بطوء میکند
پس اگر تحلیل یا فراط انجماد تفاوت واجب میکند و این نبض در سبات که از شرب ادویهٔ مخدره باشد نیز پدید آید مع تمدد
مائل بصلابت لانجماد الرطوبة و تکثف جوهرها و گویند که نبض مذکور در ابدان فربه کثیر اللحم میباشد زیرا که کثرت لحم در ابدان مذکوره ستر
شریان و ثقل آن می آرد و بدان سبب نبض صغیر و ضعیف می نماید و تواتر بنا بر ضعف قوت از تعظیم شریان و وجود حاجت ست
تا که قائم مقام عظم شود در استیفای مطلوب و ایضاً در امراض معده مثل لذع و کرب معده و غثیان و غیره که از خلط لذاع حادث
شوند نبض مسطور بسبب حرارت ماده میباشد و کذلک در امراضیکه از رداءت هضم ثالث باشند مثل جذام این نبض حادث
میشود صغر و ضعفا و بنا بر آنست که خلط محدث این مرض غلیظ ثقیل میباشد و بدان سبب منضغط میسازد قوت را و صلب میکند
جرم عرق را پس ممکن نبود در ان انبساط و تواتر تابع ضعف ست **هشتم** نبض صغیر و ضعیف و متفاوت سببش ضعف قوت
و قلت حاجت ست چنانچه آنکه نبض رابطی نسازد و نبض کهول بنا بر ضعف قوت و عدم حاجت همچنین باشد و ایضاً این نبض
در اول خواب بواسطهٔ ضعف و عدم حاجت بدفع بخار دخانی پدید آید و در حالت غم نیز لدخول الحرارة الغریزیة الی عمق البدن
و هرگاه غم و هم طول کشد حتی که قوت منتهک گردد اول نبض را دودی کند پس در آخر آن نملی شود عند سقوط القوة و در امراض
معده که از امتلای خلط بارد حادث شوند مثل بولیموس نبض مذکور پدید آید مع اختلاف در نبضهٔ واحد یعنی آنکه منقطع بود و
انقطاع او در اجزا بنهایت قریب باشد حتی که تحت اصابع ریگ منثور بر جرم رگ گمان شود و کذلک در غب خالصه با بتدای
نوبت بنا بر انضغاط قوت تحت ماده این نبض پدید آید پس عظیم قوی مختلف شود و در حمی بلغمی نیز بسبب مذکور پس متواتر گردد و
گاهی وقت هلاکت در آخر امراض مهلکه مثل وجاع شدید ظاهر شود بشرطیکه صغر و تفاوت آن از غایت سقوط قوت بود
قسم سوم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و صلابت و لین این قسم نیز متنوع بهشت
نوع باشد اول نبض عظیم و قوی و صلب این محال وجود ندارد لاستحالة اجتماع العظم بالصلابة **دوم** نبض عظیم و قوی و لین

سبب این کثرت حرارت چندانکه بعظم اکتفا کند وقوت قوة وغلبهٔ رطوبت بود و این نبض در امرجۂ حارهٔ دمویه یافته میشود لفرط الحرارة
والرطوبة فیہم و ایضاً بعد ہضم غذا در وسط خواب پدید آید لما قلنا فی النوع الاول من القسم الاول من النبض المرکب
الثنائی و در امراضی که از جوش خون باشد مثل سونوخس نیز میباشد لشدة الحاجة ولین الآلة ووفور القوة و کسیکه
از آب گرم غسل کند خاصةً در حمام نبض او نیز عظیم سریع لین گردد لیکن بعده سریع گردد یا متواتر سوم نبض عظیم ضعیف صلب و این
ہم بباعث وجود صلابت که ضد عظم ست ممکن الوجود نیست چہارم نبض عظیم ضعیف لین سبب این کثرت حاجت چندانکه
بعظم اکتفا کند وضعف قوت و زیادتی رطوبت ست و این نبض در مرض ذات الریہ حادث میشود پنجم موجبیت سبب عظم آن
عفونت مادہ محدث حمی ست که حجم شریان را منع نمیکند از انبساط و سبب ضعف صعوبت مرض و جہاد طبیعت ست بآن و لین
دموجبیت بسبب لین جوہر عضو میباشد و ایضاً سبب کثرت اختلاف این نبض حدوث اضطراب ست از ورم حار و حمی تابع
او و ہرگاہ ورم عظم پذیرد دران وقت نبض ذو القرعتین گردد بسبب شدت تمدد حجم ریہ که بآن غشای منشی او نیز متمدد گردد
و بدان سبب در شریان صلابت شدید حادث شود و ہرگاہ حمی حاد که بسبب عفونت خلط محدث ورم و قرب ورم از موضع
قلب عارض میشود غلبه کند سرعت و تواتر در نبض پدید آید و ہرگاہ سبات بسبب مشارکت دماغ در یہا غالب شود نبض متفاوت
گردد ششم نبض صغیر و قوی و صلب سبب این صلابت و قوت قوة ست و بشرط عدم حاجت کثیر ممکن الوصول ست لیکن اوا
ضدیت میان قوی و صلب حسب قول جالینوس غیر ممکن الوجود ست کما مر ہفتم نبض صغیر و قوی و لین سبب این قلت
حرارت و قوت قوة و کثرت رطوبت بود و صغر این قسم نسبت بصغر صلابت کمتر باشد لما مر فی احوال النبض الصغیر ہشتم
نبض صغیر و ضعیف و صلب سببش ضعف قوت و صلابت آله است پس اگر حاجت قلیل بود بطو نیز شامل گردد لعدم الاقتدار
الی الترویح و اگر حاجت کثیر بود بسبب صغر ضعف یا صلابت باشد درین صورت نبض مذکور متواتر گردد لتدارک ما فات من العظم
والسرعة و این نبض در سرسام سوداوی یافته میشود لما قلنا فی الصغیر والصلب من اقسام الثنائیات و در دوا
سوداوی نیز میباشد لغلبة السوداء المجفف المحدث للصلابة والضعف و در حمی یوم جوعی و عطشی والوالغ لم
بنا بر فتور قوت بکثرت تحلیل و غلبهٔ یبس و جفاف و قلت دم و رطوبت مرطب و ملین شرائین نیز این نبض ظاہر میشود
و در مرض ذات الریہ ہنگام عظم ورم آن نیز حادث شود بسببی که در نوع چہارم این قسم مذکور شد نہم نبض صغیر و ضعیف
و لین سببا و قلت حرارت و ضعف قوت و کثرت رطوبت بود و این نبض در نقصان باہ که از ضعف قلب باشد نیز یافته میشود
بسبب ضعف حرارت غریزی در خاوت آله نبض اما اگر درین نوع ضعف بدرجۂ غایت رسد بطو و تفاوت ہم افزاید شاید
قلة الحاجة والاعوض تفاوت تواتر رو نماید و در حمی بلغمی نیز میباشد لبرد البلغم و رطوبته وضعطة القوة بکثرته قسم

چہارم در انواع نبض مرکب ثلاثی

باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و امتلاء و خلاء و این ہم بر ہشت نوع باشد اول
نبض عظیم و قوی و ممتلی سببش کثرت حاجت و قوت قوة و امتلای دموی و روحی ست دوم نبض عظیم و قوی و خالی

واین محصلة الوجود نیست اد لالة الحالی علی الضعف سوم نبض عظیم ضعیف و ممتلی سببش کثرت حرارت وضعف قوت و امتلای
مادهٔ حارست چهارم نبض عظیم ضعیف وخالی سبب این کثرت حرارت وضعف قوت وقلت خون در شریان است پنجم
نبض صغیر وقوی و ممتلی سببش قلت حاجت وقوت و امتلای مادهٔ بارد بود ششم نبض صغیر وقوی وخالی و این نوع
بسبب وقوع ضدیت فیما بین قوی وخالی یافته نمیشود هفتم نبض صغیر ضعیف و ممتلی سببش عدم حاجت وضعف قوت و امتلای
مواد ردیست هشتم نبض صغیر ضعیف وخالی سببش ضعف قوت وکمی خون وروح در شریان ست قسم پنجم در انواع
نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم وصغر وسرعت وبطو وتواتر وتفاوت واین قسم هم از هشت نوع بیرون نباشد نخستین
نبض عظیم وسریع ومتواتر سببش حاجت شدیدست که بعظم وسرعت اکتفا نموده محدث تواتر گشت واین نبض در ز کام حار یافته
میشود لغلبة الحرارة وایضاً در سوء مزاج حار قلب ظاهر گردد بسبب شدت احتیاج بسوی هوای بارد اما هرگاه سوء مزاج
مستحکم شود پس بسبب احداث ضعف کثیر عظم بصغر مبدل گردد ودر حمی مطبقه نیز میباشد لوجود اسبابها وکسیکه طعام معتدل
المقدار خورده باشد نبض او نیز در عظم وسرعت وتواتر زائد شود بنا بر قوت وزیادتی حرارت بسبب جودت هضم وتولد دم
متین بواسطهٔ تصرف طبیعت کما ینبغی در وے ونبض حبالی نیز عظیم وسریع ومتواتر باشد وسببش شدت حاجت ست بنا بر
ترویح دو شخص بنسیم مستنشق از جهت مشارکت ولد در نسیم مذکور پس گویا که حامله استنشاق میکند برای حاجتین شخصین ظاهرست
که هوای کثیر مستنشق مضطر میکند قلب را بسوی انبساط عظیم که تابع او عظم انبساط شریانات ست وعدم ایفای حاجت
بعظم ایجاب سرعت وتواتر می نماید مع قوت متوسط بسبب اعیای اندک از حمل ثقیل وگویند که این حالت تا شهر خامس میباشد
زیرا که جنین درین وقت خفیف میباشد بنا بر صغر او وعدم اجتذاب غذای کثیر وبعد شهر سادس قوت آنها نقص ابتدا کند
زیرا که جنین بزرگ میشود و ثقل می آرد بر طبیعت وضعیف میکند آنرا وجذب میکند مقدار کثیر از غذا بنسبت باجتذاب ما قبل
پس قوت حامل ضعیف میشود وبدان سبب نبض ضعیف بطی میگردد وایضاً در اورامی که احداث حمی کنند مثل سرسام حار
نبض عظیم سریع متواتر میباشد بواسطهٔ امتلا وحرارت و لرزش ومختلف نیز باشد وهمچنین در ابتدای اورام حار ظاهری نبض
مذکور یافته میشود کما فی ابتدا الوجع وکذلک در غضب نبض عظیم شاهق وسریع ومتواتر میباشد سبب عظیم در دی ثوران قوت
وانبساط روح ست ظاهر بدن دفعةً برای مقاومت از موذی ولینت آله بنا بر توجه روح بسوے خارج وشدت حاجت
بواسطهٔ ثوران حرارت وظاهرست که حرکت دفعةً یعنی سریع نمیباشد مگر بقوت قوة وتوجه روح را توجه دم تابع بود و
آن رطب ست ومتبخر میشود از ان بخار رطب پس آله را لین میگرداند وکثرت حاجت در ان بسوی ترویح که عظم با آن وفا
نکند بسبب کثرت غلیان ست وسبب شهوق زائد آنست که هرگاه روح متوجه بخارج میشود تابع او حرارت غریزی میباشد
زیاده میشود حجم او بسبب غلیان پس زائد میکند در ارتفاع نبض وسبب سرعت وتواتر زیادتی حاجت ست بنوعیکه عظم
نبض با آن وفا نکند باعث ثوران حرارت وبدانند که تا خوف وخجل یا غضب مرکب نشود در نبض اختلاف واقع نشود

لتشابہ الانفعال ویا جہت تسکین غضب تکلف کنند کہ درین صورت ہم مختلف میگردد **دوم** نبض عظیم وسریع ومتفاوت سبب آن
کثرت حرارت ست چندانکہ ایفاے او بعظم وسرعت نشود چہ اگر ایفاے حرارت بآنہا ممکن شد تو از عروض تفاوت لاحق میگردید
وبدانند کہ دراول وجاع مادامیکہ شدید نباشد بسبب ہیجان قوت وحرکت او بنا بر مقاومت ودفع وجع وبجہت ثوران حرارت
از وجع نبض عظیم وسریع میشود وبواسطہ اقتضای حاجت بعظم وسرعت تفاوت اشد نیز بآن ملحق گردد اما ہرگاہ وجع بسبب
شدت او ویا بنا بر بودنش درعضو رئیس یا بواسطہ طول مدت ویا بنا بر دیگر موجبات وجع در قوت نکایت آرد درین صورت
رجوع میکند نبض از عظم وسرعت وتفاوت اولاً بشدت تواتر بنا بر ازدیاد حرارت از فرط التہاب وفوت استیفا بعظم
پس الصغر بسبب ازدیاد ضعف قوت از تطاول وجع پس دودی میگردد پس نملی بنا بر افراط ضعف از نکایت وجع و
قلت حاجت از تحلیل حرارت مقتضی برد واگر وجع ونکایت زیادہ تر باشد نبض متفاوت وہلاکت مودی گردد بواسطہ عجز
قوت از انتہاض برای تحریک رگ **سوم** نبض عظیم وبطی ومتواتر سبب این کثرت حاجت ست چندانکہ بعظم اکتفا کنند
وضعف قوت **چہارم** نبض عظیم وبطی ومتفاوت سببش نیز کثرت حرارت ست چندانکہ اندفاع او بعظم گردد واین نبض در وقت
لذت وسرور یافتہ میشود وبودن نبض عظیم درینجا بنا برتحقق اسباب عظم ست چہ قوت عاجز از بسط آلہ نیست بل قوت او ملائم عارض
است وآلہ لین باشد بواسطہ توجہ روح وبہ تبع او دم بسوی ظاہر وحاجت موجودست بنا برانبعاث حرارت واما بودن
او بطی ومتفاوت پس بسبب قلت حاجت ست زیرا کہ حرارت او از التہاب عارض نشدہ چنانکہ در غضب عارض میشود
پنجم نبض صغیر وسریع ومتواتر سببش انضغاط قوت تحت مادۂ حارہ وشدت حرارت ست ویا غلبۂ یبوست وحرارت ودرین
صورت بی صلابت نبود لہذا گفتہ اند کہ این نبض ہنگام وجود یبوست موجب صلابت آلہ در امزجۂ حارہ حادث میشود
والا نبض آنہا عظیم میباشد ودر فصول حارہ وبلاد حارہ این چنین نبض طبعی بود **ششم** نبض صغیر وسریع ومتفاوت
سبب این انضغاط قوت وکثرت حرارت ست بنا بر ایفای حاجت بسرعت واستغنا از تواتر چہ صغر وتفاوت کہ از قلت
حاجت وضعف وسقوط قوت بود درینجا صورت نہ بندد بنا بر آنکہ اسباب سرعت مضاد اسباب مذکورہ اند واگر
سبب صغر این نوع صلابت بود بی صلابت آلہ یافتہ نشود **ہفتم** نبض صغیر وبطی ومتواتر سببیا ضعف قوت باشد
ویا سبب صغر آن صلابت آلہ بود بالجملہ درہر دو صورت این نوع بی ضعف یا صلابت ممکن الوجود نیست کما لا یخفی
ہشتم نبض صغیر وبطی ومتفاوت سبب آن نقصان حاجت ست از غلبۂ برودت واین نبض در شیوخ طبعی بود لصدد اسباب
نبض الصبیان فیہم لیکن گاہی نبض مشائخ لین ہم میباشد بنا بر غلبۂ رطوبات غریبہ وکذا این نبض در سوء مزاج بارد
قلب واحتباس طمث از سدد وحمی ربع ودر مزاج بارد سوداوی آنکہ طبعی بود یا از سوء مزاج نیز یافتہ میشود بواسطہ برد وضعف
وتجمیع اجزای شریان کہ مقتضی صغر ست وبجہت قلت حاجت تبرید کہ مقتضی البطوست وقلت احتیاج بسوی اخراج بخار
دخانی بنا بر قلت آن کہ مقتضی تفاوت ست پس اگر باوجود مزاج بارد آلہ لین بود نبض در مرض زائد شود بنا بر

فرط رطوبت که موجب لین آله است وکذلک در بطو و تفاوت زیاده گردد زیرا که هرگاه رطوبت زیاده شود حاجت کمتر گردد لان
الارطب مما ینبغی یجعل الشئ ابرد مما ینبغی واگر آله صلب بود در عرض و بطو و تفاوت بکاهد لازدیاد الحاجة العارضی تجمع اجزاء
الشریان بالبرد و کسیکه بخواب رود در حالت خلو معده و عروق از غذا نبض وی صغیر و بطی و متفاوت نیز گردد بواسطه میلان
مزاج جانب برودت هرگاه نوم بر خلا واقع شود حرارت غریزی متوجه بسوی رطوبت غریزیه میشود پس آنرا تحلیل میکند و
خود نیز ضعیف میشود بنا بر نقصان حامل او که رطوبت مذکورست وایضا قوت نیز ضعیف میگردد بسبب ضعف آله او که حرارت
غریزی ست و بسبب قلت غذا و کسیکه استحمام باب سرد نماید و لبث او در آب سرد طول کشد حتی که حرارت غریزی در عمق
بدن غوص کند نبض وی همچنین گردد لما ینال القوة من الاختناق وایضا این نبض از خوردن اشیای بارده مثل برف
حاصل میشود **قسم ششم در انواع نبض مرکب ثلاثی** باعتبار عظم و صغر و سرعت و بطو و صلابت و لین
واین قسم نیز از هشت حال خالی نبود **اول** نبض عظیم و سریع و صلب و این غیر محصلة الوجود ست لضد الصلابة بالعظم **دوم** نبض
عظیم و سریع و لین سببش شدت حرارت چندانکه بعظم و سرعت کفایت کند و غلبه رطوبت ست واگر حرارت اشد بود
تواتر نیز منضم گردد **سوم** نبض عظیم و بطی و صلب و این نیز محصلة الوجود نیست لما قلنا آنفا **چهارم** نبض عظیم و بطی و لین سببش
او کثرت حرارت که اکتفای او بالعظم و استغنای او از سرعت گردد و غلبه رطوبت بود و این نوع بسبب ضعف یا تفاوت نبض
صورت نه بندد کما لا یخفی **پنجم** نبض صغیر و سریع و صلب سبب صغر و صلابت غلبه یبوست ست و سبب سرعت شدت حرارت
در اعتبار علیه بهذا التوجیه فافهم و این نبض در مالیخولیای دماغی یافته میشود لیبس السوداء و حرارة الاحتراق اما هرگاه
حرارت احتراقی از اجزای ماده محترقه زوال پذیرد در آن حالت سرعت به بطو مبدل گردد لبرد مزاج السوداء
وایضا در حمی یوم شمسی و صداع و سرسام و دوار صفراوی پدید آید لصلابة الالة بالیبس و شدة الحاجة
بالحرارة **ششم** نبض صغیر و سریع و لین سببش لضعف قوت تحت ماده خلطی یا غذائی ست و کثرت حرارت و رطوبت
و سوای اسباب مذکوره این چنین نبض امکان وجود ندارد زیرا که سبب صغر و لین اگر ضعف قوت یا قلت حاجت
باشد آن هردو ضد اسباب سرعت ست واجتماع الضدین محال و صلابت خود ممکن نیست کما لا یخفی **هفتم** نبض صغیر
و بطی و صلب سببش قلت حرارت ست و صلابت آله بواسطه یبس یا برد منجمد و این چنین نبض دلالت بر برد مزاج نماید
و عند کثرت برد متفاوت هم گردد و این نبض در صداع سوداوی و شخوص مالیخولیای سوداوی میباشد بسبب صلابت
آله بنا بر کثرت یبس و جفاف که مانع میل طبقه عالیه رگ بر طبقه سافله آن باشد و بدان سبب در عرض بکاهد و بسبب قلت
حاجت بسوی ترویح که مانع انبساط تام و سرعت حرکت بود و بواسطه آن در طول و حرکت کمی رو نماید اما از اختلاف
خالی نبود لعصیان الالة عن مطاوعة القوة بسبب الصلابة فتعجز القوة عن التحریک المستوی اولا
فراط الفکر والغم فتنصرف الطبیعة عن التحریک المستوی و آنجا که حرارت در اجزای محترقه شدید بود سرعت

بجای بطوء باشد هشتم نبض صغیر و بطی و لین سببش قلت حرارت و کثرت رطوبت ست و این نبض نیز دقت غلظه برودت متفاوت
شود قسم هفتم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغر و سرعت و بطوء امتلاء و خلو و این نیز بر هشت نوع بود —
اول نبض عظیم و سریع و ممتلی سببش شدت حاجت چندانکه بعظم و سرعت تمام گردد و کثرت خون در شریان ست و این
نبض در خفقان دموی بسبب حرارت خون و امتلای آن یافته میشود دوم نبض عظیم و سریع و خالی و این بسبب
اضداد اسباب بوجود نیاید سوم نبض عظیم و بطی و ممتلی سببش کثرت حاجت چندانکه بعظم تمام شود و امتلاء رگ از خون
بود و این سبب ضعف با تفاوت ممکن نبود فافهم چهارم نبض عظیم و بطی و خالی سبب این کثرت حرارت ست چندانکه بعظم اکتفا
کنند و قلت خون پنجم نبض صغیر و سریع و ممتلی سببش انضغاط قوت تحت ماده است و کثرت حاجت و امتلای شریان
از ماده ششم نبض صغیر و سریع و خالی و این نوع بسبب عدم وجود سرعت بی قوت و خلو بی ضعف ممکن الوجود نیست
هفتم نبض صغیر و بطی و ممتلی سببش عدم حاجت و امتلای شریان از ماده بارد ست هشتم نبض صغیر و بطی و خالی سببش عدم حاجت
و قلت خون و روح ست قسم هشتم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغر و تواتر و تفاوت و صلابت و لین
و اینهم هشت نوع باشد نخست نبض عظیم و متواتر و صلب این ممکن الحصول نیست لتحقق الضد بین العظم و الصلابة دوم
نبض عظیم و متواتر و لین سببش شدت حاجت و لینت آله باشد و این بدون سرعت نبود چه در صورت شدت حاجت تواتر
بعد سرعت حادث میشود چنانکه سرعت بعد عظم و اگر سبب تواتر ضعف قوت بود دران حالت از ضعف خالی نباشد پس بهر دو
صورت این نوع امکان حصول ندارد سوم نبض عظیم و متفاوت و صلب این نبض بواسطه ضدیت که فیما بین عظم و صلابت
است محال الوجود نیست چهارم نبض عظیم و متفاوت و لین سببش باوفی حرارت ست چندانکه بعظم کفایت کند و از تواتر و سرعت
مستغنی سازد و غلبه رطوبت پنجم نبض صغیر و متواتر و صلب سببش صلابت آله و زیادتی حرارت عارضی بود و این بی ضعف قوت
نباشد چه در صورت کثرت حرارت و عدم ضعف سرعت مقدم بر تواتر بود و لهذا میگویند که این نبض در سوء مزاج یابس قلبی باشد
و سبب صغر ضعف قوت و صلابت آله و عصیان آن بر قوت و سبب تواتر تدارک ما فات از عظم و سرعت و سبب صلابت یبس
آله میشود ششم نبض صغیر و متواتر و لین سبب این انضغاط قوت و زیادتی حاجت عارضی و لینت آله است و سبب
صغر این نبض اگر ضعف قوت باشد ضعیف بطی هم باشد لضعف القوة و قلة الحاجة الطبعی فلا وجود له و قید حاجت
بعارض در سبب تواتر از بهر آن کرده شد که در صورت عدم عظم سرعت نبض لازم نیست که تواتر او بنا بر زیادتی حاجت
بر حاجت طبعی باشد بلکه بنا بر کمی حاجت از آن بود و لیکن چون حاجت بنسبت نبض صغیر شدید باشد پس بالعرض اضطرار
بسوی تواتر میگردد هفتم نبض صغیر و متفاوت و صلب سبب صغر و صلابت صلابت آله بود و سبب تفاوت برودت شدید
مقلل حاجت باشد چه اگر سبب تفاوت قادر نبودن قوت بر تواتر و غایت سقوط قوت مشرف بهلاکت باشد درین
صورت خالی از ضعف نباشد و حصول این نبض ممکن نبود و لهذا گفته اند که این نبض در مرض سبات که عقب

شرب ادویهٔ مخدره آفته یافته شود و بسبب انجماد رطوبت موجوده تخلل عروق و تکاثف جوهر او از برودت و قلت حاجت تبرید لیکن تفاوت
او را انتظام و ثبات نباشد بلکه تواتر عود کند و از تواتر بتفاوت، هشتم نبض صغیر و متفاوت و لین سببش انضغاط قوت تحت بار ماده
و قلت حرارت و کثرت رطوبت بود چه اگر سبب صغر قلت حاجت یا ضعف قوت گویند درین صورت باید که این نبض
بطی نیز باشد لوجود سببها وهو قلة الحاجة وضعف القوة و اگر سبب تفاوت درینجا سقوط قوت باشد آنرا ضعف
نبض لازم بود پس در هر دو صورت حصول این نبض ممکن نباشد **قسم نهم در انواع نبض مرکب ثلاثی**
باعتبار عظم و صغر و تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و این نیز هشت نوع است لیکن همه غیر محصلة الوجود اول نبض عظیم
و متواتر و ممتلی و این بی سرعت نباشد کما لا یخفی پس ممکن الحصول نبود دوم نبض عظیم و متواتر و خالی و این نیز ممکن الحصول
نیست چه متواتر و خالی را ضعف لازم ست سوم نبض عظیم و متفاوت و ممتلی سببش کثرت حرارت که بعظم اکتفا کند و قوت
و امتلای دم و روح ست پس این بی قوت نباشد فلا یکون محصلة الوجود چهارم نبض عظیم و متفاوت و خالی و این
نیز امکان حصول ندارد لکون الضعف لازما کما قلنا فی النوع الثانی من هذا القسم پنجم نبض صغیر و متواتر و ممتلی
و این نوع بی سرعت یا ضعف صورت نه بندد کما لا یخفی پس ممکن الوجود نباشد ششم نبض صغیر و متواتر و خالی سببش
ضعف قوت و قلت روح و خون در شریان ست و این بی ضعف نباشد فلا یتصور وجوده ایضا هفتم نبض صغیر
و متفاوت و ممتلی و اینهم هیچ صورت ممکن الوجود نیست فتأمل هشتم نبض صغیر و متفاوت و خالی سبب این ضعف
قوت و عدم حاجت ست و این نیز ممکن الحصول نیست للزوم الضعف فیها **قسم دهم در انواع نبض مرکب
ثلاثی** باعتبار عظم و صغر و صلابت و لین و امتلا و خلا و این نیز هشت نوع بود اول نبض عظیم و صلب و ممتلی
دوم نبض عظیم و صلب و خالی و این هر دو نوع بسبب ضدیت ما بین عظم و صلابت محصلة الوجود نیست سوم نبض عظیم
و لین و ممتلی سببش کثرت حرارت بقدریکه از عظم تمام شود و امتلای مادهٔ رطب ست چهارم نبض عظیم و لین و خالی
و این نوع بسبب لزوم ضعف بخالی متحقق نمیگردد پنجم نبض صغیر و صلب و ممتلی سببش صلابت عرق ست و امتلای رگ
از مادهٔ بارد ششم نبض صغیر و صلب و خالی سببش کثرت یبوست یا قلت خون و روح و فرط التحلیل باشد و این بی ضعف
نبود لما مر فی الرابع هفتم نبض صغیر و لین و ممتلی سببش قلت حاجت و کثرت رطوبت بود و بسبب ثقل ماده از امتلای
کثیر که موجب صغر گردد و سریان او در جرم رگ که باعث لین شود نیز ممکن الحصول ست هشتم نبض صغیر و لین و خالی سببش
قلت حاجت و غلبه رطوبت سازج و قلت خون در رگ بود و این نوع بی ضعف امکان وجود ندارد **قسم یازدهم در
انواع نبض مرکب ثلاثی** باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت و این قسم هم منقسم بهشت
نوع باشد اول نبض قوی و سریع و متواتر و سبب این قوت قوة و شدت حرارت ست مع اندکی یبوست مانع عظم والا
درحالت وجود قوت و حاجت بدون عظم امکان ندارد و این نبض در جوانان طبیعی بود و در ابتدای اوجاع ظاهرے

داعضاے رئیسہ وغیر رئیسہ درا ول امر کہ ہنوز کمتر باشد نیز نبض مذکور یافتہ میشود و این بہر آنست کہ طبیعت حرکت میکند در نہوقت براے
دفع شئی مولم پس ازین جہت حرکت میکند قوت حیوانی و حرارت غریزی و ہرگاہ دوام کند و جمع حتی کہ قوت را منتہک سازد نبض
را صغیر ضعیف سریع متواتر و مختلف میگردانند بسببی کہ خواہد آمد دوم نبض قوی و سریع و متفاوت سببش قوت قوۃ ست و
زیادتی حرارت چندانکہ ایفاے اوبعظم و سرعت استغنا از تواتر گردد و اندکی یبوست مانع عظم و این نبض نیز اگر مانعی از عظم نبود
عظیم باشد سوم نبض قوی و بطی و متواتر و این نبض ممکن الوجود نیست زیراکہ نبض قوی بی قوت و متواتر بدون شدت حاجت
یا ضعف قوت نباشد و سبب بطی ضعف قوت و یا قلت حاجت بود پس اجتماع این اضداد ممکن نیست چہارم نبض قوی و بطی
و متفاوت سبب قوی قوت قوت ست چندانکہ نبض را در عظم و صغر باعتدال دارد و سبب بطی و متفاوت قلت حرارت ست چہ
بطو و تفاوت کہ بسبب ضعف قوت باشد وجود او با نبض قوی محال ست پنجم نبض ضعیف و سریع و متواتر ششم نبض
ضعیف و سریع و متفاوت و این ہر دو نوع بواسطہ ضدیت کہ فیما بین سریع و ضعیف ست غیر محصلۃ الوجود اند چہ سرعت بی قوت
نباشد و ہی ضد الضعف و انچہ بعضی نوشتہ اند کہ اگر ماکول گرم باشد و مزاج اصلی نیز گرم بود سوء المزاج حار پیدا کند و باعث
آن قوت ضعیف شود و نبض ضعیف و سریع و متواتر گردد شاید کہ مراد از ضعیف ضعف خفیف باشد کہ مانع سرعت نگردد ہفتم
نبض ضعیف و بطی و متواتر سبب ہر سہ مفردات این نوع ضعف قوت ست و کثرت حرارت چندانکہ نبض را از صغر باعتدال
رساند ورنہ بصورت عدم حرارت زائد این [illegible] بی صغر نباشد بضعف القوۃ و بنا بر تدارک حاجت کہ از عظم و سرعت بواسطہ
ضعف قوت شدہ متواتر گردد ہشتم نبض ضعیف و بطی و متفاوت سبب این ضعف قوت ست و قلت حرارت و این نبض
نیز خالی از صغر نباشد لما قلنا و گاہی این نبض ہنگام ہلاکت یافتہ میشود لسقوط القوۃ و حلول الاجل و گویند کہ ہرگاہ در
حمام تا دیر نشینند حرارت تحلیل رود و بدان سبب نبض ضعیف بطی متفاوت گردد و در فالج نیز یافتہ شود مع موجبیت قسم
دوازدہم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و صلابت و لین و این نیز ہشت
نوع باشد اول نبض قوی و سریع و صلب و این نبض بدو وجہ محصلۃ الوجود نیست زیراکہ بقول جالینوس قوت مع اعتدال
مزاج یافتہ میشود و صلابت مع رداءت آن بسبب سوء مزاج حار سافج یا یابس یا تحلیل مفرط یا برد مجمد و این ہمہ مضعف
قوت اند و ایضاً بی صغر نباشد لکون الصلابۃ سبباً لہ دوم نبض قوی و سریع و لین سبب این قوت قوۃ و شدت حرارت
ست و کثرت رطوبت چندانکہ بسبب انضغاط نبض را از عظم باعتدال آرد ورنہ این نبض بی عظم نباشد لوجود اسبابہ و اگر
حرارت شدید تر گردد درینحالت مع عظم و سرعت تواتر نیز لاحق شود سوم نبض قوی و بطی و صلب و این نیز حاصل نمیشود
لما قلنا فی الاول چہارم نبض قوی و بطی و لین سببش قوت قوۃ و قلت حرارت و کثرت رطوبت ست و این نبض بنا بر
قلت حاجت بی صغر نباشد لیکن صغر صلابت مع قوت زیادہ تر از صغر عدم حاجت مع قوت بود لما قلنا فی النبض الصغیر
پنجم نبض ضعیف و سریع و صلب ششم نبض ضعیف و سریع و لین این ہر دو صنف ممکن الوجود نیستند بسبب ضد یکہ میان

ضعف وسرعت ست امّا اگر ضعف کم باشد جائز ست که سرعت با ضعف جمع شود چنانچه در نبض ششم قسم بالا مسطور شد لیکن دران
صورت این نبض بی صغر نباشد مگر آنکه کمی ضعف و کثرت حاجت نبض را در عظم و صغر بر اعتدال دارد هفتم نبض ضعیف و بطی و صلب
سبب این ضعف قوت و قلت حرارت و کثرت یبوست یا برد مجمد بود و این نبض صغیر باشد بسبب الضعف و صلابت
الآلة و باشد که بنا بر زیادتی حاجت عارضی بواسطهٔ صغر و بطو تواتر لاحق گردد اگرچه حاجت بر حاجت طبعی زیاده نبود هشتم نبض
ضعیف و بطی و لین سببش ضعف قوة و قلت حاجت و کثرت رطوبت ست و این نبض در سوء مزاج رطب قلب یافته میشود
لاجل السبب المذکور اما هرگاه درین قسم نبض ضعف و رغایت رسد صغر و تفاوت نیز ظهور نماید قسم سیزدهم در انواع نبض
مرکب ثلاثی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و امتلاء و خلا و این هم هشت نوع باشد اول نبض قوی و سریع و ممتلی سببش
قوت قوة و کثرت حرارت ست و امتلای و موی چندانکه متقل خود مانع عظم باشد دوم نبض قوی و سریع و خالی و این بسبب ضدیت
بین القوة و الخلو یافته نمیشود سوم نبض قوی و بطی و ممتلی سببش قوت قوة و قلت حاجت و امتلای ماده است و قلت حاجت
را صغر لازم نیست چهارم نبض قوی و بطی و خالی و این ممکن الحصول نیست لما قلنا فی النوع الثانی من هذا القسم پنجم
نبض ضعیف و سریع و ممتلی ششم نبض ضعیف و سریع و خالی و این هر دو نوع بواسطهٔ آنکه سرعت بی قوت نبود امکان وجود ندارند
مگر آنکه ضعف کم باشد کما قلنا سابقاً هفتم نبض ضعیف و بطی و ممتلی و این بسبب حصول ضعف از امتلای ماده ممکن الحصول ست
بشرطیکه ضعف آن مودی بصغر نگردد هشتم نبض ضعیف و بطی و خالی سببش ضعف قوت ست و خلوی شریان از خون و روح کثیر و این
بی صغر نباشد قسم چهاردهم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و این قسم
نیز منقسم بهشت نوع بود اول نبض قوی و متواتر و صلب و این محصلة الوجود نیست چه بقول جالینوس قوت باعتدال مزاج یافته
میشود و صلابت از روآت آن فاجتماعهما ممنوع و قطع نظر ازان صلابت را صغر لازم ست و اگر سبب تواتر ضعف قوت بود
اجتماع او با قوی ممکن نیست و اگر سبب تواتر شدت حاجت بود وجود او بی تقدم سرعت امکان ندارد دوم نبض قوی و
متواتر و لین سببش قوت قوة و شدت حرارت و کثرت رطوبت ست و این نبض بی عظم و سرعت نباشد لوجود اسبابهما سوم
نبض قوی و متفاوت و صلب و این نیز غیر محصلة الوجود ست لما قلنا فی الاول چهارم نبض قوی و متفاوت و لین سببش
قوت قوة و کثرت رطوبت بود و حاجت چندانکه میان عظم و صغر و سرعت و بطو اعتدال بخشد پنجم نبض ضعیف و متواتر و صلب
سبب او ضعف قوت و کثرت حرارت و یبوست و این نبض صغیر باشد بواسطهٔ ضعف و صلابت ششم نبض ضعیف و متواتر
و لین سبب این ضعف قوت و کثرت حرارت و رطوبت باشد و این نیز بنا بر ضعف بی صغر نباشد و تواتر بنا بر تدارک حاجتی ست که
از عظم و سرعت بواسطهٔ ضعف قوت فوت شده و گویند که این قسم نبض در صبیان میباشد ضعف و لینت بنا بر رطوبت امزجهٔ آنها
و کثرت او در ابدان ایشان بود و تواتر بسبب آنکه حرارت از کثرت اجتماع بخار دخانی بواسطهٔ تواتر هضم قوی میباشد و قوت بنا بر
عدم استکمال آنها قوی نمی باشد حاصل شود هفتم نبض ضعیف و متفاوت و صلب سببش ضعف قوت ست و قلت حرارت

یا سقوط قوت موجب تفاوت وکثرت یبوست یا برد مجمد موجب صلابت واین نبض صغیر وبطی باشد بوجود اسباب بهما هشتم
نبض ضعیف ومتفاوت ولین سبب ضعیف ضعف قوت ست وسبب تفاوت قلت حرارت یا سقوط قوت که بهنگام هلاکت پدید آید
وسبب لین کثرت رطوبت بود ونبض شیوخ چنین باشد لضعف القوة وقلة الحرارة وکثرة الرطوبة الفضلیة اما درصورت
کثرت ضعف این نبض صغیر ودرحالت ضعف وکمال قلت حاجت صغیر وبطی باشد **قسم پانزدهم در انواع نبض مرکب**
ثلاثی باعتبار قوت وضعف وتواتر وتفاوت وامتلا وخلا واین نیز متنوع بهشت نوع ست **اول** نبض قوی متواتر وممتلی سببش
قوت قوة وامتلای مادهٔ حار ست واین نبض بی تقدم عظم وسرعت یا سرعت فقط حاصل نمیشود کما لا یخفی وتواتر که بسبب ضعف بود
اجتماع او با نبض قوی نیز امکان ندارد **دوم** نبض قوی ومتواتر وخالی واین بسبب تخالف میان قوت وخلو که موجب ضعف ست
امکان وجود ندارد **سوم** نبض قوی ومتفاوت وممتلی سببش قوت قوة ست وامتلای مادهٔ بارد **چهارم** نبض قوی ومتفاوت
وخالی واین حاصل نمیشود بسببی که در نوع دوم این قسم مذکور شد **پنجم** نبض ضعیف ومتواتر وممتلی سببش ضعف قوت وامتلاے
مادهٔ حار بود **ششم** نبض ضعیف ومتواتر وخالی سببش ضعف قوت نه چندانکه موجب صغر وبطو گردد وخلو شریان از خون کثیر ست
هفتم نبض ضعیف ومتفاوت وممتلی سبب این ضعف قوت چندانکه مودی بصغر نگردد وامتلای شریان از مادهٔ بارد ست واین
بی بطو نباشد **هشتم** نبض ضعیف ومتفاوت وخالی سبب این ضعف وسقوط قوت وخلو شریان از روح وخون ست واین بی صغر
وبطو نباشد **قسم شانزدهم در انواع نبض مرکب ثلاثی** باعتبار قوت وضعف وصلابت ولین وامتلا وخلا واین
نیز بهشت نوع منقسم ست **اول** نبض قوی وصلب وممتلی **دوم** نبض قوی وصلب وخالی واین هردو نوع بسبب صلابت
بی صغر نبض یافته نمی شود **سوم** نبض قوی ولین وممتلی سببش قوت قوة وغلبهٔ رطوبت موجب لین آله وامتلای دم یا غذا بود
چهارم نبض قوی ولین وخالی واین بسبب ضد قوت وخلو شریان از روح وخون که موجب ضعف ست ممکن الوجود نیست
پنجم نبض ضعیف وصلب وممتلی سببش امتلای مادهٔ ارضی باشد واین بدون صغر امکان ندارد **ششم** نبض ضعیف وصلب وخالی
سببش ضعف قوت وکثرت یبوست موجب صلابت وقلت خون وتحلل ارواح موجب خلو ست واین نیز از صغر خالی نباشد
هفتم نبض ضعیف ولین وممتلی سببش ضعف چندانکه ایجاب صغر ننماید وامتلای رطوبت ست واینچنین نبض از ضعف باضمه واقع نیز
پدید آید **هشتم** نبض ضعیف ولین وخالی سبب این بدستور ضعف قوت ست وغلبهٔ رطوبت که در جوف رگها فذ شود **قسم هفدهم در**
انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار سرعت وبطو وتواتر وتفاوت وصلابت ولین این قسم نیز هشت نوع باشد **اول** نبض
سریع ومتواتر وصلب سبب سرعت وتواتر شدت حرارت ست وسبب صلابت غلبهٔ یبوست این را بواسطهٔ صلابت صغر لازم بود
مگر آنکه یبوست چندان بود که عظم را باعتدال او فرود آرد وهنوز بصغر نرساند یا سبب صلابت تمدد بعض اجزای شریان بود مثل
نبض ذی رفات الجنب حادث شود ومختلف باشد باختلاف مقاری سبب سرعت وتواتر آن ست که حمی قوی تابع این علت
که نبض عظیم باشد لیکن بهر آنکه شریان بنا بر صلابت بخوبی منبسط نمیشود سریع ومتواتر میگردد تا که در اجتذاب هوا تدارک ما فات نماید

عظیم گردد و سبب صلابت و اختلاف آنکه جوہر عشا صلب میباشد و سبب تمدید او از ورم صلابت مشتد میگردد و نبض را صلب
و مختلف باختلاف منشاری میگرداند و بدانکه شدت تواتر نبض در مرض مذکور دلالت کند برانکه مادۂ او مرۂ صفراست و آن بسبب
لطافت خود منتقل میشود گاہی بسوی ریہ پس فواتالریہ حادث میکند و گاہی بسوی قلب پس پیدا میکند غشی یا خفقان کہ مؤدی
بذبول گردد و قلت تواتر نبض منذر بسبات یا سکتہ یا سرسام بارد ست بہر آنکہ قلت تواتر دلالت بر بلغمیت مادہ مینماید پس ہر گاہ
بخار بارد رطب متحلل از مادۂ مذکور بسوی دماغ متصاعد شوند امراض مذکورہ حادث کنند و ایضاً اگر اختلاف منشاری کمتر و ضعیف تر
باشد بر سرعت انقضای مرض دلالت کند بہر آنکہ دال بر ضعف ورم و نقصان او ست و اگر اختلاف مذکور کثیر و شدید بود در صورت قوت
قوی منذر بطول مرض باشد و انقضاے او یا بتحلل مادہ بود و یا باستفراغ آن و انتقال آن بسوی عضو دیگر مثل فضاے
صدر و ازان خفقان مدہ حادث شود و مثل ریہ و ازان سل پیدا گردد و در صورت ضعف قوت منذر شود بموت سریع و اگرچہ شدت صلابت
و منشاریت نبض مذکور دال بر نفث مدہ و قرحۂ سل ست لیکن ہر گاہ متغیر شود مادہ بسوی قیح پس طبیعت یکبار قہر میکند بر قیح بانضاج
آن و بار دیگر متاذی میشود و ازان و بدان سبب نبض مختلف غیر منتظم گردد پس ہر گاہ خلط قیح محض گردد ساکن میشود اختلاف و نبض
عریض ضعیف متفاوت میگردد بسبب عرض و ترطیب مدہ است و تفریق آن اعضا را و سبب ضعف و حدوث استفراغ ست دفعۃً
و سبب تفاوت قلت حاجت ست و نبض ورم حار فم معدہ نیز مثل نبض ذات الجنب باشد بباعث آنکہ جوہر فم معدہ نیز عصبی ست
دوم نبض سریع و متواتر و لین سبب این شدت حرارت و کثرت رطوبت ست و این بی عظم نباشد بوجود اسبابہا مگر آنکہ ثقل مادہ
در قلیل موجب قدری انضغاط رگ گردد و بدان سبب مانع عظم شود سوم نبض سریع و متفاوت و صلب سببش کثرت حاجت ست
چندانکہ بسرعت حاصل شود و یبوست موجب صلابت آلہ بقدریکہ عظم را باعتدالش فرود آرد ورنہ این نبض بی صغر نباشد بسبب کثرۃ الصلابۃ
الموجبۃ لہ چہارم نبض سریع و متفاوت و لین سبب این کثرت حاجت ست چندانکہ ایفای او بسرعت گردد و غلبہ رطوبت چندانکہ
بنا بر انضغاط رگ عظم را بدرجۂ اعتدال و فرود نیارد ورنہ بصورت عدم انضغاط این را عظم لازم بود لوجود اسبابہا وہو
کثرۃ الحاجۃ و لین الآلۃ پنجم نبض بطی و متواتر و صلب سببش ضعف قوت و کثرت حاجت عارضی و صلابت آلہ ست و این
نبض ضعیف و صغیر باشد لوجود الضعف و الصلابۃ و سبب کثرت حاجت عارضی صغر و بطوست کہ بہ نسبت آن حاجت زائد بود
پس مضطر سازد بسوی تواتر ورنہ حاجت از حاجت طبعی درین نبض ناقص میباشد کما لا یخفی ششم نبض بطی و متواتر و لین سبب
این ضعف قوت و کثرت حاجت عارضی و لین آلہ است و این نبض نیز ضعیف و صغیر باشد لضعف القوۃ و قلۃ الحاجۃ
الطبعی ہفتم نبض بطی و متفاوت و صلب و سبب این قلت حرارت و کثرت یبوست بود و این نبض بواسطہ صلابت از صغر
خالی نبود ہشتم نبض بطی و متفاوت و لین و این بسبب قلت حاجت و کثرت رطوبت بود و این نیز صغیر باشد لاجل قلۃ الحاجۃ
قسم ہیجدہم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و این نیز منقسم بہشت
نوع ست اول نبض سریع و متواتر و ممتلی سببش کثرت حرارت ست و امتلای مادہ چندانکہ بنا بر ثقل خود مانع عظم باشد و مؤدی

بصغر نگردد چنانچه نبض در امتلای صفراوی چنین باشد و بسرعت و تواتر او شدیدتر بود و بسبب شدت سخونت مرهٔ صفرا و معذلک
مائل بصلابت بود بسبب یبس او و اختلاف در آن بیشتر بود والکثرة حرکة المرة الصفراء **دوم** نبض سریع و متواتر و خالی و این
نوع بسبب آنکه سرعت بی قوت نباشد و خالی را ضعف لازم است متحقق الوجود نیست **سوم** نبض سریع و متفاوت و ممتلی سببش
کثرت حرارت چندانکه بسرعت اکتفا نماید و نوبت بتواتر نرسد و امتلای مادهٔ مشغل مانع عظم است **چهارم** نبض سریع و متفاوت
و خالی و این نیز ممکن الوجود نیست لما قلنا فی النوع الثانی من هذا القسم **پنجم** نبض بطی و متواتر و ممتلی سببش ضعف قوت ست
و کثرت حاجت عارضی و امتلای ماده و این بی صغر نباشد لضعف القوة و قلة الحاجة الطبعی **ششم** نبض بطی و متواتر
و خالی و سبب این ضعف قوت ست بنا بر خلو شریان از خون و روح و این نیز با صغر باشد **هفتم** نبض بطی و متفاوت و ممتلی سببش قلت
حرارت و امتلای مادهٔ بارد باشد و این نیز بنا بر قلت حاجت و امتلای صغر نباشد **هشتم** نبض بطی و متفاوت و خالی سببش
کثرت ضعف و برودت و خلو رگ از خون و روح ست و این نیز بسبب ضعف صغیر باشد **قسم نوزدهم** در انواع
نبض مرکب ثلاثی باعتبار سرعت و بطو و صلابت و لین و امتلا و خلا و این هم از هشت انوع خالی نبود **اول** نبض
سریع و صلب و ممتلی **دوم** نبض سریع و صلب و خالی و این هر دو نوع بدون صغر که لازم صلابت ست ممکن الحصول نیست
سوم نبض سریع و لین و ممتلی سببش کثرت حرارت بنا بر امتلای خون ست چندانکه مانع عظم باشد **چهارم** نبض سریع و لین
و خالی و این بسبب لزوم قوت بسرعت و وجوب ضعف بخلو ممکن الوجود نیست **پنجم** نبض بطی و صلب و ممتلی **ششم** نبض بطی و
صلب و خالی و این هر دو بنا بر صلابت بی صغر نباشد و در اقسام رباعی بیایند **هفتم** نبض بطی و لین و ممتلی سببش قلت حرارت و
غلبهٔ رطوبت و امتلای آنست و اینهم بی صغر نباشد **هشتم** نبض بطی و لین و خالی سببش قلت حاجت و غلبهٔ رطوبت و خلو شریان
از روح و دم بود و این را نیز صغر لازم ست **قسم بستم** در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار تواتر و تفاوت و صلابت
و لین و امتلا و خلا و این نیز بر هشت نوع بود **اول** نبض متواتر و صلب و ممتلی **دوم** نبض متواتر و صلب و خالی و این هر دو نوع
بدون صغر نباشد لوجود الصلابة والضعف فیهما **سوم** نبض متواتر و لین و ممتلی سببش کثرت ضعف و امتلای رطوبت باشد
و این بی ضعف و صغر نباشد و با شدت حرارت و غلبهٔ رطوبت و امتلای ماده باشد و این بدون عظم و سرعت امکان حصول
ندارد لتقدمهما علی التواتر عند شدة الحاجة الا در صورتیکه بنا بر امتلای مادهٔ کثیر انضغاط قوت حاصل شود و آن
مودی ضعف و مانع عظم و سرعت گردد و درین صورت از ضعف خالی نبود **چهارم** نبض متواتر و لین و خالی سببش ضعف
قوت و کثرت رطوبت که در جرم رگ نافذ نشود و خلو رگ ست از روح و خون و این را صغر لازم بود **پنجم** نبض متفاوت و صلب و
ممتلی **ششم** نبض متفاوت و صلب و خالی و این هر دو هم بسبب صلابت بی صغر نباشد **هفتم** نبض متفاوت و لین و ممتلی
سببش قلت حرارت چندانکه موجب تفاوت گردد و موجب بطو و صغر نشود و غلبهٔ رطوبت و امتلای آنست **هشتم**
نبض متفاوت و لین و خالی سبب این ضعف قوت و غلبهٔ رطوبت و خلو شریان از روح و خون بود و این با صغر باشد

فصل سوم در بیان اقسام نبض مرکب رباعی و آن پانزده قسم ست

قسم اول در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت و این
قسم از شانزده نوع بیرون نبود اول نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر سبب این غلبهٔ قوت ست و شدت حرارت چندانکه عظم
و سرعت بدان کفایت نکند بلکه بنا بر ایفای حاجت میل بتواتر نماید و این نباشد مگر بسبب حاجت اشد بسوی ترویح و لهذا این
نبض در ابتدای ورم گرم و اوجاع که در اعضای ظاهری باشد یافته میشود مع اندک منشاریت بهر آنکه ورم در ابتدا ضعیف
میباشد پس صلابت و بدان سبب منشاریت در نبض اندک بود و قوت قوی میباشد و شریان ممتنع نمیشود از انبساط پس
عظیم میگردد و حرارت در ابتدای ورم حار قوی میباشد پس سرعت و تواتر بدان سبب شدید تر بود و اما در وقت تزاید و
انتها در صلابت و ارتعاد بیفزاید و نبض صغیر سریع متواتر صلب گردد بسببی که در جاینگاهش خواهد آمد و ایضا این نبض در
ابتدای ریاضت و ما دامیکه معتدل بود و بطول و اشتداد نکشد حادث میشود و سبب عظم و قوت دران تزیید تقویت حرارت غریزی ست
بنا بر تحلل فضول اندر ریاضت معتدل و موجب سرعت و تواتر افراط حاجت بترویح ست بواسطهٔ حرکت و اما ریاضت زاید بر اعتدال
نبض را صغیر ضعیف بطی متفاوت صلب میگرداند لما یجی فی مقامها و بعد تناول طعام معتدل المقدار نیز میشود بنا بر زیادتی
قوت و حرارت و این تاثیر مدتی ثابت میماند بنا بر قوت قوة و زیادتی حرارت بسبب جودت هضم و تولد دم متین بواسطهٔ
تصرف طبیعت دران کما ینبغی و نبض بالغان نیز همچنین باشد لغلبة القوة بفرط الدم و کثرة الحاجة الی الترویح بسبب حرارة الدم
و کسیکه از خواب دفعةً برخیزد طبیعت او مضطرب گردد نبض او نیز عظیم قوی سریع متواتر شود با اضطراب و ارتعاد پس هرگاه طبیعت منتبه
ساکن گردد عود کند نبض بسوی حالت طبیعیه و شخصی که آب گرم یا هوای گرم حمام باعتدال استعمال نماید نبض او همچنین باشد
لما ذکرنا فی النوع الثانی من القسم الاول من النبض المرکب الخماسی و گاهی در صورت قلت ورم در سرسام این نبض میباشد
چنانچه سببش در نبض صغیر قوی سریع متواتر صلب خواهد آمد دوم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت سببش غلبهٔ قوت ست و
کثرت حرارت چندانکه ایفای او بعظم و سرعت و استغنا از تواتر بود پس حرارت این نسبت بنوع اول کم باشد سوم نبض
عظیم و قوی و بطی و متواتر و این نبض بنا بر ضدیت که مابین عظیم و بطی و متواتر از روی قلت و کثرت حاجت ست یافته نمیشود.
چهارم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت سبب عظم و قوت کثرت حاجت و شدت قوت ست و سبب بطوء و تفاوت مع عظم
آنست که حاجت بعظم تمام میشود و در احداث سرعت و تواتر نمی نمود پس حرارت این نسبت بنوع ثانی نیز کم بود و همچنین نبض
اکثر در جنس مردان طبعی بود چنانچه گویند که نبض ذکور بنا بر شدت قوت و شدت حاجت آنها بسوی ترویح اعظم و اقوی از نبض
اناث میباشد موجب شدت قوت حرارت و یبس مزاج و تمکن آنهاست بر افعال شاقه و باعث شدت حاجت ترویح کثرت حرکت
و ریاضت ایشان ست و ایضا بنا بر اتمام حاجت مردان بعظم نبض آنها بطی تر و اشد التفاوت از نبض نسا میباشد و اکثر
امر و نیز ظاهر ست که هر نبضی که دران قوت ثابت باشد و متواتر گردد بالضرور سریع شود چه سرعت قبل از تواتر بود بهر آنکه تا خود

از حرکت ست و تواتر ماخوذ از سکون و حرکت مقدم ست چه آن مطلوب بالذات ست و سکون بالعرض یا بنا بر ضرورت بود چنانچه
رای حکیم ست و یا برای استراحت چنانکه رای طبیب ست پس طوریکه بنا بر بودن نبض حال اعظم و اقوی نبض آنها بطی تر
میباشد همچنان بطوی نبض آنها اقتضای شدت تفاوت میکند حاصل آنکه نبض رجال هرگاه اعظم و اقوی بقیاس نبض نسا بود
کذلک قضای حاجت آنها زیاده تر بنسبت حاجت نسا گردد پس حاجت نبض رجال بسوی سرعت مثل حاجت نبض نسا نباشد و این نیز
عام ست که عظم نبض مردان و قوت و بطوی آن و صغر نبض زنان و ضعف و سرعت آن بنسبت معتدل باشد یا هر دو ریکی از طرف
افراط و تفریط بنسبت باو باشند و مراد ملاحظه حال یکی از ان هر دو بقیاس حال دیگر بود و قید اکثر امر بهر آنست که انچه از حال نبض مذکور
گفته شد از مقتضیات طبیعت جنس یعنی ذکوریت و انوثیت ست مع قطع نظر از سائر عوارض و الا اگر مرد بلغمی مزاج و متوطن بلد بارد
و قلیل الحرکة و کثیر الاستعمال با غذیه مبرده مرطبه بود و زن بخلاف این یعنی صفراوی مزاج و متوطن بلد حار و کثیر الحرکة و کثیر الاستعمال
با غذیه مجففه باشد درین صورت نبض این زن اعظم از نبض مرد مذکور بود پنجم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر ششم نبض عظیم
و ضعیف و سریع و متفاوت و این هر دو بسبب آنکه سرعت بی قوت نباشد امکان حصول ندارند مگر آنکه ضعف اندک باشد که دران
صورت منع سرعت نمی نماید هفتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر سبب عظم شدت حرارت ست و باعث ضعف و بطوء و تواتر
ضعف قوت ست اما حرارت این زیاده از انست که بعظم اکتفا کند ورنه عوض تواتر تفاوت رو می نمود چنانکه در نوع آینده بیاید
هشتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت سبب این کثرت حرارت چندانکه بعظم اکتفا کند و ضعف قوت ست نهم نبض صغیر و قوی
و سریع و متواتر سبب صغر انضغاط رگ تحت ماده است و سبب قوی قوت قوة و باعث سریع و متواتر شدت حاجت ست بنا بر آنکه
تدارک نماید بسرعت و تواتر انچه که فوت شده بواسطه انضغاط رگ از عظم و اگر سبب صغر این صلابت آله باشد دران صورت این
نوع بدون صلابت ممکن الحصول نیست و قلت حرارت یا ضعف قوت با وجود قوی و سریع بودن نبض صلا سبب صغر نمی تواند شد
دهم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت سبب صغر این نیز انضغاط رگ ست و موجب قوت و تفاوت غلبه قوت بود و باعث سرعت
کثرت حاجت چندانکه بدان تمام شود و احداث تواتر نماید و این نیز در صورت بودن صلابت سبب صغر بی صلابت ممکن الوجود
نیست یازدهم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و این نبض ممکن الحصول نیست زیرا که سبب قوی که زیادتی قوت ست و سبب بطی
که قلت حاجت یا ضعف قوت باشد و سبب تواتر که ضعف قوت یا شدت حاجت بود باهم ضدیت دارند و اجتماع اضداد محال ست
دوازدهم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت سبب قوت غلبه قوت ست و سبب صغر و بطو و تفاوت قلت حاجت [illegible] باشد
سیزدهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر سبب صغر و ضعف یبوست و ضعف قوت ست لیکن چندانکه یبس [illegible] ضعف
مانع سرعت نگردد و باعث سرعت و تواتر شدت حاجت بود لهذا گویند که این نبض در فصل صیف و بلد حار [illegible] بود زیرا که مزاج
هوا درین فصل و بلد مائل بحرارت و یبوست میباشد و این موجب فرط حرارت غریبه و کثرت تحلل روح میگردد پس از جهت اول
ایجاب سرعت و تواتر می نماید برای تلطیف حرارت و دفع بخار دخانی و از جهت ثانی ایجاب صغر می نماید بنا بر غلبه یبس بر جرم

شریان وضعف قوت بنابر فرط تحلیل بود و این در بلد حاره یا بسیار باشد و در بلد رطب ضیق او موجب صغر نمیشود اگرچه حار بود و بعضی گفته اند که مزاج صیف شدید الحرارة میباشد پس نبض دران صغیر و ضعیف میگردد چه از شان هر سوء مزاج ست که نقصان و ضعف در قوت می آرد پس هرگاه قوت ضعیف شد ممکن نیست که شریان را بسط تام وهد و نبض را عظیم گرداند و ازین جهت نبض در ینوقت سریع متواتر میگردد تا که آن هر دو نائب عظم شوند و را دخال هوا و نبض ساکنان بلدان حاره مثل بلاد حبشه شبیه بنبض صیفی باشد که در صیف بود و کذا هوای حار نبض را شبیه بنبض صیفی میگرداند لکن بسببه المذکور و ایضاً در ریاضت که طویل و شدید بود و ضعف حادث کند و کذلو راوجاع شدیده و امراض خبیثه و اعراض نفسانیه و عدم غذا و استفراغ مفرط و دیگر محللات قوت نبض صغیر و ضعیف میشود و بنابر انحلال حرارت غریزی که موجب ضعف قوت و جفاف آله است سریع و متواتر میگردد بواسطه اشتداد حاجت و قصور قوت از انکه بعظم و فا کند پس هر قدر که قوت ضعیف تر شود و نبض صغر و ضعف زیاده گردد و بسبب عجز بکاهد و بطوظاهر شود و تواتر بیفزاید بنابر کثرت ضعف حتی که عند سقوط قوت بسوی نبض دودی و نملی گردد پس آخر که قوت ساقط شود نبض نملی گردد و آن در غایت ضعف و صغر و تواتر میباشد و طبیعت درین حال تواتر را بدان سبب استعمال می کند که تا نائب عظم و سرعت گردد در ادخال هوا و هرگاه استحمام بآب گرم یا استعمال هوای گرم او زیاده از اعتدال نماید نبض او از عظم و قوت بصغر و ضعف گراید و سرعت و تواتر بر حال خود باقی ماند زیرا که هرگاه انسان تا دیر در حمام لبث کند قوت او ضعیف میگردد بنابر کثرت تحلل ماده از بدن او پس ازین جهت نبض ضعیف شود و سخونت در بدن او زیاده میشود و بدان سبب سرعت زائد گردد و در لین و صلابت معتدل شود و اگر لبث او چندان طول کند که حرارت غریزی بتحلیل رسد در انوقت نبض صغیر ضعیف بطی متفاوت گردد کما یعرض للمفرطین فی الریاضة چهاردهم نبض صغیر ضعیف سریع و متفاوت سبب صغر و ضعف ضعف قوت و سبب سرعت کثرت حاجت ست چندانکه بسرعت تمام شود و استغنا از تواتر حاصل گردد پس بدان سبب تفاوت موجود شود لیکن ضعف این نیز قدری باشد که مانع سرعت نگردد زیرا که وجود سرعت بی قوة نابود و این نبض از غسل بآب حیوانی حاره پدید آید مادامیکه منجر بتحلیل قوت نگردد و الا نبض شانزدهم این قسم ظهور نماید لما سنبینه ان شاء الله تعالی پانزدهم نبض صغیر ضعیف بطی و متواتر سببش ضعف قوت ست و کثرت حاجت عارضی محدث تواتر و این نبض در ریاضت که تعبش بفرط ضعف رسد و اوجاع شدیده و آلام نفسانی قوی التحلیل حادث شود لایجاب الضعف الکثیر و همچنین نبض مذکور در حالت جوع مفرط پدید چه هرگاه عدم غذا دوام پذیرد بحدیکه قوت تحلیل شود در نبض غایت صغر و ضعف و بطو رود و هرگاه قوت تحلیل شود و انسان هنوز زنده بود و محتاج باستنشاق هوا باشد بدان سبب نبض کثیر التواتر گردد لیجذب به هواء بمقدار الحاجة شانزدهم نبض صغیر ضعیف و بطی و متفاوت سبب صغر و ضعف ضعف قوت ست و سبب بطو و تفاوت عدم حاجت بترویح بود و همچنین باشد نبض مشائخ لبرودة امزجتهم و قلة حاجتهم الی الترویح الشدید و ضعف قوتهم و کذا این نبض در فصل شتا و بلد بارد طبعی باشد زیرا که برودت از جهات مضعف قوت ست و از ضعف قوت نبض ضعیف و صغیر میگردد و ایضاً بهوای شتا برودت

ورطوبت غالب میباشد وآن هردو کیفیت لامحاله در حدت حرارت نقصان می آرند ودرینصورت نبض بطی ومتفاوت میگردد
چه سرعت وتواتر از جهت حاجت بسوی جذب هوا ودفع بخار میباشد وهرگاه موجب آنها منتفی گردد لهذا وجود آنها هم نماید لیکن
این چنین نبض در بلاد مفرط البرد میباشد بشرطیکه بدن متخلخل ضعیف یا بارد المزاج بود چه اگر مستحصف المسام قوی الالیة حار مزاج
بود پس حرارت غریزی قوی گردد در شتا واز ین جهت هضم قوی شود واز ینجاست که در بعضی ابدان بموسم شتا حرارت در باطن
محتقن میشود پس مجتمع میگردد وقوت قوی میشود واین یکسانی رو دهد که مزاج شان حار غالب مقاوم برد بود وازان منفعل نگردد
پس برد بعمق بدن نرسد چه مضعف در شتا غوص برد بسوی باطن ست که حرارت اولا مقاومت ضعیف میگردد واین نبض در
صرع وسکتهٔ قوی وسوء مزاج بارد قلب وحمی ربع نیز میباشد لضعف القوة وقلة الحاجة وایضا این قسم نبض در ابتدای خواب قبل
از هضم غذا نیز حاصل میشود زیراکه درین حالت حرکت حرارت غریزی بطریق انقباض وغور میباشد نه بسبیل انبساط وظهور سر آنکه
درین وقت حرارت مذکور بسبب تحریک نفس بیشتر متوجه میشود بسوی باطن بنابر هضم غذا وانضاج فضول تابع هضم ولامحاله مثل
مقهور در باطن محصور میگردد وهرگاه حرکت او بطریق انبساط نباشد وقوای ظاهری بسبب کثرت توجه حرارت غریزی بسوی
باطن ضعیف شوند پس بالضرور نبض صغیر ضعیف گردد واگرچه حرارت در خواب بسبب احتقان واجتماع زیادتی می پذیرد لیکن
ناقص میگردد از آنچه که در حالت بیداری بسبب حرکت مستحثه بانبعاث روح وحرکت او بسوی خارج علی الاتصال زیاد میشود
وظاهرست که حرکت در الهاب حرارت واما لطف سوء مزاج شدیدترست واجتماع واحتقان معتدل در الهاب وتهیج
حرارت بسوی قلق کمتر پس نقصان حرارت در نوم زیاده تر از زیادت او باشد زیراکه سبب زیادتی او ضعیف تر از سبب نقصان
اوست وبالضرور ازین قلت حاجت لازم می آید وآن مبنی ست برتسلیم وجود بطو وتفاوت در نوم ومنع وجود آنچه که سرعت
وتواتر واجب میکند اما حین امتلای طعام عظیم وقوی میگردد لما مر فی مقامه وایضا نبض مذکور در نوم وریاضت واجماع
شدید که بانتهای افراط رسد یافته میشود بنابر اختناق حرارت غریزی وانضغاط قوت تحت فضول ودر نوم مفرط بسبب
قلت روح وبرد مزاج بنابر انحلال حرارت غریزی در ریاضت مفرط ودرد شدید وکذا استحمام بآب گرم بحدیکه افراط در تحلیل
کند ایجاب نبض مذکور نیز نماید بسبب فرط تحلیل کما فی الریاضة المفرطة واگر استحمام بآب سرد نماید بحدیکه سردی او بتعمق
بدن غوص کند نیز نبض را ضعیف وصغیر میگرداند وتفاوت وبطو دران حادث می نماید بواسطهٔ ضعف قوت وقلت حاجت
وصلابت آلات از غلبهٔ برد وغسل بآب چشمهای سخن مثل کبریتیه ومالحه که منجر بتحلیل قوت بسبب تسخین گردد صغر وضعف وبطو
تفاوت در نبض پیدا کند واگر منجر بتحلیل قوت نگردد سرعت نبض زیاده نماید فقط وایضا در حالت غم نبض صغیر ضعیف متفاوت
بطی میباشد سبب صغر وضعف درین آنست که حرارت بتبعیت روح در باطن محتقن وغائر میشود وقوت ضعیف میگردد وبنابر
ملاقات عارض غیر ملائم وسبب تفاوت وبطو قلت حاجت ست چه حرکت دران بسوی باطن اندک اندک میباشد و
حرارت درچنین حالت شروع در اجتماع میکند نه در انتشار روبراآنند که نبض عاشق نیز هنگام یاس مثل نبض مغموم صغیر ضعیف

بطی متفاوت میگردد و بهنگام رجا مانند نبض سرور عظیم لین مائل بطو و تفاوت میشود لما قلنا فی النبض المختلف و در امراض معده
که از امتلاء غذا و یا مواد غلیظه حادث شوند و بر قوت گرانی آرند نیز نبض مذکور مع کثرت اختلاف عارض شود و اگر صاحب مزاج
بارد چیزی سرد بخورد سوء مزاج بارد پدید آید و قوت بضعف گراید و بدان سبب نبض صغیر و ضعیف و بطی و متفاوت گردد و کسیکه
در حالت خلو معده و عرق از غذا اجتناب ورزد نبض او همچنین باشد لمیلان المزاج الی البرد و بسبب تحلل الرطوبة والحرارة
الغریزیة وضعف القوة وقلة الغذاء و در حالت دوام عدم غذا حتی که حرارت غریزی ناقص گردد نیز نبض مذکور بنابر
سبب سقوط قوت پدید آید و در اوائل استفراغ مثل اسهال و ذرب و رعاف و قذف و انفجار دم از عروق و شرائین نیز این نبض حادث
میشود بسبب انحلال القوة پس هرگاه استفراغ دوام پذیرد نبض مذکور مودی به دودی گردد پس در آخر عند سقوط قوت نملی شود

قسم دوم در انواع نبض مرکب باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطو و صلابت و لین این قسم نیز شانزده
نوع بود اول نبض عظیم و قوی و سریع و صلب و این نوع غیر محصلة الوجود ست لاجل التخالف بین العظیم والصلب دوم
نبض عظیم و قوی و سریع و لین سببش شدت حاجت و قوت قوة و لین آله است پس اگر حاجت زائد از آن شود که بعظم و سرعت کفایت
کند درین صورت تواتر نیز ضم گردد چنانچه در حمی مطبقه ظاهر میشود و این نبض بعد انهضام طعام بالتمام و رسیدن غذا باعضا نیز
پدید می آید و این بهر آنست که غذا هرگاه جید و نیک منهضم میشود در قوت حرارت غریزی می افزاید و همچنین لینت هم می آرد و شراب
فعل میکند در نبض مثل فعل طعام منهضم سوم نبض عظیم و قوی و بطی و صلب و این نیز محصلة الوجود نیست لما قلنا فی الاول چهارم
نبض عظیم و قوی و بطی و لین سببش کثرت حاجت چندانکه بعظم اکتفا کند و قوت قوة و غلبه رطوبت بود پنجم نبض عظیم و ضعیف
و سریع و صلب ششم نبض عظیم و ضعیف و سریع و لین هفتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و صلب هشتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و
لین و این هر چهار نوع بباعث وقوع ضد میان عظیم و صلب و ضعیف و سریع ممکن الوجود نیست لیکن اگر ضعف اندک بود و مانع سرعت
نگردد در آن صورت نوع ششم و هشتم ممکن الحصول باشد کما مر سابقاً نهم نبض صغیر و قوی و سریع و صلب سببش صلابت
آله و قوت قوة ست و کثرت حاجت بنابر تدارک بسرعت آنچه که فوت شده بواسطه صلابت از عظم لیکن این نوع و کذا البعض
سابق بقول جالینوس امکان حصول ندارد زیرا که نزد او اجتماع قوی با صلب ممتنع ست دهم نبض صغیر و قوی و سریع و لین سبب
صغر انضغاط رگ ست و باعث قوی غلبه قوت و موجب سریع کثرت حاجت و علت لین وجود رطوبت چه اگر صغر بواسطه انضغاط نبود
پس این قسم بباعث عدم سببی دیگر از اسباب صغر که صلابت آله و ضعف و قلت حاجت بود و بواسطه وجود اسباب عظم که قوت قوة و شدت
حاجت محدث سرعت و لین آله است عدیم الوجود باشد یازدهم نبض صغیر و قوی و بطی و صلب سببش عدم حاجت و صلابت
آله و قوت قوة باشد اما بقول جالینوس این نیز ممکن الوجود نیست لما مر فی التاسع دوازدهم نبض صغیر و قوی و بطی و لین
سببش این عدم حاجت و قوت قوة و لینت آله بود و صغر این کمتر از صغر صلابت باشد زیرا که برای قوت و عدم حاجت همچون ضلالت
الا نبض بسیط نفسیه سیزدهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و صلب سببش صلابت و ضعف و کثرت حاجت ست و این نبض

وقتی بظهور آید که ضعف کثیر نباشد زیراکه سرعت داعی قوة ماست چهاردهم نبض صغیر وضعیف وسریع وبین سببا وضعف
کثرت حرارت ورطوبت بود اما اگر صغر وضعف این نبض بواسطهٔ کثرت ضعف قوت بود پس اجتماع او با سرعت که او را قدری
قوت درکار است امکان ندارد پانزدهم نبض صغیر وضعیف وبطی وصلب سببا صغیر وضعیف وصلب ضعف وصلابت بود وسبب
بطی ضعف وقلت حاجت وگاهی این نبض بواسطهٔ ضعف وحاجت عارضی بسبب صغر وبطو متواتر نیز گردد وهرگاه متحمم آب
بارد ضعیف قلیل اللحم باشد ولبث او در آب معتدل بود نبض او همچنین گردد زیراکه سردی در مثل این ابدان بسوی اعضای
باطنی بسرعت واصل میگردد و بنابر قلت لحم پس حرارت غریزی ضعیف میشود ودر قوت نقصان روی نماید وصلابت بنابر
تکثیف برودت اجزای عرق را حاصل میگردد وهرگاه لبث او دران طول کشد درآن وقت صغیر ضعیف متفاوت صلب
گردد بسببی که در مقام نبض مذکور بیاید شانزدهم نبض صغیر وضعیف وبطی ولین سبب صغر وضعف ضعف قوت ست
وباعث بطو قلت حرارت وموجب لین کثرت رطوبت بود واین نبض در ضعف باه که از ضعف قلب بود یافته میشود لضعف
الحرارة الغریزیة وبطاوة النبض وگاهی این چنین نبض بواسطهٔ قلت حرارت متفاوت هم گردد وگاهی بباعث حاجت
عارضی متواتر شود قسم سوم در انواع نبض مرکب باعی باعتبار عظم وصغر وقوت وضعف وسرعت وبطو وامتلا
وخلا واین هم از شانزده نوع بیرون نیست اول نبض عظیم وقوی وسریع وممتلی سببش کثرت حرارت وقوت قوة وامتلای
شریان از روح وخون ست دوم نبض عظیم وقوی وسریع وخالی واین ممکن الحصول نیست چه قوت وسرعت بی قوت نباشد
وخلو شریان دلیل ضعف ست واجتماع ضد محال سوم نبض عظیم وقوی وبطی وممتلی سببش قوت قوة وکثرت حاجت که بنظم
تمام شود وامتلای رگ از خون بود چهارم نبض عظیم وقوی وبطی وخالی واین نیز ممکن الوجود نیست لکون الضدین القوی والخالی
پنجم نبض عظیم وضعیف وسریع وممتلی ششم نبض عظیم وضعیف وسریع وخالی هفتم نبض عظیم وضعیف وبطی وممتلی هشتم نبض عظیم
وضعیف وبطی وخالی واین هر چهار نوع بسبب عدم اجتماع عظیم وسریع با ضعیف ممکن الحصول نیست مگر آنکه ضعف قلیل غیر مانع سرعت
وعظم باشد نهم نبض صغیر وقوی وسریع وممتلی سببش انضغاط رگ از امتلای ماده است وغلبهٔ قوت وکثرت حاجت دهم
نبض صغیر وقوی وسریع وخالی واین نوع بنابر عدم اجتماع اسباب قوت وسرعت که بی قوت ممکن نیست وسبب خالی
که آن ضعف ست غیر محصلة الوجود ست یازدهم نبض صغیر وقوی وبطی وممتلی سببش قلت حرارت ووجود قوت وامتلای
رگ از مادهٔ بارد ست دوازدهم نبض صغیر وقوی وبطی وخالی واینهم بواسطهٔ ضد میان قوی وخالی امکان وجود ندارد
سیزدهم نبض صغیر وضعیف وسریع وممتلی چهاردهم نبض صغیر وضعیف وسریع وخالی واین هر دو نوع نیز بسبب ضد ضعیف
وسریع ممکن الحصول نیست پانزدهم نبض صغیر وضعیف وبطی وممتلی سببش امتلای مادهٔ کثیر که بانضغاط قوت مودی گردد
وضعف قوت وعدم حاجت بنابر امتلای مادهٔ بارد بود شانزدهم نبض صغیر وضعیف وبطی وخالی سببش ضعف قوت وخلو
شریان از روح وخون کثیر ست قسم چهارم در انواع نبض مرکب باعی باعتبار عظم وصغر وقوت وضعف

تواتر و تفاوت و صلابت و لین و انهم از شانزده نوع خالی نبود اول نبض عظیم وقوی ومتواتر وصلب این نبض یافته نشود للتنافی
للتضاد بین العظیم والصلب دوم نبض عظیم وقوی ومتواتر ولین واین نوع بدون سرعت ظهور نیابد لسبب لزوم السرعة
للقوة والحاجة التی لم تؤدی الی التواتر سوم نبض عظیم وقوی ومتفاوت وصلب این نیز ممکن الوجود نیست لما مر فی الاول
چهارم نبض عظیم وقوی ومتفاوت ولین سبب عظم کثرت حاجت وقوت قوة ولین آله بود وموجب تفاوت غلبه قوت و ایفا
[illegible] از سرعت و تواتر باشد و این نبض را کثرت حاجت چندانکه بعظم تمام شود لازم ست و الا اگر حاجت
زیاده از ان بود بی سرعت نباشد و سبب لین غلبه رطوبت ست پنجم نبض عظیم وضعیف ومتواتر وصلب واین نبض محصلة
الوجود نیست لحصول الضد بین العظم والصلابة ششم نبض عظیم وضعیف ومتواتر ولین سبب این کثرت حاجت
[illegible] و ضعف قوت مانع سرعت وموجب تواتر وغلبه رطوبت و این نبض در مرض ذات الریه هنگام غلبه تپ ظاهر
شود بسببی که در نوع چهارم قسم سوم نبض مرکب ثلاثی مسطور شد هفتم نبض عظیم وضعیف ومتفاوت وصلب واین نبض هم غیر محصلة
الوجود ست لما قلنا فی النبض الخامس هشتم نبض عظیم وضعیف ومتفاوت ولین سبب این کثرت حاجت ست چندانکه بعظم
کفایت کند و ضعف و غلبه رطوبت و نبض مذکور در ذات الریه وقت غلبه سبات پدید آید بسببی که بالا بآن ایما رفت نهم
نبض صغیر وقوی ومتواتر وصلب و این بی سرعت نباشد لاستیفاء ما فات من الحاجة بالصلابة و نزد
جالینوس نیز این قسم حاصل نمیشود لعدم اجتماع القوی مع الصلب چه او گوید که قوت مع اعتدال مزاج یافته میشود
و صلابت [illegible] است آن بسبب سوء مزاج حار ساذج یا یابس یا تحلل مفرط یا برد مجمد و این همه مضعف قوت اند مضادت
دهم نبض صغیر وقوی ومتواتر ولین وجود این نبض نیز امکان ندارد زیرا که اگر سبب صغر صلابت یا ضعف باشد اجتماع این
با لین و قوی محالست و اگر سببش قلت حاجت بود اجتماع او با تواتر ممکن نباشد چه تواتر این بی کثرت حاجت نبود و اگر
سبب آن انضغاط رگ باشد دران حالت وجود تواتر که از کثرت حاجت بود بی سرعت صورت نه بندد پس بواسطه نبودن اسباب
صغر وجود این نبض ممکن نبود یازدهم نبض صغیر وقوی ومتفاوت وصلب سببش صلابت آله وقوت قوة وعدم حاجت ست
لیکن بمذهب جالینوس این نبض نیز حاصل نمیشود لما مر فی النوع التاسع دوازدهم نبض صغیر وقوی ومتفاوت
ولین سبب صغر این انضغاط رگ باشد و سبب تفاوت قلت حاجت واین نبض در صورتی بوجود آید که پیش از انضغاط
در عظم وصغر معتدل باشد و بطی و متفاوت بود پس در حالت انضغاط حاجت بنابر صغر چندان زیاده شود که بطو باعتدال
آن مبدل گردد و تفاوت برقرار ماند ورنه در صورتی که سبب صغر قلت حاجت باشد تفاوت این نبض را بطو لازم
بود پس این نبض ممکن الحصول نباشد سیزدهم نبض صغیر وضعیف ومتواتر وصلب سبب صغر وصلابت کثرت
[illegible] و ضعف [illegible] شریان و باعث ضعف قوت و موجب تواتر شدت حاجت اصلی و عارضی است
[illegible] که از عظم و سرعت بواسطه ضعف و صلابت فوت شده و این نبض در حالت ضعف قوت

بمرض سرسام سوداوی و ورم حار فم معده یافته میشود و در سبات که از شرب ادویه مخدره بود و در ذات الریه هنگام عظم
ورم و تمدد شریان و در سوء مزاج یابس قلب نیز و کذا در استسقای زقی و طبلی پدید آید بسبب صغر در ان ثقل ماده است
بر قوت و منع او از انبساط شریان و باعث تواتر ضعف و موجب صلابت تمدد صفاق و ایضاً این نبض در حمی دق پیدا شود
بسبب ضعف قوت بنابر انحلال او و شدت حاجت بنابر غلبه حرارت و صلابت آله بنابر کثرت جفاف پس بسبب شدت
حاجت حرکات قلب متواتر میگردد تا که جذب کند از نسیم بارد مقدار کثیر که بآن حرارت را تطفیه و تسکین یابد و پس از آن حرکات
شرائین متواتر میگردد و مثل حرکات قلب زیرا که شرائین تابع اوست در جمیع حالات بنابر آنکه وی فرع قلب است و
کذلک صلابت آله سبب تواتر میگردد بهر آنکه آله مطاوعت قوت در انبساط و انقباض نمیکند خصوصاً هرگاه ضعیف باشد بسبب
بواسطه آن متفاد میشود حاجت و تواتر میکند نبض و ثابت باشد بهر حال واحد زیرا که سبب او که آن مرض مذکور است
بخلاف باقی حمیات خلطیه که در ان نبض مختلف میشود بنابر اختلاف مواد در سکون و حرکت و در نضج و فجاجت بهذا قال علوی
خان چهاردهم نبض صغیر ضعیف و متواتر و لین سبب صغر و تواتر ضعف قوتست و سبب لین غلبه رطوبت و باشد که این
نبض بواسطه ضعف بطی نیز باشد پانزدهم نبض صغیر ضعیف و متفاوت و صلب سبب صغر صلابت آله است که از یبس
یا برد شدید حاصل شده باشد و سبب ضعف ضعف قوت و سبب تفاوت قلت حاجت بود و اگر شخصی ضعیف قلیل اللحم آب
بارد استحمام کند و لبث او در آب بطول کشد حتی که حرارت غریزی بعمق بدن غوص کند و برودت باعضاء رئیسه واصل
شود و در جوهر آنها غائص گردد نبض مذکور ظاهر شود همچنین در ذات الریه هنگام عظم ورم و غلبه سبات پدید آید بسببی که در
نوع چهارم از قسم سوم نبض مرکب ثلاثی گذشت و این نبض در مرض سبات که از شرب ادویه مخدره بود نیز پدید آید
بسبب ازدیاد الرطوبة وقلة الحاجة الی الترویح شانزدهم نبض صغیر ضعیف و متفاوت و لین سبب صغر و تفاوت
ضعف و قلت حاجت است و باعث لین فرط رطوبت و باشد که این نوع هم بطی باشد بسبب کثرة الضعف قسم پنجم در
انواع نبض مرکب رباعی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و این شانزده نوع
باشد اول نبض عظیم و قوی و متواتر و ممتلی دوم نبض عظیم و قوی و متواتر و خالی و این هر دو نوع بدون تقادم عظم و قوت
بر تواتر نیز بنابر ضد قوی و خالی حاصل نمیشود سوم نبض عظیم و قوی و متفاوت و ممتلی سببش کثرت حاجت که بعظم تمام
شود و قوت قوة و امتلای شریان از خون و روح است چهارم نبض عظیم و قوی و متفاوت و خالی و این [illegible] بنابر تضاد
میان قوی و خالی صورت حصول نمی بندد پنجم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و ممتلی سببش کثرت حاجت و ضعف قوت و امتلاء
ماده است ششم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و خالی سببش کثرت حاجت و ضعف قوت است هفتم نبض عظیم و ضعیف
و متفاوت و ممتلی سبب عظم کثرت حاجت است چندانکه بعظم تمام شود و سبب ضعیف ضعف قوت و سبب متفاوت ایضاً
حاجت بعظم و استغنای او از تواتر است و سبب ممتلی امتلای ماده لیکن نه چندانکه بواسطه انضغاط موجب صغر گردد

هشتم نبض عظیم وضعیف ومتفاوت وخالی سببش کثرت حاجت وضعف قوت وایفاے حاجت لعظم ست وامتلاے مادۂ ردی ست
نهم نبض صغیر وقوی ومتواتر وممتلی سبب صغر انضغاط رگ از امتلای ماده است وباعث تواتر ایفاے حاجتی که از عظم فوت شده
دهم نبض صغیر وقوی ومتواتر وخالی واین نبض بنابر وقوع ضد میان قوی وخالی ممکن الوجود نیست یازدهم نبض صغیر وقوی
ومتفاوت وممتلی سببش قلت حاجت وقوت قوة وامتلای ماده باشد دوازدهم نبض صغیر وقوی ومتفاوت وخالی واین
بواسطه ضد میان قوی وخالی امکان وجود ندارد سیزدهم نبض صغیر وضعیف ومتواتر وممتلی واین نوع بسبب ضعف
قوت وایفاے حاجتی که از عظم فوت شده بتواتر وامتلاے ماده ممکن الحصول ست چنانچه نبضی که از اسباب مثقله ومضغطه
قوت یعنی امتلای مواد حادث شود همچنین باشد بهر آنکه قوت ضعیف میشود از ثقل مواد پس بدان سبب نبض ضعیف میگردد
وصغر تابع ضعف قوت ست که آنرا بسط شریان بخوبی ممکن نبود وامتلا بنابر امتلای شریان از فضول ست وبسبب فوت
حاجت از عظم وسرعت متواتر میشود وچون قوت گاهی قهر میکند بر اشیاے مثقله او وغالب میشود بر ان وگاهی مقهور
میکند قوت را اشیای مذکوره بنابران نبض مختلف غیر منتظم نیز گردد وکثرت اختلاف وقلت آن در اصناف کثیرۂ نبض
وعدد نبضات بحسب یادتی وکمی مادۂ مثقله قوت ست چهاردهم نبض صغیر وضعیف ومتواتر وخالی سببش شدت ضعف
وخلو شریان از روح وخون کثیر ست پانزدهم نبض صغیر وضعیف ومتفاوت وممتلی واین نوع بسبب ضعف قوت وامتلاے
مادۂ بارد ممکن الوجود ست شانزدهم نبض صغیر وضعیف ومتفاوت خالی سببش سقوط قوت وخلو رگ از روح ودم
باشد قسم ششم در انواع نبض مرکب باعی باعتبار عظم وصغر وقوت وضعف وصلابت ولین وامتلا وخلا
این قسم نیز منقسم بشانزده نوع ست اول نبض عظیم وقوی وصلب وممتلی دوم نبض عظیم وقوی وصلب وخالی واین هر دو نوع
متحقق الوجود نیست لوجود الضد بین العظم والصلابة سوم نبض عظیم وقوی ولین وممتلی سببش کثرت حاجت چندانکه
بعظم تمام شود ووفور قوت ولین آله وامتلای رگ از خون وروح ست واین نبض در امزجۂ دموی وامراضے که از جوش
خون بود مثل سونوخس یافته میشود چهارم نبض عظیم وقوی ولین وخالی واین بواسطه ضد میان قوی وخالی امکان
حصول ندارد پنجم نبض عظیم وضعیف وصلب وممتلی ششم نبض عظیم وضعیف وصلب وخالی واین هر دو نوع بنابر
ضد میان عظم وصلابت ممکن الحصول نیست هفتم نبض عظیم وضعیف ولین وخالی سبب این کثرت حاجت که بعظم تمام شود
وضعف قوت وامتلای رطوبت ست هشتم نبض عظیم وضعیف ولین وخالی سبب این کثرت حاجت وضعف قوت وفرط رطوبت
وقلت خون وروح ست نهم نبض صغیر وقوی وصلب وممتلی سببش قلت حرارت چندانکه بصغر اکتفا نماید وموددی
سیلوی نبض نگردد ووجود قوت وغلبه یبوست وامتلای مادۂ سوداست ودر سبب صغر تعیین قلت حاجت بهر آنست
که در صورت انضغاط رگ وصلابت موجب صغر اکثر سرعت با تواتر برای استیفای حاجتی که بواسطه صغر فوت شده
عارض میشود وهرگاه چنین باشد پس این نبض ممکن الحصول نباشد دهم نبض صغیر وقوی وصلب وخالی واین نوع

بسبب وجود ضد میان قوی وخالی ممکن الوجود نیست یازدہم نبض صغیر وقوی ولین وممتلی سببش قلت حاجت وقوت قوۃ و
کثرت رطوبت وامتلای رگ از مادۂ بلغم بود دوازدہم نبض صغیر وقوی ولین وخالی واین نیز لسبب ضد قوی وخالی امکان
وجود ندارد سیزدہم نبض صغیر وضعیف وصلب وممتلے سببش کثرت برودت چندانکہ بصغر کفایت کند وضعف وغلبۂ یبوست
وامتلاے سودا بود چہاردہم نبض صغیر وضعیف وصلب وخالی سببش ضعف قوت وغلبۂ یبوست وخلو شریان ست
از روح وخون و این نبض در حمی یوم جوعے وعطشی نیز یافتہ میشود بنا بر فتور قوت بکثرت تحلیل وغلبۂ یبس وجفاف وقلت
دم ورطوبت مرطب وملین ومالی شرائین پانزدہم نبض صغیر وضعیف ولین وممتلی سببش قلت حاجت وضعف قوت
وغلبۂ رطوبت وامتلاے مادۂ رطب ست شانزدہم نبض صغیر وضعیف ولین وخالی سببش قلت حرارت وضعف قوت
ووجود رطوبت وخلو شریان از روح وخون ست **قسم ہفتم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار عظم**
وصغر وسرعت وبطو وتواتر وتفاوت وصلابت ولین واین قسم ہم از شانزدہ نوع بیرون نباشد **اول** نبض عظیم وسریع
ومتواتر وصلب و این نوع عدیم الوجود ست لاجل الضد بین العظیم والصلب **دوم** نبض عظیم وسریع ومتواتر ولین سبب
عظم وسرعت وتواتر شدت حاجت ست وسبب لینت وجود رطوبت واینچنین نبض بر کمال کثرت حرارت دلالت میکند و
گویند کہ این نبض در صبیان میباشد چہ نبض آنہا بقیاس مقادیر اجسام آنہا عظیم میباشد زیراکہ آلہ لین وحاجت شدید بود
وقوت آنہا بنسبت مقادیر ابدان آنہا ضعیف نبود بہر آنکہ ابدان آنہا صغیر المقدار اند مگر آنکہ نبض ایشان بقیاس نبض
مستکملین عظیم نباشد لکن اسرع واشد تواتر بود بنا بر شدت حاجت آنہا بسوی استنشاق کہ از اجتماع بخار دخانی بواسطہ
کثرت ہضم وتواتر آن حاصل میشود **سوم** نبض عظیم وسریع ومتفاوت وصلب این نیز ممکن الوجود نیست لما قلنا فی النوع
الاول **چہارم** نبض عظیم وسریع ومتفاوت ولین سببش کثرت حاجت چندانکہ بعظم وسرعت تمام شود ووجود رطوبت
ست **پنجم** نبض عظیم وبطی ومتواتر وصلب این نبض ہم محصلۃ الوجود نیست لما مر **ششم** نبض عظیم وبطی ومتواتر ولین و این
نوع ہم یافتہ نمیشود چہ سبب بطو وتواتر یا ضعف قوت بود واین بی ضعف نباشد ویا سبب بطو قلت حاجت وسبب
تواتر کثرت حاجت بود ودرمیان این ہر دو ضد متحقق ست و اجتماع الضدین محال **ہفتم** نبض عظیم وبطی ومتفاوت وصلب
واین نیز حاصل نمیشود کما لا یخفی **ہشتم** نبض عظیم وبطی ومتفاوت ولین سبب عظم کثرت حاجت چندانکہ بعظم تمام شود ولین
آلہ بود وموجب بطو قلت حاجت بباعث اتمام حاجت بعظم وموجب تفاوت وجود قوت باشد و این چنین نبض در
حالت سرور میباشد وعشاق را در حالت غلبۂ رجا نیز پدید آید لما قلنا فی النوع الرابع من القسم الخامس
من فصل المرکبات الثلاثی وفی النبض المختلف ایضاً **نہم** نبض صغیر وسریع ومتواتر وصلب سبب صغر
وصلابت کثرت یبس محدث صلابت آلہ است وباعث سرعت وتواتر کثرت حرارت محدث شدت حاجت بود و
این نبض در سعال حار یابس وسل یافتہ میشود بنا بر شدت احتیاج بہ نسیم بارد بسبب عدم حصول ترویح از ضیق نفس

وعدم مطاوعت آله برای انبساط تام بسبب جفاف ریه پس تدارک میکند بسرعت و تواتر آنچه فوت شده از عظم و گویند که نبض
مذکور در جمیع اورام حاره میباشد و مختلف بود باختلاف منشاری سبب صغر او صلابت شریان ست بواسطهٔ تمدد عروق
و شرائین که از امتلای عضو و انصباب فضول حاصل شده و نیز ضعف قوت چه هرگاه شریان صلب گردد مطاوعت
قوت نکند و با وجود آن منبسط نشود از روی انبساط تام پس قوت ضعیف گردد از بسط شریان کما ینبغی و سبب سرعت و
تواتر شدت حاجت ست بواسطهٔ کثرت ترویح بنا بر حرارت ورم چه قوت را ممکن نیست بسط شریان بنهجی که وفا کند بالاحتیاج الیه
و سبب صلابت تمدد شریان ست بنا بر تمدد عضو و سبب اختلاف منشاری آنست که صلابت نمیگذارد شریان را که بنهایت
انبساط برسد و مضطر میگردد و اندبسوی انبساط منقطع پس منبسط میشود بعض اجزاے او بانبساط عظیم و بعض او بانبساط صغیر
و شکل او سخت اصابع مانند شکل اسنان منشار در ارتفاع و انخفاض میشود لیکن این نبض در زمانهٔ تزید و انتهاے ورم حار
پدید آید و در ابتداے ورم گرم نبض عظیم قوی سریع متواتر باشد لما مر فی مقامه و نبض مذکور در ذات الجنب صفراوی و ورم
حار فم معده نیز ظاهر میشود بسبب غلبهٔ حرارت و شدت حاجت بسوی هوای بارد مع صلابت آله بسببی که مذکور شد و در امزجهٔ
حاره هنگام کثرت یبوست موجب صلابت آله نیز یافته میشود و گویند که این نبض در فصول و بلاد حاره طبعی بود دهم نبض
صغیر و سریع و متواتر و لین سبب صغر انضغاط رگ تحت ماده است و باعث سرعت و تواتر کثرت حاجت که بنا بر صغر حاصل شده
و موجب لینت وجود رطوبت ست ورنه بصورت دیگر اسباب صغر این نبض ممکن الوجود نیست چه سرعت را قوت و حاجت
لازم ست و تواتر را کثرت حاجت واجب و لین را لینت آله ضرور پس با وصف موجود بودن اسباب عظم که قوت
قوت و کثرت حاجت و لین آله بود وجود صغر هیچگونه امکان دارد و عدم اسباب صغر در بطلان این نوع کافی باشد۔
یازدهم نبض صغیر و سریع و متفاوت و صلب سبب صغر صلابت ست و سبب سرعت کثرت حاجت که از عظم فوت شده
و سبب تفاوت ایفاے حاجت بسرعت و استغنا از تواتر بود دوازدهم نبض صغیر و سریع و متفاوت و لین سبب صغر
انضغاط رگ ست تحت ماده و باعث سرعت کثرت حاجت که بواسطهٔ صغر حاصل شده و موجب تفاوت ایفاے حاجت
بسرعت بود و گرنه در صورت سببی دیگر از اسباب ثلاثهٔ صغر وجود این نبض امکان ندارد بهر آنکه اسباب صغر که ضعف قوت
و قلت حاجت و صلابت آله است یافته نمیشود چه سرعت بی قوت و شدت حاجت نباشد و لین بدون لینت آله نبود
پس درین صورت ضد اسباب صغر متحقق ست و آن منافی وجود است سیزدهم نبض صغیر و بطی و متواتر و صلب این
نوع امکان حصول ندارد چه اگر سبب صغر صلابت آله بود و سبب بطو و تواتر ضعف قوت باشد درین صورت بے ضعف
نباشد و در صورتیکه قلت حاجت سبب بطو باشد درآن حالت اجتماع تواتر بادی امکان ندارد چهاردهم نبض صغیر
و بطی و متواتر و لین سبب صغر و بطو ضعف قوت ست و باعث تواتر ضعف قوت و زیادتی حاجت عارضی بواسطهٔ صغر و
بطو و بدانند که اینجا نیز سبب بطو سواے ضعف صورت نه بندد لما مر آنفاً لیکن درین صورت نیز ممکن الحصول نباشد

کما لایخفی پانزدهم نبض صغیر و بطی و متفاوت و صلب سبب صغر صلابت آله است بنا بر برد مجمد یا یبس و موجب بطو و تفاوت
قلت حاجت و برد مزاج و آین نبض در حمی ربع یافته میشود ولقلة الحاجة بسبب برد السوداء وصلابة الآلة بسبب استیلاء
یبسها و ایضاً در اورام سوداوی حادث میشود بسبب مذکور مع شدت اختلاف منشاری بنا بر صلابت شانزدهم نبض صغیر
و بطی و متفاوت و لین سببش قلت حاجت و غلبهٔ رطوبت ست و آین نبض در مشائخ میباشد بسبب برد مزاج و استیلاے
رطوبات غریبه و گاهی سبب این غایت سقوط قوت مشرف بهلاکت بود و در ان صورت بی ضعف نباشد و ایضاً نبض مذکور
در اورام بلغمی میباشد بنا بر قلت حاجت بسوی ترویح بسبب برودت بلغم و لینت او بسبب رطوبت بلغم بود قسم هشتم در انواع
نبض مرکب باهمی باعتبار عظم و صغر و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و این نیز خالی از شانزده نوع نباشد-
اول نبض عظیم و سریع و متواتر و ممتلی سببش شدت حرارت و امتلای شریان از مادهٔ حار بود و این نبض از امتلاے
دم حاصل میشود بسبب حرارت خون و در لین و صلابت معتدل بود و ملمس او گرم باشد مع اختلاف در بعض اخلاط در بدن
که حمیات حادث کنند نیز نبض مذکور میباشد مع اختلاف و حرارت ملمس دوم نبض عظیم و سریع و متواتر و خالی و این نوع بنا بر
آنکه سرعت بی قوت قوی نباشد و خلو شریان دال بر ضعف ست امکان حصول ندارد سوم نبض عظیم و سریع و متفاوت و ممتلے سببش
کثرت حاجت ست چندانکه عظم و سرعت بدان وفا کند و نوبت بتواتر نرسد و امتلای دموی یا روحی ست چهارم نبض عظیم
و سریع و متفاوت و خالی و این ممکن الوجود نیست لما قلنا فی النوع الثانی پنجم نبض عظیم و بطی و متواتر و ممتلی و این بنا بر
تخالف اسباب بطو و تواتر و یا بدون ضعف حاصل نمیشود ششم نبض عظیم و بطی و متواتر و خالی و این هم بے ضعف
که لازمهٔ خالی ست امکان وجود ندارد هفتم نبض عظیم و بطی و متفاوت و ممتلی سببش کثرت حاجت چندانکه بعظم تمام شود و بسرعت
و تواتر مودی نگردد و سبب بطو و تفاوت ایفاے حاجت ست بعظم و موجب امتلای رگ از خون ست هشتم نبض عظیم و بطی
و متفاوت و خالی و این نیز بسببے که در نوع سادس گذشت ممکن الوجود نیست نهم نبض صغیر و سریع و متواتر و ممتلے سبب صغر
انضغاط رگ از امتلای مادهٔ کثیر باشد و سبب سرعت و تواتر شدت حاجت ست و همچنین باشد نبض در امتلاے مرهٔ صفرا و
مع ذلک مائل بصلابت بود بسبب یبس او و اختلاف در ان بیشتر بود لکثرة حرکة المرة الصفراء دهم نبض صغیر و سریع و متواتر
و خالی و این نوع بسبب آنکه سریع بی قوت نباشد و خالی بر ضعف دلالت دارد مستحیل الوجود نیست یازدهم نبض صغیر و سریع
و متفاوت و ممتلے و سبب این مثل سبب نوع تاسع باشد مگر آنکه کثرت حاجت در ینجا چندان بود که بسرعت تمام شود و نوبت بتواتر
نرسد دوازدهم نبض صغیر و سریع و متفاوت و خالی و این نیز بسببے که در نوع عاشر گذشت امکان حصول ندارد سیزدهم
نبض صغیر و بطی و متواتر و ممتلی و این نیز مثل نوع خامس بسبب تخالف اسباب بطو و تواتر و یا بسبب ضعف الوجود نباید
چهاردهم نبض صغیر و بطی و متواتر و خالی سببش ضعف قوت و قلت حاجت و خلو شریان از روح و خون ست و این
بسبب لزوم ضعف ممکن الحصول نیست پانزدهم نبض صغیر و بطی و متفاوت و ممتلی سبب این قلت حاجت و امتلاے

مادۂ بارد بود شانزدہم نبض صغیر وبطی ومتفاوت وخالی سببش شدت ضعف وخلو شریان از روح وخون ست واین
نیز بی ضعف نباشد **قسم نہم در انواع نبض مرکب رباعی** باعتبار عظم وصغر وسرعت وبطو وصلابت ولین
وامتلا وخلا واین قسم ہم بشانزدہ نوع منقسم ست **اول** نبض عظیم وسریع وصلب وممتلی **دوم** نبض عظیم وسریع وصلب
وخالی واین ہردو نوع بواسطہ ضد میان عظم وصلابت متحقق الوجود نیست **سوم** نبض عظیم وسریع ولین وممتلی سببش کثرت حاجت
وزیادتی رطوبت وامتلای دموی وروحی ست **چہارم** نبض عظیم وسریع ولین وخالی واین بسبب آنکہ سرعت را قوت واجب
وخلو شریان را ضعف لازم ست ممکن الوجود نیست **پنجم** نبض عظیم وبطی وصلب وممتلی **ششم** نبض عظیم وبطی وصلب وخالی واین
ہردو بسببی کہ در انواع اول ودوم گفتہ شد ممکن الحصول نیست **ہفتم** نبض عظیم وبطی ولین وممتلی سببش کثرت حاجت چندانکہ بعظم
حاصل شود وکثرت رطوبت وامتلای رگ از خون باشد **ہشتم** نبض عظیم وبطی ولین وخالی واین ہم بسببی کہ در نوع رابع گذشت
امکان وجود ندارد **نہم** نبض صغیر وسریع وصلب وممتلی سببش صلابت آلہ است وکثرت حاجت کہ بواسطہ صغر حاصل شدہ و
امتلاء مادہ یابس **دہم** نبض صغیر وسریع وصلب وخالی واین نوع بسبب آنکہ سرعت بی قوت نباشد وخلو را ضعف لازم
است امکان حصول ندارد **یازدہم** نبض صغیر وسریع ولین وممتلی سبب صغر انضغاط رگ تحت مادہ است وباعث سرعت
کثرت حاجت بواسطہ صغر وموجب لینت غلبۂ رطوبت وامتلا بسبب امتلای مادہ رطب ست **دوازدہم** نبض صغیر و
سریع ولین وخالی واین امکان وجود ندارد لما قلنا فی النوع العاشر **سیزدہم** نبض صغیر وبطی وصلب وممتلی سبب صغر صلابت
آلہ بواسطہ غلبۂ برد وجمد خون وسبب بطو عدم حاجت وموجب صلابت بواسطہ مذکور وامتلای مادہ یابس بود **چہاردہم**
نبض صغیر وبطی وصلب وخالی وسبب این غلبۂ یبوست موجب صغر وصلابت ست وکثرت برودت وخلو شریان از روح
وخون **پانزدہم** نبض صغیر وبطی ولین وممتلی سبب صغر وبطو کثرت برودت ست وباعث لینت امتلا امتلای مادۂ بلغمی بود
شانزدہم نبض صغیر وبطی ولین وخالی سببش کثرت برودت ورطوبت وقلت روح وخون ست **قسم دہم در انواع نبض
مرکب رباعی** باعتبار عظم وصغر وتواتر وتفاوت وصلابت ولین وامتلا وخلا واین نیز شانزدہ نوع است **اول** نبض
عظیم ومتواتر وصلب وممتلی **دوم** نبض عظیم ومتواتر وصلب وخالی واین ہر دو بسبب ضدیت میان عظم وصلابت وجود
ضعف مانع سرعت محصلۃ الوجود نیست **سوم** نبض عظیم ومتواتر ولین وممتلی ودرین نوع بصورت عدم ضعف بدون تقدم
سرعت وجود تواتر ممکن نیست ودر حالت بودن ضعف موجب تواتر از ضعف خالی نباشد پس بہر دو صورت این نوع عدیم الوجود
باشد **چہارم** نبض عظیم ومتواتر ولین وخالی واین نیز بنا بر ضعف کہ لازمۂ متواتر وخالی ست امکان حصول ندارد **پنجم** نبض عظیم
ومتفاوت وصلب وممتلی **ششم** نبض عظیم ومتفاوت وصلب وخالی واین ہر دو نوع بسبب وقوع ضد میان عظیم وصلب ممکن
الوجود نیست **ہفتم** نبض عظیم ومتفاوت ولین وممتلی سببش کثرت حاجت ست چندانکہ بعظم تمام شود ولین آلہ بواسطہ امتلای
دموی **ہشتم** نبض عظیم ومتفاوت ولین وخالی واین بسببی کہ خالی از ضعف خالی نباشد ممکن الحصول نیست **نہم** نبض صغیر

ومتواتر وصلب وممتلی واین بدون امتلای مادهٔ مصلب عرق موجب صغر وضعف قوت محدث تواتر امکان وجود ندارد ولهذا این
نبض در حمیات سوداوی یافته میشود مع اختلاف دہم نبض صغیر ومتواتر وصلب خالی سببش ضعف قوت وغلبهٔ یبوست وخلو
شریان از روح وخون ست یازدہم نبض صغیر ومتواتر ولین وممتلی سببش ضعف قوت وغلبهٔ رطوبت ست دوازدہم
نبض صغیر ومتواتر ولین وخالی سببش ضعف قوت وغلبهٔ رطوبت وخلو شریان از روح وخون ست بالجمله این ہر چہار نوع بواسطهٔ
لزوم ضعف امکان حصول ندارند سیزدہم نبض صغیر ومتفاوت وصلب وممتلی سببش امتلای ماده یابس ست که موجب صلابت
رگ وصغر نبض وقلت حاجت گردد چہاردہم نبض صغیر ومتفاوت وصلب خالی سببش غلبهٔ یبوست موجب صلابت وصغر
است وقلت حاجت محدث تفاوت وقلت خون ست پانزدہم نبض صغیر ومتفاوت ولین وممتلی سببش امتلای رطوبت
کثیر مضغط وملین رگ ومقلل حاجت ست که بنابر انضغاط صغر بواسطهٔ قلت حاجت تفاوت وبباعث لینت لین آله ظهور نماید
شانزدہم نبض صغیر ومتفاوت ولین وخالی سببش ضعف قوت وقلت حرارت ووجود رطوبت مبل عرق وخلو آن از خون
کثیر وروح باشد قسم یازدہم در انواع نبض مرکب باعی باعتبار قوت وضعف وسرعت وبطو وتواتر و
تفاوت وصلابت ولین واین قسم نیز شانزده نوع باشد اول نبض قوی وسریع ومتواتر وصلب واین نبض حاصل نمیشود
لوجوب الصغر بالصلابة مگر آنکه صلابت چندان بود که نبض عظیم را باعتدال آن فرود آرد ومودی بصغر آن نگردد دوم
نبض قوی وسریع ومتواتر ولین سببا وقوت قوة وشدت حرارت وکثرت رطوبت ست واین را عظم لازم ست لتحقق جمیع
اسبابه مگر آنکه مادهٔ مقلیل موجب انضغاط رگ چندان گردد که عظم نبض را باعتدالش فرود آرد ومودی بصغر نگردد سوم نبض
قوی وسریع ومتفاوت وصلب واین نیز امکان ندارد لما قلنا فی الاول مگر بصورت تسلیم توجیه عدم صغر که در انجا مذکور شد
چہارم نبض قوی وسریع ومتفاوت ولین سبب قوی قوت ست وسبب سرعت شدت حاجت وسبب تفاوت غلبهٔ قوت
والیفاے حاجت بسرعت وسبب لین لینت آله بود واین نبض نیز عظیم باشد یا نباشد لما مر فی الثانی پنجم نبض قوی وبطی
ومتواتر وصلب این نبض نیز ممکن الوجود نیست لاستحالة اجتماع القوی بالمتواتر التی سببها الضعف لاغیر اگر قائلے
بگوید میتواند که سبب تواتر شدت حاجت باشد نه ضعف قوت گوئیم که آن بی سرعت نمیباشد وتواتر یکه با بطو میباشد موجب آن
ضعف قوت بود کما مر فی بحث النبض المتواتر والمتفاوت ششم نبض قوی وبطی ومتواتر ولین واین نوع ہم بسببی که
در قسم بالاگذشت ممکن الحصول نیست ہفتم نبض قوی وبطی ومتفاوت وصلب سببش غلبهٔ قوت وعدم حاجت وصلابت ست
واین نیز غیر ممکن الوجود ست لما قلنا فی النوع الاول مگر بصورت تسلیم توجیه عدم صغر که ہمانجا مذکور شد ہشتم نبض قوی وبطی
ومتفاوت ولین وسببا این قوت قوة وقلت حاجت وکثرت رطوبت باشد نہم نبض ضعیف سریع ومتواتر وصلب سببش ضعف
قوت وشدت حرارت ویبوست بود واین نبض بی صغر نباشد لحصول الصلابة وسرعت بی قوت ہم نباشد مگر آنکه صلابت
آن قدر باشد که عظم را بمرتبهٔ اعتدالش فرود آرد وبسبب کثرت حاجت که سبب عظم ست مودی بصغر نگردد وضعف نیز

چندان نباشد که مانع سرعت گردد چه ضعف قلیل منع سرعت نمیکند چنانچه در نوع آینده می آید دهم نبض ضعیف وسریع ومتواتر و
لین سبب ضعف ضعف قوت ست وموجب سرعت وتواتر کثرت حرارت باعث لین زیادتی رطوبت بود واین نبض بقول جالینوس
مع اعتدال عظم وصغر در صبیان طبعی بود سبب لینت وضعف بنابر کثرت رطوبت در ابدان آنها ظاهر ست وموجب سرعت و
تواتر زیادتی حرارت ست بواسطه کثرت اجتماع بخار دخانی در ایشان از کثرت وتواتر هضم آنها ولسبب کثرت احتیاج
بسوی اخراج بخار وترویح حرارت غریزی آنها یازدهم نبض ضعیف وسریع ومتفاوت وصلب سببش ضعف قوت
وکثرت حاجت والیافی حاجت لسرعت وصلابت آله است واین نوع بدون صغر نباشد لوجود الضعف والصلابة
وهما سببان للصغر مگر بتوجیهی که در نوع نهم گذشت دوازدهم نبض ضعیف وسریع ومتفاوت ولین وسبب این نیز همچو
نوع بالا بود الا صلابت وصغر این بنسبت آن کمتر پیدا شد لان صغر الصلابة اکثر من صغر الضعف وباشد که کثرت حاجت
محدث سرعت که اقوی اسباب عظم ست تعادل در عظم وصغر پیدا کند وبا اینهمه بتوجیهی که در نوع تاسع مذکور شد نفی صغر وثبوت
سرعت بظهور میرسد سیزدهم نبض ضعیف وبطی ومتواتر وصلب سببش ضعف قوت وصلابت آله بود واین نیز بواسطه
ضعف وصلابت صغیر باشد چهاردهم نبض ضعیف وبطی ومتواتر ولین وسبب وحکم این همچو نوع سیزدهم ست الا صلابت
که درینجا عوض آن لینت بود پانزدهم نبض ضعیف وبطی ومتفاوت وصلب سببش ضعف قوت وقلت حاجت وصلابت
آله بود واین ممکن الحصول نیست چه این نبض بی صغر اصلا نباشد لوجود جمیع اسبابها شانزدهم نبض ضعیف وبطی ومتفاوت
ولین سبب این ضعف قوت وقلت حاجت ولینت آله است واین نیز بی صغر نباشد لضعف القوة وقلت الحاجة قسم
دوازدهم در انواع نبض مرکب باعی باعتبار قوت وضعف وسرعت وبطو وتواتر وتفاوت وامتلا وخلا واین
هم بشانزده نوع منقسم ست اول نبض قوی وسریع ومتواتر وممتلی سببش قوت قوی وحرارت کثیر وامتلاء ماده مضغط
رگ ست لیکن چندانکه عظیم را بدرجه اعتدالش فرود آرد وموءدی بصغر هم نگردد ورنه بصورت عدم سبب انضغاط این نبض بی
عظم نباشد دوم نبض قوی وسریع ومتواتر وخالی واین بسبب ضد بیان قوی وخالی امکان حصول ندارد سوم نبض
قوی وسریع ومتفاوت وممتلی وسبب وحال لزوم وعدم لزوم عظم این مثل نوع اول ست مگر حرارت کمتر از ان که موجب
تواتر گردد چهارم نبض قوی وسریع ومتفاوت وخالی وکیفیت عدم امکان حصول این مثل نوع ثانی ست پنجم نبض
قوی وبطی ومتواتر وممتلی واین ممکن الحصول نیست بنابر آنکه اگر سبب تواتر شدت حاجت بود تقدیم عظم وسرعت
آنرا لازم باشد واگر موجبش ضعف قوت بود اجتماع آن با قوی محال ست ششم نبض قوی وبطی ومتواتر وخالی
واین نیز ممکن الوجود نیست لما قلنا فی الثانی والخامس هفتم نبض قوی وبطی ومتفاوت وممتلی سببش قوت قوة وعدم
حاجت بنابر غلبه ماده بارد بود که موجب امتلا همان باشد هشتم نبض قوی وبطی ومتفاوت وخالی این مثل نوع ثانی
امکان وجود ندارد نهم نبض ضعیف وسریع ومتواتر وممتلی دهم نبض ضعیف وسریع ومتواتر وخالی

یازدهم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و ممتلی دوازدهم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و خالی و این هر چهار نوع بنابر ضدیت میان ضعیف و سریع که سرعت بی قوت نباشد محصلة الوجود نیست مگر در انجا که ضعف اندک باشد حتی که منع سرعت نکند سیزدهم نبض ضعیف و بطی و متواتر و ممتلی سببش ضعف قوت و امتلاء ماده است چهاردهم نبض ضعیف و بطی و متواتر و خالی سببش ضعف قوت و خلو شریان از روح و خون کثیر ست پانزدهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و ممتلی سببش ضعف قوت و قلت حاجت بواسطهٔ امتلاء ماده بلغمی ست شانزدهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و خالی سببش مع قلت حاجت مثل نوع چهاردهم باشد قسم سیزدهم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و صلابت و لین و امتلاء و خلا و این نیز شانزده نوع بود اول نبض قوی و سریع و صلب و ممتلی دوم نبض قوی و سریع و صلب و خالی و این هر دو نوع بنابر لزوم صغر بصلابت امکان وجود ندارند سوم نبض قوی و سریع و لین و ممتلی سببش غلبهٔ قوت و کثرت حرارت و رطوبت ست و امتلاء قلیل که سبب انضغاط رگ محدث صغر نگردد بلکه عظم را بمرتبهٔ اعتدال آن فرود آرد ورنه در صورت عدم انضغاط این نبض بدون عظم امکان وجود ندارد چهارم نبض قوی و سریع و لین و خالی وجود این بنابر تضاد بین القوی و الخالی یافته نشود پنجم نبض قوی و بطی و صلب و ممتلی ششم نبض قوی و بطی و صلب خالی و این هر دو نوع بسببی که در نوع اول و ثانی گذشت ممکن الوجود نیست هفتم نبض قوی و بطی و لین و ممتلی سببش قوت قوة و عدم حاجت و کثرت رطوبت و امتلاء ماده بود هشتم نبض قوی و بطی و لین و خالی و لا وجود له لان القوی ضد الخالی و اجتماع الضدین محال نهم نبض ضعیف و سریع و صلب و ممتلی دهم نبض ضعیف و سریع و صلب و خالی یازدهم نبض ضعیف و سریع و لین و ممتلی دوازدهم نبض ضعیف و سریع و لین و خالی و این هر چهار نوع بنابر آنکه صلابت محدث صغر ست و بسبب ضد ضعف با سرعت که بی قوت نباشد امکان وجود ندارد سیزدهم نبض ضعیف و بطی و صلب و ممتلی سببش ضعف قوت و صلابت آله بنابر امتلاء ماده یابس ست چهاردهم نبض ضعیف و بطی و صلب و خالی سببش ضعف قوت و غلبهٔ یبوست ست بواسطهٔ خلو شریان لازم تحلل مفرط و این هر دو نوع بواسطهٔ صلابت بی صغر نباشد پانزدهم نبض ضعیف و بطی و لین و ممتلی سببش ضعف قوت ست و قلت حاجت و امتلای رطوبت شانزدهم نبض ضعیف و بطی و لین و خالی سببش ضعف و قلت حاجت و وجود رطوبت و خلو شریان از روح و دم کثیر باشد و این هر دو نوع در صورت کثرت ضعف نیز خالی از صغر نباشد قسم چهاردهم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و امتلاء و خلا و این نیز متنوع بشانزده نوع ست اول نبض قوی و متواتر و صلب و ممتلی دوم نبض قوی و متواتر و صلب و خالی و این هر دو بسبب آنکه صلابت را صغر لازم است و تواتر بی سرعت دال بر ضعف ست امکان وجود ندارند سوم نبض قوی و متواتر و لین و ممتلی چهارم نبض قوی و متواتر و لین خالی و این هر دو نوع بسببی که در نوع پنجم قسم دوازدهم این فصل گذشت امکان وجود ندارند

یازدهم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و ممتلی دوازدهم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و خالی و این هر چهار نوع بنا بر ضدیت
میان ضعیف و سریع که سرعت بی قوت نباشد محصلة الوجود نیست مگر در انجا که ضعف اندک باشد حتی که منع سرعت نکند سیزدهم
نبض ضعیف و بطی و متواتر و ممتلی سببش ضعف قوت و امتلاء ماده است چهاردهم نبض ضعیف و بطی و متواتر و خالی سببش
ضعف قوت و خلو شریان از روح و خون کثیر ست پانزدهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و ممتلی سببش ضعف
قوت و قلت حاجت بواسطهٔ امتلاء ماده بلغمی ست شانزدهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و خالی سببش
مع قلت حاجت مثل نوع چهاردهم باشد قسم سیزدهم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار قوت و ضعف
و سرعت و بطو و صلابت و لین و امتلاء و خلا و این نیز شانزده نوع بود اول نبض قوی و سریع و صلب و ممتلی دوم
نبض قوی و سریع و صلب و خالی و این هر دو نوع بنا بر لزوم صغر بصلابت امکان وجود ندارند سوم نبض قوی و سریع و
لین و ممتلی سببش غلبهٔ قوت و کثرت حرارت و رطوبت سختی و امتلاء قلیل که بسبب انضغاط رگ محدث صغر نگردد
بلکه عظم را بمرتبهٔ اعتدال آن فرود آرد ورنه در صورت عدم انضغاط این نبض بدون عظم امکان وجود ندارد چهارم
نبض قوی و سریع و لین و خالی وجود این بنا بر تضاد بین القوی و الخالی یافته نشود پنجم نبض قوی و بطی و صلب و ممتلی
ششم نبض قوی و بطی و صلب خالی و این هر دو نوع بسببی که در نوع اول و ثانی مذکور گذشت ممکن الوجود نیست هفتم
نبض قوی و بطی و لین و ممتلی سببش قوت قوة و عدم حاجت و کثرت رطوبت و امتلاء ماده بود هشتم نبض قوی و بطی
و لین و خالی و لا وجود له لان القوی ضد الخالی و اجتماع الضدین محال نهم نبض ضعیف و سریع و صلب و ممتلی
دهم نبض ضعیف و سریع و صلب و خالی یازدهم نبض ضعیف و سریع و لین و ممتلی دوازدهم نبض ضعیف و سریع و لین
و خالی و این هر چهار نوع بنا بر آنکه صلابت محدث صغر ست و بسبب ضد ضعف با سرعت که بی قوت نباشد امکان وجود
ندارد سیزدهم نبض ضعیف و بطی و صلب و ممتلی سببش ضعف قوت و صلابت آله بنا بر امتلاء ماده یابس ست چهاردهم
نبض ضعیف و بطی و صلب و خالی سببش ضعف قوت و غلبهٔ یبوست ست بواسطهٔ نفوذ شریان لازم تحلیل [illegible] و این هر دو نوع
بواسطهٔ صلابت بی صغر نباشد پانزدهم نبض ضعیف و بطی و لین و ممتلی سببش ضعف قوت ست و قلت حاجت و امتلای
رطوبت شانزدهم نبض ضعیف و بطی و لین و خالی سببش ضعف و قلت حاجت و وجود رطوبت و خلو شریان از روح
و دم کثیر باشد و این هر دو نوع در صورت کثرت ضعف نیز خالی از صغر نباشد قسم چهاردهم در انواع نبض
مرکب رباعی باعتبار قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و امتلاء و خلاء و این نیز شانزده نوع ست
اول نبض قوی و متواتر و صلب و ممتلی دوم نبض قوی و متواتر و صلب و خالی و این هر دو بسبب آنکه صلابت را صغر لازم
است و تواتر بی سرعت دال بر ضعف ست امکان وجود ندارند سوم نبض قوی و متواتر و لین و ممتلی چهارم
نبض قوی و متواتر و لین خالی و این هر دو نوع بسببی که در نوع پنجم قسم دوازدهم ایضاً مفصل گذشت امکان وجود ندارد

پنجم نبض قوی و متفاوت و صلب و ممتلی ششم نبض قوی و متفاوت و صلب خالی و این هردو نیز بسببی که صلابت را صغر لازم
ست چنانچه در نوع اول و ثانی این قسم مذکور شد امکان حصول ندارند هفتم نبض قوی و متفاوت ولین و ممتلی سببش قوت
قوة و امتلای دموی ست هشتم نبض قوی و متفاوت ولین و خالی و این بنابر ضد میان قوی و خالی ممکن الحصول نیست
نهم نبض ضعیف و متواتر و صلب و ممتلی سببش ضعف قوت و صلابت آله بود بنابر امتلاء سودا دهم نبض ضعیف و
متواتر و صلب و خالی سببش ضعف قوت و غلبهٔ یبوست بواسطهٔ تحلل مفرط باشد و این هردو نوع بنابر لزوم صغر بصلابت
بی صغر نباشند یازدهم نبض ضعیف و متواتر ولین و ممتلی سببش ضعف قوت و امتلاء رطوبت ست
دوازدهم نبض ضعیف و متواتر ولین و خالی سببش ضعف قوت ست و خلو شریان از روح کثیر باشد سیزدهم نبض
ضعیف و متفاوت و صلب و ممتلی سببش مثل نوع تاسع این قسم باشد مع قلت حاجت چهاردهم نبض ضعیف و
متفاوت و صلب و خالی و سبب این مثل نوع عاشر این قسم بود مع قلت حاجت وکذا عدم امکان حصول این هردو
نوع پانزدهم نبض ضعیف و متفاوت ولین و ممتلی سبب این مثل سبب نوع یازدهم این قسم باشد مع قلت حاجت
از ان شانزدهم نبض ضعیف و متفاوت ولین و خالی سببش ضعف قوت و وجود رطوبتی و خلو رگ از روح کثیر باشد
قسم پانزدهم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت و صلابت ولین و امتلا
و خلا و اینهم شانزده نوع دارد اول نبض سریع و متواتر و صلب و ممتلی دوم نبض سریع و متواتر و صلب و خالی و این
هردو نوع بنابر لزوم صغر بصلابت امکان وجود ندارند سوم نبض سریع و متواتر ولین و ممتلی سببش کثرت حاجت ست
و امتلاء رطوبت مفرط که با نضغاط قوت مانع عظم گردد و احداث صغر نکند چهارم نبض سریع و متواتر ولین و خالی و
این نوع بسبب آنکه سرعت بی قوت نباشد و خلو شریان مقتضی ضعف ست امکان حصول ندارد پنجم نبض سریع
و متفاوت و صلب و ممتلی ششم نبض سریع و متفاوت و صلب و خالی و این هردو بسببی که در نوع اول و ثانی
گذشت ممکن الوجود نیست هفتم نبض سریع و متفاوت ولین و ممتلی و سبب این مثل نوع سوم باشد هشتم نبض سریع
و متفاوت ولین و خالی و این ممکن الحصول نیست لما قلنا فی النوع الرابع نهم نبض بطی و متواتر و صلب و ممتلی
دهم نبض بطی و متواتر و صلب و خالی یازدهم نبض بطی و متواتر ولین و ممتلی دوازدهم نبض بطی و متواتر ولین
و خالی و این هر چهار نوع بسبب آنکه تواتر که بی سرعت بود بی ضعف نباشد و نیز هردو نوع اول بنابر آنکه صلابت را صغر
لازم باشد امکان حصول ندارند سیزدهم نبض بطی و متفاوت و صلب و ممتلی چهاردهم نبض بطی و متفاوت و صلب
و خالی و این هردو نوع نیز بنابر لزوم صغر بصلابت ممکن الحصول نیست پانزدهم نبض بطی و متفاوت ولین و
ممتلی سببش قلت حاجت و لینت آله بنابر امتلاء رطوبی ست شانزدهم نبض بطی و متفاوت ولین و خالی سببش
عدم حاجت و وجود رطوبتی و خلو شریان از روح باشد و این را ضعف لازم ست

فصل چهارم دربیان اقسام نبض مرکب خماسی وآن شش قسم ست

قسم اول در انواع نبض مرکب خماسی باعتبار عظم وصغر وقوت وضعف وسرعت وبطو وتواتر وتفاوت
وصلابت ولین واین قسم سی ودو نوع باشد هجده نوع ازان محصلة الوجود اند وچهارده غیر محصلة الوجود اول نبض
عظیم وقوی وسریع ومتواتر وصلب واین بواسطه حصول ضدیت که فیما بین عظیم وصلب ست محصلة الوجود نیست دوم نبض
عظیم وقوی وسریع ومتواتر ولین سببش غلبه قوت وکثرت حرارت ورطوبت بود واین نبض از استعمال آب گرم وهوای
گرم درحمام باعتدال ظاهر میشود زیراکه استحمام معتدل قوت زیاده میکند بنابر تحلیل فضول از بدن پس قوی میشود نبض و
بهرآنکه تسخین بدن میکند نبض را سریع متواتر میگرداند ومعذلک لین میباشد بسبب کسب اعضا از رطوبت خصوصًا هرگاه
استحمام بآب شیرین باشد پس عظیم نیز حاصل شود لوجود اسبابه الثلثة اما هرگاه انسان از اعتدال زیاده درحمام مکث کند در الصورت
نبض صغر وضعف از نبض مذکور گردد وسرعت وتواتر برحال خود باقی ماند لما ذکرنا سابقًا وچون ابتدا انهضام طعام نبض عظیم
قوی سریع لین میگردد لما مر پس اگر مزاج طعام حار بود تواتر نیز حادث کند واین نبض پدید آید سوم نبض عظیم وقوی وسریع و
متفاوت وصلب این نیز غیر محصلة الوجود ست لما قلنا فی الاول چهارم نبض عظیم وقوی وسریع ومتفاوت ولین سببش قوت
قوة وکثرت حرارت والفاء حاجت لعظم وسرعت واستغنا از تواتر وکثرت رطوبت بود پنجم نبض عظیم وقوی وبطی ومتواتر وصلب
واین نیز ممکن الوجود نیست لما مر ششم نبض عظیم وقوی وبطی ومتواتر ولین سبب عظم قوت غلبه قوت وحاجت ست وسبب
بطو قلت حاجت بنابر اتمام او بعظم وسبب تواتر ضعف ست چه تواتر کی سرعت باشد اگر کثرت حاجت نباشد وچون میان قوت
وضعف تخالف ظاهرست پس وجود این نبض نیز ممکن نباشد هفتم نبض عظیم وقوی وبطی ومتفاوت وصلب واین بضدیت
بین العظم والصلابت غیر ممکن الوجود ست هشتم نبض عظیم وقوی وبطی ومتفاوت ولین سبب عظیم وقوی کثرت حرارت وغلبه
قوت ست وسبب بطی ومتفاوت الفاء حاجت لعظم واستغنا از سرعت وتواتر ست پس حرارت درین نبض نسبت
نوع دوم کمتر باشد لالفاء حاجة بالعظم واین نبض درحالت سردیافته میشود لما قلنا فی النوع الرابع من القسم الخامس
من المرکبات الثلاثی وچون نبض بعد انهضام طعام عظیم قوی سریع لین میگردد لما ذکرنا پس اگر مزاج طعام بارد بود
بطو وتفاوت عوض سرعت حادث کند واین نبض پدید آید نهم نبض عظیم وضعیف وسریع ومتواتر وصلب دهم نبض عظیم
وضعیف وسریع ومتواتر ولین یازدهم نبض عظیم وضعیف وسریع ومتفاوت وصلب دوازدهم نبض عظیم وضعیف وسریع
ومتفاوت ولین واین هرچهار نوع بنابر تخالف میان عظم وصلابت ومابین ضعف وسرعت امکان حصول ندارد سیزدهم
نبض عظیم وضعیف وبطی ومتواتر وصلب واین نیز بسبب ضد عظم وصلابت ممکن الحصول نیست چهاردهم نبض عظیم وضعیف
وبطی ومتواتر ولین سببش کثرت حرارت وضعف قوت وغلبه رطوبت ست پانزدهم نبض عظیم وضعیف وبطی ومتفاوت
وصلب واینهم بنابر ضد صلابت باعظم امکان حصول ندارد شانزدهم نبض عظیم وضعیف وبطی ومتفاوت ولین

سببش کثرت حرارت چندانکه بعظم کفایت کند وضعف قوت نه چندانکه مانع عظم باشد واستغنا از سرعت وتواتر وزیادتی رطوبت
است واین نبض در مرض نسیان وسبات میباشد ومختلف باختلاف موجی بود زیرا که این امراض از مادهٔ بلغمی رطب که در
دماغ متولد شود ویا از عضو دیگر دران بیاید حادث میگردند ودماغ نیز عضو رطب ست پس بدین سبب نبض لین بود وچون
بلغم درین امراض متعفن شود پس حمی ضعیف حادث گردد وجرم شریان منع نمیشود از انبساط جید پس نبض عظیم شود وبهر آنکه
رطوبت غالب بود نبض ضعیف گردد وبسبب ضعف قوت مع رطوبت مختلف باختلاف موجی باشد وبنا بر آنکه مزاج ماده بارد ست
وبدان سبب حاجت زائد نبود نبض بطی متفاوت گردد هفتدهم نبض صغیر وقوی وسریع ومتواتر وصلب سبب این صلابت
آله وغلبهٔ قوت وکثرت حرارت ست واین نبض در سرسام حار که از ورم اغشیهٔ دماغ بود حادث میشود مع اختلاف منقطع وتخیل
جاس برای او بطوریکه نبض از جای خود منتقل میگردد واما صغر او بسبب صلابت بود که منع میکند از انبساط وقوت او بهر آنست
که قوت درین علت قوی میباشد ولهذا علیل در بعض اوقات چنان دیده میشود که مجهد ونعرهٔ شدید میزند وسرعت نبض درین
مرض در بعض اوقات چنان عارض شود که انبساط اسرع از انقباض ست ودر بعض اوقات انقباض سریع تر از انبساط
بود واین بهر آنست که چون این علت را تپ لازم ست وآن بسبب عفونت خلط محدث ورم میباشد پس هرگاه بسبب
حرارت ورم حرارت بیشتر بود دران صورت انبساط سریع تر باشد بنا بر شدت حاجت بدخول هوای که از انبساط
برای تبرید شدت حرارت قلب حاصل میشود وانقباض بطی باشد تا که مکث هوای بارد در قلب بیشتر بود وهرگاه خلط
عفن اکثر بود در ان حالت انقباض سریع تر وانبساط بطی تر باشد واین بنا بر شدت حاجت بدفع فضول واخراج
او میباشد که از انقباض حاصل میشود واما تواتر او بنا بر شدت حاجت بسوی ترویح بود بسبب مزاج حار واما صلابت
او بنا بر شدت تمدد حادث از ورم میباشد چه ورم در عضو عصبی ست واما اختلاف او که منقطع باشد بنا بر امتناع شریان از
انبساط جید بسبب صلابت وتمدد وبسبب شدت قوت که بسط میدهد بعض اجزای شریان را وعاجز میشود از بعض ومیباشد
وازین جهت گمان میکند جاس که نبض منتقل میگردد از موضع خود یکبار بسوی فوق وبار دیگر بطرف اسفل وهرگاه این مرض
از مادهٔ صفراوی بود نبض مذکور مرتعد باشد بهر آنکه در اورام اعضای عصبیه از شدت تمدد وصلابت عارض میشود نبض را
حالتی که برای وتر قوس هنگام گذاشتن از شست ارتعاد عارض میگردد لاسیما هرگاه که ماده یابس المزاج باشد پس او
زیاده میکند صلابت شریان وگاهی درین علت بسبیل ندرت نبض عظیم باشد واین وقتی بود که ورم اندک باشد پس غشا
متمدد نگردد وتمدید کثیر یا ورم از مادهٔ بلغمی افتد وبدان سبب شریان اقل صلابت بود وپس مطاوعت قوت کند در انبساط
وبدانکه نبض اصحاب وسواس سوداوی نیز همچنین باشد در اکثر امر قند بر وتند کر هجدهم نبض صغیر وقوی وسریع ومتواتر و
لین واین بسبب عدم اسباب صغر غیر محصلة الوجود ست کما لا یخفی نوزدهم نبض صغیر وقوی وسریع ومتفاوت وصلب و
سبب این نبض مثل نوع هفتدهم این قسم باشد بستم نبض صغیر وقوی وسریع ومتفاوت ولین واین نیز محصلة الوجود نیست

لما مر فی الثامن عشر بست و یکم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و صلب سبب صغیر صلابت آله است باعث قوی غلبهٔ قوت موجب
بطی قلت حاجت بود و متواتر بنا بر استیفای حاجتی ست که از عظم و سرعت فوت شده و صلابت بواسطهٔ یبس باشد
بست و دوم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و لین و این نبض غیر محصلة الوجود ست لعدم اسباب الصغیر و وجود
اسباب العظیم بست و سوم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و صلب و سببش صلابت آله و غلبهٔ قوت و قلت حاجت
است و این نبض در مرض جمود میباشد بنا بر برودت و یبس مادهٔ بارد یابس و عدم ضعف قوت بست و چهارم نبض صغیر
و قوی و بطی و متفاوت و لین سببش قلت حاجت و غلبهٔ قوت و رطوبت بود بست و پنجم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر
و صلب سبب صغر ضعف و صلابت ست و موجب سرعت و تواتر شدت حاجت و این نبض در صورتی امکان حصول دارد
که ضعف چندان نبود که مانع سرعت باشد چنانچه گویند که این نبض در اورام مرتبهٔ صلبیه یافته میشود پس اگر در ازی
مدت فزونتر گردد سرعت زائل گردد و نملی شود بسقوط القوة و ایضاً نبض مذکور در قسم اول از اقسام ثلاثهٔ ذبول میباشد
که آن حادث میشود بسبب ورم حار صدر و حرارت آن بنا بر مجاورت متادی میگردد بقلب پس نشف میشود رطوبت او
و رطوبت شرائین حتی که خشک میگردد با آن اعضای صلبیه بالجمله صغر نبض در مرض مذکور بنا بر ضعف قوت از جودت بسط
شریان میباشد و ضعف و سبب آنست که قوت در مرض مسطور از طول زمانیکه درمیان ابتدای ورم و وصول حرارت بقلب
است ضعیف میگردد و اما سرعت و تواتر او بنا بر حرارت قلب بود و صلابت او بسبب یبس میباشد که آن عام بجمیع بدن
بوده است و در قسم دوم ذبول که آن حادث میشود بسبب غشی که تابع حمی حاده بود و طبیب از اضطرار شراب بنا بر دفع آن
سید بپس آن ایل میشود غشی و کسب میکند قلب یبوست و ساری میشود آن یبس بسائر اعضای اصلی نیز نبض مثل نبض قسم اول
میباشد الا سرعت و تواتر قلیل تر از آن میباشد زیراکه یبس درین قسم غالب تر از حرارت بود چه گاهی زائل میشود حرارت
درین صنف و باقی می ماند یبس و نبض قسم سوم ذبول در نوع سی و یکم این قسم خواهد آمد بست و ششم نبض صغیر و ضعیف و
سریع و متواتر و لین سبب صغر ضعف قوت ست و باعث سرعت و تواتر شدت حاجت و موجب لین کثرت رطوبت بود و این
نیز بصورت ضعف قلیل غیر مانع سرعت ممکن الحصول ست بست و هفتم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب
سبب صغر ضعف و صلابت ست و موجب سرعت شدت حاجت و باعث تفاوت اکتفای حاجت بسرعت و استغنا
از تواتر بست و هشتم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و لین سبب صغر ضعف ست و سبب سرعت و تفاوت همانست
که در نوع بالا گذشت و سبب لین لینت آله است اما سبب اجتماع سرعت با ضعف درین دو قسم برای حصول وجود
نبض نیز همانست که بالا گذشت بست و نهم نبض صغیر و ضعیف و بطی و متواتر و صلب سبب صغر و ضعف ضعف قوت
و صلابت آله بود و سبب بطو ضعف و قلت حاجت طبعی و سبب تواتر کثرت حاجت عارضی بواسطهٔ صغر و بطو باشد
و این نبض در سوء مزاج بارد قلب بعد عروض ضعف شدید یافته میشود زیراکه قوت بسیار ضعیف امکان تحریک مقدار کافی

وسرعت هم ندارد و پس مضطرب میشود بسوی تدارک آن بتواتر سی ام نبض صغیر وضعیف وبطی ومتواتر ولین سبب این سوای
صلابت همانست که در نوع بالا گذشت سی ویکم نبض صغیر وضعیف وبطی ومتفاوت وصلب سبب صغیر وضعیف وبطی
ضعف وصلابت ست باعث بطی ومتفاوت قلت حاجت یا سقوط قوت مشرف بهلاکت واین نبض از استحمام آب سرد
هنگامیکه سردی او لقعر بدن غوص کند نیز پدید آید بسبب غلبه سرد محدث ضعف قوت و قلت حاجت و صلابت آله و ریاضت
که از اعتدال زیاده شود نیز نبض مذکور حادث کند بهر آنکه انسان هرگاه افراط کند در ریاضت و متعب شود تعب شدید
ضعیف میگردد قوت او و بدان سبب ضعیف میشود نبض او و تحلل ونقصان می پذیرد حرارت غریزیه پس بطی میگردد نبض و تفاوت
او بنا بر قلت حرارت ست وصلابت آن بواسطه تحلل رطوبت و صغر بسبب وجود اسباب ثلاثه او ست و ایضاً در سوء مزاج بارد قابض
یافته میشود بنا بر ضعف قوت و قلت حاجت و اجتماع اجزای شریان زیر دست آله با وجود ضعف قوت غیر مطاوع باشد و تا زمانیکه
قوت باقی ماند نبض همچنین باشد و هرگاه ضعف شدید عارض گردد در آن وقت تفاوت بتواتر مبدل شود لما قلنا فی
النوع التاسع والعشرین من هذا القسم و در حمی ورم بارد فم معده و حمی ربع نیز یافته میشود بنا بر قلت حاجت بترویح
بسبب برد و بلغم یا سودا و بنا بر ضعف قوت از تعظیم بسبب ثقل ماده و غلظ و کثافت و ضغط آن رگ را و بنا بر صلابت آله
بسبب امتلای یبس سودا و بدانکه ذبول که آن جفاف و یبس اعضاست سه قسم میباشد و دو قسم آن در نوع بست و پنجم
این قسم خماسی مسطور شد و قسم سوم آنست که حادث شود از سوء مزاج حار یابس که غالب شود بر بدن و بدان سبب
طبیب آب سرد یا بعض فواکه بارد بمریض بدهد پس بهمین حال خود باقی ماند و حرارت بسوی برودت منتقل گردد و بدان سبب
رطوبت بدن خشک شود و بدن مانند ابدان مشایخ گردد و از این جهت این قسم ذبول مسمی بدق الشیخوخت میگردد بالجمله
نبض این قسم در صغر و ضعف و صلابت مثل قسم اول ذبول باشد لیکن عوض سرعت و تواتر بطی و متفاوت بود زیرا که درین
قسم حرارت نیست بلکه برد و یبس ست پس این نوع سی ویکم نبض درین قسم ذبول پیدا آید سی و دوم نبض صغیر
وضعیف و بطی و متفاوت و لین و سبب این سوای صلابت همانست که در نوع ماقبل گفته شد بالجمله این نبض از
غایت سقوط قوت باشد **قسم دوم در انواع نبض مرکب خماسی** باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت
و بطوء و تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و این نیز سی و دو نوع ست اول نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و ممتلی سببش قوت
قوة و شدت حاجت و امتلای شریان از روح و خون ست و این نبض در حمی سونوخس یافته میشود بوجود اسباب
المذکورة دوم نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و خالی و این ممکن الحصول نیست لاستحالة اجتماع القوی مع الخالی
سوم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و ممتلی سببش مثل سبب نوع اول ست مگر شدت حاجت چندان باشد که
نوبت بتواتر نرسد چهارم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و خالی و این ممکن الحصول نیست لما قلنا فی الثانی پنجم
نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و ممتلی و این نیز ممکن الوجود نیست چه اجتماع بطی با تواتر دال بر ضعف قوت ست

و آن ضد قویست ششم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و خالی و اینهم سببی که بالا گذشت و نیز بنا بر ضد قوی با خالی امکان حصول ندارد هفتم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و ممتلی سببش قوت قوة و کثرت حاجت چندانکه بعظم تمام شود و بسرعت و تواتر نکشد و امتلای رگ از خونست هشتم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و خالی و این نوع امکان وجود ندارد لما قلنا فی الثانی نهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و ممتلی دهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و خالی یازدهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و ممتلی دوازدهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و خالی و این هر چهار نوع بنا بر ضدیت ضعیف و سریع امکان وجود ندارد سیزدهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و ممتلی چهاردهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و خالی پانزدهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و ممتلی شانزدهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و خالی هر چند که اجتماع عظیم با ضعیف خارج از امکان نیست لیکن در حالت کثرت ضعف که آن موجب صغر ست و درین چهار نوع ضعف کثیر متحقق ست پس از نیجهت این هر چهار را امکان حصول ندارند هفدهم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و ممتلی سببش انضغاط رگ ست بنا بر امتلای ماده و غلبهٔ قوت و کثرت حاجت هژدهم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و خالی و این بواسطهٔ تحقق ضد میان قوی و خالی ممکن الحصول نیست نوزدهم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و ممتلی سببش انضغاط رگ از امتلای کثیر و غلبهٔ قوت و کثرت حرارت چندانکه بسرعت کفایت کند بستم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و خالی و این بواسطهٔ ضد میان قوی و خالی امکان وجود ندارد بست و یکم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و ممتلی و این نیز ممکن الحصول نیست بنا بر آنکه اجتماع متواتر با بطی دال بر شدت حاجت ست پس اجتماع آن با قوی محال ست و دوم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و خالی و این نیز بسبب آنکه گویا دو هم بنا بر ضدیت میان قوی و خالی یافت نشود بست و سوم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و ممتلی سببش قلت حاجت و قوت قوة و امتلای رگ از ماده بارد ست بست و چهارم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و خالی و این نیز ممکن الحصول نیست بسببی که در نوع بست و دوم گذشت بست و پنجم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و ممتلی بست و ششم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و خالی بست و هفتم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و ممتلی بست و هشتم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و خالی و این هر چهار نوع بسبب ضد ضعف با سرعت محال الوجود نیست مگر در وقت امتلای بشرط قلت ضعف که مانع سرعت نباشد بست و نهم نبض صغیر و ضعیف و بطی و متواتر و ممتلی سببش ضعف قوت و امتلای کثیر قوت ست سی ام نبض صغیر و ضعیف و بطی و متواتر و خالی سببش ضعف قوت و خلو شریان از روح و خون ست سی و یکم نبض صغیر و ضعیف و بطی و متفاوت و ممتلی سببش ضعف قوت و عدم حاجت و امتلای ماده بارد ست سی و دوم نبض صغیر و ضعیف و بطی و متفاوت و خالی سببش ضعف قوت و عدم حاجت و خلو شریان از روح و خون ست و این نبض در عشق و اوجاع شدید و ریاضت مفرط و تحلیل یافته شود بسبب قلة الروح و برد المزاج لا بتحلل حرارة الغریزیة و کسیکه بخواب رود و در حالت خلو معده و عروق از غذا نبض او همچنین باشد بسبب میل المزاج الی البرد

لتحلل القوة وقلة الغذاء **قسم سوم در انواع نبض مرکب خماسی** باعتبار عظم وصغر وقوت وضعف وسرعت
وبطو وصلابت ولین وامتلا وخلا واین هم بر سی و دو نوع باشد **اول** نبض عظیم وقوی وسریع وصلب وممتلی **دوم**
نبض عظیم وقوی وسریع وصلب خالی واین هر دو بنا بر ضدیت عظم وصلابت امکان وجود ندارند **سوم** نبض عظیم وقوی وسریع
ولین وممتلی سببش قوت قوة وکثرت حاجت که بسرعت اکتفا کند ووجود رطوبت وامتلاے دم وروح باشد واین نبض
درحمی مطبقه دموی میباشد لاجل الاسباب المذکورة **چهارم** نبض عظیم وقوی وسریع ولین وخالی واین بسبب ضد قوی و
خالی محصلة الوجود نیست **پنجم** نبض عظیم وقوی وبطی وصلب وممتلی **ششم** نبض عظیم وقوی وبطی وصلب وخالی و
این هر دو بسببی که در نوع اول وثانی گذشت ممتنع الوجود ست **هفتم** نبض عظیم وقوی وبطی ولین وممتلی سببش کثرت حاجت
که بعظم تمام شود وقوت قوة وزیادتی رطوبت وامتلای شریان از روح وخون ست **هشتم** نبض عظیم وقوی وبطی ولین
وخالی واین ممکن الوجود نیست لما قلنا فی الرابع **نهم** نبض عظیم وضعیف وسریع وصلب ممتلی **دهم** نبض عظیم وضعیف وسریع
وصلب وخالی واین هر دو بنا بر وقوع ضد میان عظم وصلابت وضعف وسرعت امکان وجود ندارند **یازدهم** نبض عظیم
وضعیف وسریع ولین وممتلی **دوازدهم** نبض عظیم وضعیف وسریع ولین وخالی **سیزدهم** نبض عظیم وضعیف وبطی وصلب
وممتلی **چهاردهم** نبض عظیم وضعیف وبطی وصلب وخالی واین هر چهار بسببی که بالا گذشت نیز امکان حصول ندارند
پانزدهم نبض عظیم وضعیف وبطی ولین وممتلی سببش کثرت حاجت که بعظم تمام شود وضعف وامتلای ماده رطب ست
شانزدهم نبض عظیم وضعیف وبطی ولین وخالی سبب این نوع کثرت حاجت که بعظم کفایت کند وضعف ورطوبت وقلت
خون وروح ست **هفتدهم** نبض صغیر وقوی وسریع وصلب وممتلی سببش کثرت ماده حار یابس ست که بنا بر کثرت خود
محدث امتلاے رگ گردد وبواسطه حرارت موجب سرعت شود وبجهت یبوست صلابت وصغر پیدا کند **هجدهم** نبض
صغیر وقوی وسریع وصلب خالی واین نوع بنا بر آنکه خالی مقتضی ضعف ست وآن با قوت جمع نشود امکان وجود ندارد۔
نوزدهم نبض صغیر وقوی وسریع ولین وممتلی سببش انضغاط رگ از ماده ممتلی وغلبه قوت وحرارت ورطوبت امتلاے
خون ست **بستم** نبض صغیر وقوی وسریع ولین وخالی واین نوع بواسطه ضدیت اسباب قوی وخالی غیر محصلة الوجود ست
بست ویکم نبض صغیر وقوی وبطی وصلب وممتلی سببش امتلای ماده بارد ست که یبس یابد وبجهد آن موجب صلابت و
صغر وبرد آن باعث بطو گردد ووجود قوت بنا بر ابتداے مرض **بست ودوم** نبض صغیر وقوی وبطی وصلب خالی
واین نوع غیر ممکن الوجود ست بسببی که در نوع بستم گذشت **بست وسوم** نبض صغیر وقوی وبطی ولین وخالی واین بسبب
قلت حاجت وقوت قوة وامتلاے ماده رطوبی ست **بست وچهارم** نبض صغیر وقوی وبطی ولین وخالی واین بسبب
ضد قوی وخالی ممکن نیست **بست وپنجم** نبض صغیر وضعیف وسریع وصلب ممتلی **بست وششم** نبض صغیر وضعیف
وسریع وصلب خالی **بست وهفتم** نبض صغیر وضعیف وسریع ولین وممتلی **بست وهشتم** نبض صغیر وضعیف وسریع ولین وخالی

واین ہرچہار نوع بنابر ضد ضعف با قوت کہ موجب سرعت ست امکان حصول ندارند بیست و نہم نبض صغیر و ضعیف و بطی
و صلب و ممتلی سببش ضعف قوت و صلابت آلہ و قلت حاجت بنابر امتلای مادہ بارد ست سی ام نبض صغیر و ضعیف
و بطی و صلب و خالی سببش ضعف قوت و قلت حاجت و صلابت آلہ و خلو شریان از روح و خون ست بواسطہ تحلل مفرط
سی و یکم نبض صغیر و ضعیف و بطی و لین و ممتلی سببش ضعف قوت و قلت حاجت و لین آلہ بنابر امتلای رطوبت کثیر
سی و دوم نبض صغیر و ضعیف و بطی و لین و خالی سببش ضعف قوت و قلت حاجت و وجود رطوبت و خلو رگ از روح
و خون کثیر ست **قسم چہارم در انواع نبض مرکب خماسی** باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت
و صلابت و لین و امتلا و خلا و این قسم نیز منقسم بسی و دو نوع ست اول نبض عظیم و قوی و متواتر و صلب و ممتلی دوم
نبض عظیم و قوی و متواتر و صلب و خالی و این ہر دو بنابر ضدیت عظیم و صلب و قوی و خالی امکان حصول ندارند سوم
نبض عظیم و قوی و متواتر و لین و ممتلی چہارم نبض عظیم و قوی و متواتر و لین و خالی و این ہر دو نوع نیز امکان وجود ندارند
چہ تواتری کہ مع قوت باشد بدون سرعت ممکن نیست پنجم نبض عظیم و قوی و متفاوت و صلب و ممتلی ششم نبض عظیم
و قوی و متفاوت و صلب و خالی و این ہر دو بسببی کہ در اول و ثانی گذشت غیر محصلۃ الوجود اند ہفتم نبض عظیم و قوی و
متفاوت و لین و ممتلی سببش کثرت حاجت چندانکہ بسرعت و تواتر نکشد و قوت و غلبہ رطوبت و امتلاے دموی ست ہشتم
نبض عظیم و قوی و متفاوت و لین و خالی و این بنابر ضدیت قوی و خالی ممکن الحصول نیست نہم نبض عظیم و ضعیف و
متواتر و صلب و ممتلی دہم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و صلب و خالی و این ہر دو بسببی کہ در نوع اول و ثانی گذشت نیز
امکان حصول ندارند یازدہم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و لین و ممتلی سببش کثرت حرارت و ضعف قوت و امتلاے
رطوبی ست دوازدہم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و لین و خالی سببش کثرت حرارت و ضعف و غلبہ رطوبت و قلت روح باشد
سیزدہم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و صلب و ممتلی چہاردہم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و صلب و خالی و این ہر دو بسبب
ضد عظم و صلابت ممکن الحصول نیست پانزدہم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و لین و ممتلی سببش کثرت حرارت کہ بعظم تقاضا
کند و ضعف قوت و امتلای مادہ رطوبی ست شانزدہم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و لین و خالی سببش کثرت حرارت
کہ بعظم تمام شود و ضعف قوت و ایفاے حاجت بعظم و استغنا از سرعت و تواتر و غلبہ رطوبت و کمی خون و روح ست ۔
ہفدہم نبض صغیر و قوی و متواتر و صلب و ممتلی ہجدہم نبض صغیر و قوی و متواتر و صلب و خالی و این ہر دو بنابر وجود ضدین
قوی و خالی و نیز بسببی کہ در نوع آیندہ می آید ممتنع الوجود ست نوزدہم نبض صغیر و قوی و متواتر و لین و ممتلی بستم
نبض صغیر و قوی و متواتر و لین و خالی و درین ہر دو نوع اگر سبب تواتر ضعف قوت ست اجتماع او با قوی غیر ممکن و اگر
سببش کثرت حاجت بود بدون تقدم سرعت بران امکان ندارد بست و یکم نبض صغیر و قوی و متفاوت و صلب و
ممتلی سببش صلابت آلہ و غلبہ قوت و امتلاے مادہ بارد ست بست و دوم نبض صغیر و قوی و متفاوت و صلب

وخالی و این نوع بسببی که در نوع ہشتم گذشت امکان حصول ندارد **بست و سوم** نبض صغیر و قوی و متفاوت و لین و ممتلی سببش
انضغاط رگ و قوت قوۃ و عدم حاجت و کثرت امتلای رطوبی ست **بست و چہارم** نبض صغیر و قوی و متفاوت و لین و خالی
و این محصلۃ الوجود نیست لما قلنا فی الثامن **بست و پنجم** نبض صغیر و ضعیف و متواتر و صلب و ممتلی سببش ضعف قوت و صلابت آلہ
بواسطہ امتلای مواد یابس ست **بست و ششم** نبض صغیر و ضعیف و متواتر و صلب و خالی سببش ضعف قوت و صلابت
آلہ و خلو آن بنا بر تحلل مفرط بود **بست و ہفتم** نبض صغیر و ضعیف و متواتر و لین و ممتلی سببش ضعف قوت و کثرت امتلای
رطوبی ست **بست و ہشتم** نبض صغیر و ضعیف و متواتر و لین و خالی سببش ضعف قوت و وجود رطوبت و خلو شریان از
روح و خون کثیر ست **بست و نہم** نبض صغیر و ضعیف و متفاوت و صلب و ممتلی سببش ضعف قوت و عدم حاجت و صلابت
آلہ بواسطہ برد مجمد یا یبوست مواد ممتلی ست **سی ام** نبض صغیر و ضعیف و متفاوت و صلب و خالی سببش ضعف قوت عدم حاجت
و صلابت آلہ و خلو آن بنا بر کثرت تحلل ست **سی و یکم** نبض صغیر و ضعیف و متفاوت و لین و خالی سببش ضعف قوت و قلت حاجت
و امتلای رطوبت ست **سی و دوم** نبض صغیر و ضعیف و متفاوت و لین و خالی سببش ضعف قوت و قلت حاجت و وجود
رطوبتی و خلو رگ از خون و روح کثیر باشد **قسم پنجم در انواع نبض مرکب خماسی** باعتبار عظم و صغر و سرعت
و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و امتلا و خلا و این نیز سی و دو نوع ست **اول** نبض عظیم و سریع و متواتر و صلب
و ممتلی **دوم** نبض عظیم و سریع و متواتر و صلب و خالی و این ہر دو بسبب ضد عظم و صلابت غیر محصلۃ الوجود اند **سوم** نبض عظیم و سریع
و متواتر و لین و ممتلی سببش شدت حاجت و لین آلہ بنا بر امتلای رگ از خون بود **چہارم** نبض عظیم و سریع و متواتر و لین و خالی
و این بنا بر ضد سریع و خالی ممکن الوجود نیست کما مر **پنجم** نبض عظیم و سریع و متفاوت و صلب و ممتلی **ششم** نبض عظیم و سریع و متفاوت
و صلب و خالی و این ہر دو نوع امکان حصول ندارند لما قلنا فی الثانی **ہفتم** نبض عظیم و سریع و متفاوت و لین و ممتلی سببش کثرت
حاجت چنانکہ بتواتر نرسد و وجود رطوبت و امتلای شریان از روح و خون ست **ہشتم** نبض عظیم و سریع و متفاوت و لین و خالی
و این غیر ممکن الحصول ست لما قلنا فی الرابع **نہم** نبض عظیم و بطی و متواتر و صلب و ممتلی **دہم** نبض عظیم و بطی و متواتر و صلب و
خالی و این ہر دو بسببی کہ در نوع ثانی گذشت امکان وجود ندارند **یازدہم** نبض عظیم و بطی و متواتر و لین و ممتلی سببش کثرت
حرارت و ضعف قوت و غلبہ رطوبت و امتلای مواد حار ست **دوازدہم** نبض عظیم و بطی و متواتر و لین و خالی سببش سوای
امتلا مثل سبب نبض سابق ست و عوض امتلا درینجا قلت خون و روح باشد **سیزدہم** نبض عظیم و بطی و متفاوت و صلب و ممتلی
چہاردہم نبض عظیم و بطی و متفاوت و صلب و خالی و این ہر دو نوع بسبب ضد عظیم با صلب امکان حصول ندارند **پانزدہم**
نبض عظیم و بطی و متفاوت و لین و ممتلی سببش کثرت حاجت کہ بعظم تمام شود و وجود رطوبت و امتلای آنست **شانزدہم**
نبض عظیم و بطی و متفاوت و لین و خالی سببش سوای امتلا ہمانست کہ بالا گذشت **ہفتدہم** نبض صغیر و سریع و متواتر و صلب
و ممتلی سببش انضغاط و کثرت یبوست محدث صغر و صلابت ست و غلبہ حرارت موجب سرعت و تواتر و امتلای صفراست

ولهذا این نبض در امتلاء صفراوی میباشد و معذلک اختلاف دران بیشتر بود لکثرة حرکة المرة الصفراء در حمیات سوداوی
نیز با کثرت صلابت آید و مع اختلاف از ثقل ماده **هجدهم** نبض صغیر و سریع و متواتر و صلب و خالی سببش تحلل مفرط محدث یبس ست
که بواسطهٔ آن صغر و صلابت و خلو شریان پدید آید و کثرت حرارت احداث سرعت و تواتر نماید **نوزدهم** نبض صغیر و سریع و متواتر
ولین و ممتلی سببش انضغاط رگ از مواد و کثرت حرارت و رطوبت و امتلای دم کثیر ست **بستم** نبض صغیر و سریع و متواتر ولین خالی
واین نوع بسبب انتفاء اسباب صغیر یعنی عدم حاجت و ضعف قوت و صلابت آله و انضغاط از امتلاء ماده بنا بر وجود سرعت
که بدون حاجت و قوت نباشد و وجود لینت مانع صلابت و خلو که ضد امتلاست امکان وجود ندارد **بست و یکم** نبض
صغیر و سریع و متفاوت و صلب و ممتلی سببش صلابت ست و حرارت که مودی بتواتر نگردد و امتلاء ماده پس **بست و دوم**
نبض صغیر و سریع و متفاوت و صلب و خالی واین بنا بر آنکه سرعت بی قوت نباشد و خلو را ضعف لازم امکان حصول ندارد
بست و سوم نبض صغیر و سریع و متفاوت ولین و ممتلی سببش انضغاط رگ و کثرت حرارت چندانکه بسرعت اکتفا کند و امتلاء
مادهٔ رطوبی ست **بست و چهارم** نبض صغیر و سریع و متفاوت ولین و خالی واین نوع بنا بر وقوع ضد در سبب سرعت و خلو غیر
محصلة الوجود ست **بست و پنجم** نبض صغیر و بطی و متواتر و صلب و ممتلی **بست و ششم** نبض صغیر و بطی و متواتر و صلب
و خالی واین هر دو نوع نیز امکان حصول ندارند چه تواتر که بسبب کثرت حاجت بود تقدم سرعت او را لازم ست و آنچه بسبب
ضعف بود او را و نیز لبطو که با تواتر بود آنرا وجود نبض ضعیف واجب **بست و هفتم** نبض صغیر و بطی و متواتر ولین و ممتلی
بست و هشتم نبض صغیر و بطی و متواتر ولین و خالی تواتر و بطوی این هر دو نوع نیز مقتضی نبض ضعیف ست فلا وجود لهما
بست و نهم نبض صغیر و بطی و متفاوت و صلب و ممتلی سببش امتلاء ماده سوداست که بنا به یبس خود موجب صلابت باعث
صغر گردد و بواسطهٔ برد خود محدث بطو و تفاوت شود و همچنین باشد نبض در حالت امتلاء مرهٔ سودا مع کثرت اختلاف بسبب
یبوست و ثقل ماده **سی ام** نبض صغیر و بطی و متفاوت و صلب و خالی و چون خلو شریان موجب ضعف ست درین صورت
وجود این نوع بدون نبض ضعیف ممکن نبود **سی و یکم** نبض صغیر و بطی و متفاوت ولین و ممتلی سببش عدم حاجت و کثرت
امتلای رطوبت ست ولهذا این نبض در امتلای مادهٔ بلغمی یافته میشود مع اندک اختلاف بسبب انضغاط قوت از ماده و
ثقل آن **سی و دوم** نبض صغیر و بطی و متفاوت ولین و خالی واین نوع بی ضعف قوت نبود لخلو الشریان عن الدم
والدم **قسم ششم در انواع نبض مرکب خماسی** باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت
ولین و امتلاء و خلا واین قسم نیز منقسم بسی و دو نوع ست **اول** نبض قوی و سریع و متواتر و صلب و ممتلی **دوم** نبض قوی و
سریع و متواتر و صلب و خالی واین هر دو محصلة الوجود نیست لان الصلابة یوجب الصغر وهو لا یوجد فی هذا
سوم نبض قوی و سریع و متواتر ولین و ممتلی واین نوع بی تخلط امکان ندارد لوجود اسبابه الثلاثة مگر آنکه امتلاء ماده چندان
بود که عظم را با عتدالش فرود آرد و محدث صغر نگردد **چهارم** نبض قوی و سریع و متواتر ولین و خالی واین بسبب ضد

میان قوی وخالی نیز ممکن الحصول نیست پنجم نبض قوی وسریع ومتفاوت وصلب وممتلی ششم نبض قوی وسریع ومتفاوت وصلب
وخالی واین هردو بسببی که در نوع اول وثانی گذشت امکان وجود ندارند هفتم نبض قوی وسریع ومتفاوت ولین وممتلی
هشتم نبض قوی وسریع ومتفاوت ولین وخالی وحال این هردو همانست که در نوع سوم وچهارم گذشت نهم نبض
قوی وبطی ومتواتر وصلب وممتلی دهم نبض قوی وبطی ومتواتر وصلب خالی واین هردو نوع بسببی که در نوع اول وثانی گذشت
غیر ممکن الوجود اند یازدهم نبض قوی وبطی ومتواتر ولین وممتلی دوازدهم نبض قوی وبطی ومتواتر ولین وخالی واین
هردو حاصل نمیشود بنابر آنکه تواتر که بسبب کثرت حاجت بود او را اقدام سرعت لازم ست وآنکه سببش ضعف قوت بود و
نیز خلو شریان از روح وخون در نوع ثانی که موجب ضعف ست اجتماع آنها با نبض قوی بسبب ضدیت قوی وضعیف
محال ست سیزدهم نبض قوی وبطی ومتفاوت وصلب وممتلی چهاردهم نبض قوی وبطی ومتفاوت وصلب وخالی و
این هردو غیر محصلة الوجود اند لما قلنا فی الاول والثانی پانزدهم نبض قوی وبطی ومتفاوت ولین وممتلی سببش قوت قوة
وعدم حاجت وغلبه رطوبت وامتلای شریان از ماده رطب باشد شانزدهم نبض قوی وبطی ومتفاوت ولین وخالی
واین بسبب ضد میان قوی وخالی ممکن الوجود نیست هفدهم نبض ضعیف وسریع ومتواتر وصلب وممتلی هجدهم
نبض ضعیف وسریع ومتواتر وصلب خالی نوزدهم نبض ضعیف وسریع ومتواتر ولین وممتلی بستم نبض ضعیف وسریع ومتواتر
ولین وخالی نیست ویکم نبض ضعیف وسریع ومتفاوت وصلب وممتلی نیست ودوم نبض ضعیف وسریع ومتفاوت وصلب
وخالی نیست وسوم نبض ضعیف وسریع ومتفاوت ولین وممتلی بست وچهارم نبض ضعیف وسریع ومتفاوت و
لین وخالی واین هشت نوع بنابر ضد میان ضعیف وسریع که بی قوت نباشد امکان حصول ندارند بست وپنجم
نبض ضعیف وبطی ومتواتر وصلب وممتلی سببش ضعف قوت ویبوست ماده یا برد مجمد وامتلای مواد سودا ست بست
وششم نبض ضعیف وبطی ومتواتر وصلب وخالی سببش ضعف قوت وغلبه یبوست بسبب تحلل مفرط وخلو شریان از خون
وروح ست واین هردو بنابر وجود صلابت بی صغر نباشند بست وهفتم نبض ضعیف وبطی ومتواتر ولین وممتلی سببش
ضعف قوت وامتلای ماده رطوبی ست بست وهشتم نبض ضعیف وبطی ومتواتر ولین وخالی سببش ضعف قوت ووجود
رطوبت وخلو شریان از روح وخون کثیر ست بست ونهم نبض ضعیف وبطی ومتفاوت وصلب وممتلی سببش ضعف قوت
وامتلاے ماده یابس یا برد مجمد مع امتلای ماده بارد ست سی ام نبض ضعیف وبطی ومتفاوت وصلب وخالی سببش
ضعف قوت وغلبه یبس بنابر تحلل مفرط ست واین هردو نوع بسبب صلابت که موجب صغر ست بی صغر نباشند سی ویکم
نبض ضعیف وبطی ومتفاوت ولین وممتلی سببش ضعف قوت وامتلای رطوبت ست سی ودوم نبض ضعیف وبطی
ومتفاوت ولین وخالی سببش ضعف قوت ووجود رطوبت وخلو رگ از روح وخون کثیر ست ٭

فصل پنجم در بیان اقسام نبض مرکب است

و آن یک قسم ست باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و امتلا و خلا و این قسم
منقسم بشصت و چهار نوع ست اول نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و صلب و ممتلی دوم نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر
و صلب و خالی و این هردو بنا بر ضد میان عظیم و صلب امکان حصول ندارند سوم نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و لین
و ممتلی سببش قوت قوة و شدت حاجت و وجود رطوبت و امتلای رگ از خون و روح ست چهارم نبض عظیم و قوی و سریع
و متواتر و لین و خالی و این بسبب ضد میان قوی و خالی امکان وجود ندارد پنجم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و صلب و
ممتلی ششم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و صلب و خالی و این هردو نیز غیر ممکن الحصول اند لما قلنا فی الاول و الثانی
هفتم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و لین و ممتلی سببش قوت قوة و کثرت حاجت که بعظم و سرعت اکتفا نماید و رطوبت و امتلای
دم و روح ست هشتم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و لین و خالی و این غیر ممکن الوجود ست لما قلنا فی الرابع نهم
نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و صلب و ممتلی دهم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و صلب و خالی و این هردو بسببی که در اول
و ثانی گذشت غیر محصلة الوجود اند یازدهم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و لین و ممتلی دوازدهم نبض عظیم و قوی و بطی
و متواتر و لین و خالی و این هردو امکان حصول ندارند بنا بر آنکه تواتر مع بطو دال بر ضعف قوت بود و اجتماع ضعف با قوت محال
ست سیزدهم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و صلب و ممتلی چهاردهم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و صلب و خالی
و این هردو نیز بنا بر ضد صلابت و عظم امکان وجود ندارند پانزدهم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و لین و ممتلی
سببش کثرت حاجت چندانکه بعظم اکتفا نماید و قوت قوة و رطوبت و امتلای شریان از خون و روح ست شانزدهم
نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و لین و خالی و این بسبب ضدیت قوی و خالی حاصل نمیشود هفدهم نبض عظیم و ضعیف
و سریع و متواتر و صلب و ممتلی هیجدهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و صلب و خالی نوزدهم نبض عظیم و ضعیف و سریع
و متواتر و لین و ممتلی بستم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و لین و خالی بست و یکم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت
و صلب و ممتلی بست و دوم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب و خالی بست و سوم نبض عظیم و ضعیف و سریع
و متفاوت و لین و ممتلی بست و چهارم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و لین و خالی بست و پنجم نبض عظیم و ضعیف
و بطی و متواتر و صلب و ممتلی بست و ششم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و صلب و خالی بدانکه این ده نوع بسبب
وجود ضد میان عظیم و صلب و سریع و ضعیف ممکن الحصول نیست بست و هفتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و لین و
ممتلی سببش کثرت حرارت و ضعف قوت و زیادتی ماده رطب ست بست و هشتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و
لین و خالی سببش کثرت حرارت و ضعف قوت و زیادتی رطوبت و قلت روح ست بست و نهم نبض عظیم و ضعیف و بطی
و متفاوت و صلب و ممتلی سی ام نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و صلب و خالی و این هردو بنا بر ضد عظم و صلابت

محصلة الوجود نیست سی و یکم نبض عظیم ضعیف و بطی و متفاوت و لین و ممتلی سبب این مثل سبب نوع بست و هفتم باشد
سی و دوم نبض عظیم ضعیف و بطی و متفاوت و لین و خالی سبب این نوع مثل سبب نوع بست و هشتم باشد سی و سوم
نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و صلب و ممتلی سبب صغر و صلابت کثرت یبوست ست و سبب قوت غلبهٔ قوت و باعث سرعت
و تواتر زیادتی حرارت و موجب امتلا امتلای مادهٔ حار یا یابس باشد سی و چهارم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و صلب و خالی
و این نوع بنا بر ضد خالی که لازم او ضعف قوت ست با قوی که بی قوت نباشد امکان حصول ندارد سی و پنجم نبض صغیر و قوی
و سریع و متواتر و لین و ممتلی و این بسبب وجود اسباب عظم و عدم حصول اسباب صغر ممکن الحصول نیست مگر آنکه موجب صغر انضغاط
رگ باشد سی و ششم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و لین و خالی و این بسببی که بالا گفته شد و نیز بنا بر ضد قوی و خالی ممکن الوجود
نیست سی و هفتم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و صلب و ممتلی سببش کثرت یبس موجب صغر و صلابت و غلبهٔ قوت و حرارت
و امتلاے صفراست سی و هشتم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و صلب و خالی و این نوع بسبب ضد قوت و خلو غیر متحقق
الوجود ست سی و نهم نبض صغیر و قوے و سریع و متفاوت و لین و ممتلی و این بسبب عدم اسباب صغر محصلة الوجود نیست
مگر بتوجیهی که در نوع سی و پنجم گذشت چهلم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و لین و خالی و این بنا بر ضد میان قوت و اسباب
خلو ممکن الحصول نیست چهل و یکم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و صلب و ممتلی و این نوع بسبب عدم توافق اسباب قوی و بطی و متواتر
ممکن الحصول نیست کما سیجئ قریبا چهل و دوم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و صلب و خالی و این نوع بنا بر ضد قوت و اسباب
خلو امکان حصول ندارد چهل و سوم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و لین و ممتلی چهل و چهارم نبض صغیر و قوی و بطی
و متواتر و لین و خالی و این هر دو نیز امکان وجود ندارند چه تواتر مع بطوء دال بر ضعف ست و آن ضد قوت است و اجتماع ضعیف
با قوی محال چهل و پنجم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و صلب و ممتلی سببش کثرت یبوست یا برد و جمود و قوت قوة و قلت حاجت
و امتلای مادهٔ بارد ست چهل و ششم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و صلب و خالی و این نوع نیز بنا بر ضد قوی با اسباب
خالی امکان ندارد چهل و هفتم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و لین و ممتلی سببش قلت حاجت و قوت قوة و غلبهٔ رطوبت
و امتلای آنست چهل و هشتم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و لین و خالی و این بنا بر ضد قوی و خالی متحقق الوجود نیست
چهل و نهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و صلب و ممتلی پنجاهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و لین و خالی پنجاه و یکم
نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و لین و ممتلی پنجاه و دوم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و لین و خالی پنجاه و سوم
نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب و ممتلی پنجاه و چهارم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب و خالی
پنجاه و پنجم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و لین و ممتلی پنجاه و ششم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و لین و خالی
و این هر هشت نوع بنا بر آنکه سرعت بی قوت نباشد و اجتماع آن با ضعف محال ست غیر محصلة الوجود اند پنجاه و هفتم نبض صغیر
و ضعیف و بطی و متواتر و صلب و ممتلی سببش ضعف قوت و امتلاے مادهٔ یابس ست پنجاه و هشتم نبض صغیر و ضعیف و بطی

ومتواتر وصلب و خالی سببش ضعف قوت وکثرت یبس بنا بر تحلل کثیر پنجاه و نهم نبض صغیر و ضعیف و بطی و متواتر و لین و ممتلی سببش ضعف قوت
وامتلای رطوبت ست شصتم نبض صغیر و ضعیف و بطی و متواتر و لین و خالی سببش ضعف قوت و وجود رطوبتی و خلو شریان از روح
و خون ست شصت و یکم نبض صغیر و ضعیف و بطی و متفاوت و صلب و ممتلی سببش ضعف قوت و عدم حاجت و امتلای مادهٔ سوداست
شصت و دوم نبض صغیر و ضعیف و بطی و متفاوت و صلب و خالی سببش ضعف قوت و عدم حاجت و غلبهٔ یبس بنا بر تحلل کثیر
شصت و سوم نبض صغیر و ضعیف و بطی و متفاوت و لین و ممتلی سببش ضعف قوت و عدم حاجت و امتلای رطوبت ست و
لهذا این نبض در امتلای بلغمی یافته میشود مع اختلاف قلیل بسبب انضغاط قوت تحت ماده شصت و چهارم نبض صغیر و ضعیف و بطی
و متفاوت و لین و خالی سببش ضعف قوت و عدم حاجت و وجود رطوبتی و خلو شریان از روح و خون ست ۔

مقالهٔ دوم در بیان اقسام نبض مرکب مختلف

بدانکه اکثر اقسام نبض مرکب مختلف که اسمی مخصوص ندارند حسب ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی مثل اقسام
نبض مرکب اند که در مقالهٔ اول مذکور شد ندبران قیاس نمایند حاجت تحریر علحده ندارند و اقسام مرکب مختلف که باسمای علحده
مخصوص اند در ینجا مسطور میشوند و آن چهارده قسم اند اول غزالی و آن نوعی از نبض مختلف در جزو واحد بود هرگاه بطی یا
پس منقطع گردد از بطو پس سریع شود یعنی نبض بطی بود پس مختلف شود جزو واحد او بطوریکه منقطع گردد از باقی اجزا در بطو و سریع
شود بالجمله نبض غزالی حادث میشود از اختلاف عارض در جزو واحد رگ هرگاه حرکت مستوی بود و چون این نبض مرکب ست
از اختلافات در سرعت و قوت لهذا از مرکبات شمرده اند چه ظاهر ست که جزو واحد سریع نمیگردد در حرکت خود مگر بنا بر آنکه قوت
او اقوی از قوت باقی اجزا بود و وجه مشابهت این بغزال در حالت جست و خیز او از زمین ست زیراکه در وقت حرکت
غزال بطی معلوم میشود باین حیثیت که گویا در هوا ایستاده است زمانهٔ قلیل پس فرود می آید بسرعت حاصل آنکه نبض
مذکور دلالت بر شدت حاجت بترویح مینماید و سببش اسباب سرعت و تواتر ست دوم موجی و آن نبضی ست مختلف در عظم
اجزای رگ و صغر آن و شهوق و عرض آن و در تقدم و تاخر میان مبدا حرکت نبض یعنی اول انبساط مع لین و سببا
صغیر و شدید التواتر نباشد و با قدری عرض بود و گویا امواج اند که بهم میرسد بعضی آنها بعض را بر استقامت مع اختلاف
میان آنها در شهوق و انخفاض و سرعت و بطو بالجمله نبض موجی را در جنس مقدار اختلاف ست خواه در همه اقطار ثلاثه
که اختلاف عظم و صغر او را لازم ست و خواه در دو قطر فقط سوای طول و بهر دو تقدیر او را اختلاف در تقدم و تاخر بود و آن
مستلزم اختلاف ست در تواتر و تفاوت و تشبیه موجی با موجهای دریا از بهر آن ست و لفظ استقامت برین دال ست و اما
تشبیه و بموج بحر از اندافتن چیزی صلب در آن چنانچه بعضی گفته اند مناسب نیست چه آن ذنب الفار ست کما لا یخفی و سببش
در اکثر ضعف قوت بود که قوت متمکن نباشد بر آنکه آله را یکبار منبسط گرداند مگر اندک اندک و گاهی فرط لین آله سبب آن

واگرچه قوت شدید الضعف نبود زیرا که آله رطب لین قبول نمیکند جنبش و تحریک تا فند در هر جزو او مثل قبول یابس صلب شک نیست که چیز صلب یا یابس را که از طرف اول حرکت دهند متحرک میشود تا آخر اجزای او بتحریک اول بجهت صلابت اجزای آن که باهم اتصال دارند و اما رطب لین پس جائز ست که متحرک شود جزوی از آن و منفعل نشود از حرکتش جزو دیگر بنا بر سرعت قبول انفصال اجزا از هم و اختلاف هیأت اجزای رطب لین در کثرت لینت و قلت آن و بالجمله این نبض دلالت بر فرط رطوبت می نماید و در قرانیطس که از ورم جوهر دماغ افتد و در ذات الریه و استسقای لحمی و فالج و سکته و دیگر امراض رطوبی و بعد استحمام و کثرت شرب شراب بهم میرسد و اگر نبض موجی در حمیات بهم رسد علامت تعریق ست و قریب بوت که طبیعت از اصلاح بدن و مقاومت مرض مایوس گردد نیز نبض موجی میشود و بعد از ان دودی و در آخر نملی میگردد و گویند که موجی منتقل میشود بدودی عند ضعف قوت و عجز آن از تمام حرکت پس هرگاه رجوع میکند قوت باز عودی کند بسوی موجیت سوم **دودی** و آن شبیه بموجی ست در اختلاف اجزا در شهوق و انخفاض و تقدم و تأخر و لیکن بسیار صغیر و بطی بود و شدید التواتر بنحویکه تواتر این موهم سرعت باشد و حال آنکه سریع نباشد موجب صغر و بطوی این نبض شدت ضعف قوت ست و باعث شدت تواتر آنکه هرگاه قوت ضعیف بود و حاجت شدید بالضرور نبض متواتر میگردد تا تدارک نماید بتواتر حاجتی را که از عظم و سرعت فوت شده و تواتر بسبب زیادتی ضعف زیاده میشود و وجه ایهام تواتر بسرعت درینجا آنست که هرگاه قرعات بسبب کوتاهی زمان سکون در ازمنه متقاربه حاصل میگردند توهم میشود که این بسبب سرعت قطع مسافت حرکت اند و وجه عدم سرعت درین نبض آنکه سرعت مع قوة ما نمیباشد و این در دودی نبود بلکه دودی شدید الضعف میباشد و الا صغیر نبودی و این نبض را دودی از ان گویند که حرکت این مشابه باشد برفتار دود بسیار پای که آنرا بتازی دخالة الاذن نامند و سبب نبض دودی شدت ضعف ست حتی که مجتمع میشود ابطا و تواتر و اختلاف در اجزای نبض زیرا که قوت اطاعت بسط آله بیکدفعه نمیکند بلکه شیئاً بعد شیئ و ازین جهت حاصل میشوند امور مذکوره و دلالت بر کمال ضعف و سقوط قوت مینماید لیکن نه بالتمام زیرا که هنگام سقوط قوت بالتمام نبض نملی شده ساقط میگردد و بعضی اطبا وجه خصوصیت شدت ضعف در سبب نبض دودی چنان بیان کرده اند که آله در وی رطب مفرط یعنی شدید اللینت نمی باشد تا که قوت از تحریک متشابه آن عاجز گردد بلکه اختلاف در وی بنا بر افراط ضعف میباشد و ازین جهت بطی بود چه سرعت بی قوت نبود و نزد راقم علاوه دلیل مذکور احساس ضعف در نبض و وجود تواتر بطو نیز در تعیین سبب مسطور براین نبض برهان ساطع ست و اکثر حادث میشود نبض دودی دفعةً نزدیک آنکه تحلل قوت دفعةً کند در استفراغات که لغتةً عارض شوند مثل انفجار دم از عروق و شرائین در جراحات یا در فصد یا در رعاف و اسهال مفرط و مانند آن **چهارم نملی** و این شبیه بدودی ست در اختلاف مذکور لیکن بسیار اصغر و اشد تواتر و ضعف ازانست بنا بر زیادتی ضعف و بجهت مشابهت حرکت او بحرکت نمل یعنی مور چه نملی گویند و بدانند که اختلاف دودی و نملی در شهوق و در تقدم و تأخر اشد الظهور ست در حس از اختلاف آنها در عرض بل یقین ست که اختلاف این هر دو در عرض ظاهر نشود زیرا که انبساط در هر نبض در عمق

شریان بیشتر محسوس میشود و از آن گمان میگردد که شریان منبسط نمیشود بلکه مرتفع و منخفض میگردد و وجه کثرت احساس انبساط در
عمق شریان آنکه عمق او اکثر از عرض بود و این بهر آنست که جذب هوای بارد با انبساط در عمق اکثر از عرض بود و بهر آنکه
چون اعضاء هر دو جانب شریان در عرض ساعد بیشتر اند از آنچه از فوق اوست پس احتیاج توسع مکان ضیق افتاد و وجه
شدت ظهور اختلاف در تقدم و تاخر آنکه تقدم و تاخر غالباً در قطر طول میباشد و اعظم اقطار شریان ست حاصل آنکه از کلام شارح
مفهوم میشود که نبض موجی و دودی و نملی هر سه در حقیقت از نوع واحد اند زیرا که مشترک اند در اختلاف اجزای کثیره رگ و در تقدم
و تاخر از مبدا حرکت رگ لیکن مختلف اند بحسب عوارض چه موجی اعظم از هر دو ست و دودی اصغر و اضعف اشد تواتر از موجی ست
نملی شدید تر ست در جمیع عوارض مذکوره از دودی بالجمله سبب این نبض نیز شدت ضعف ست و عند کمال سقوط قوت و قرب موت
عارض میگردد و لیکن در اطفال نوپید طبعی بود و گاهی نبض نملی نیز شکل دودی فجأةً حادث میشود نزدیک آنکه قوت را اسقاط کند
از روی سقوط مفرط دفعةً و این در غشی میشود که آن سقوط قوت حیوانی دفعةً میباشد و بعضی ذکر کرده اند که لابد ست از تقدم نبض
دودی بر نملی بمقدار زمانی که برای دو عرض باشد مگر در غشی نبض دودی آن قدر نمیباشد که در حس ظاهر گردد بهر آنکه هر گاه نبض دودی
حادث شود فی الفور بسوی نملی منتقل میگردد و دودی ثابت نمی ماند پنجم منشاری و این نیز شبیه بموجی ست در اختلاف
اجزا بشهوق و عرض و تقدم و تاخر مگر فرق آنست که این صلب بود مع صلابت مختلف الاجزا در صلابت نیز باشد و ایضاً
حرکت این مع تواتر سریع تر بود زیرا که قوت در این البته قوی میباشد و الا قادر بر تعظیم بعض اجزا با وجود صلابت نبودی بخلاف موجی
که آله در آن لین مطاوع میباشد ادنی قوت در تحریک او کفایت میکند بالجمله منشاری نبضی ست سریع متواتر صلب مختلف الاجزا
در عظم و انبساط و صلابت و لین و تقدم و تاخر و مراد بلین لین حقیقی نیست بلکه لین نسبی ست یعنی آنکه بنسبت شدت صلابت
بود چه نبض مذکور صلب در جمیع اجزا میباشد و آنچه حکیم علی گیلانی در شرح قانون نوشته که صلابت و عظم در منشاری نسبی د
علی التفاریق اند و الا نبض صلب عظیم نمیباشد مخالف قول شیخ الرئیس ست که در تعریف نبض منشاری لفظ صلب درج فرموده
و انهم و بنا بر مشابهت بدندان منشار یعنی دندان اره در ارتفاع بعض اجزا و انخفاض آن مسمی بمنشاری ساخته اند و در بستان
الاطبا مسطور ست که منشار بیای تحتانی صحیح ست فقط و در صحاح چنان مذکور ست که جائز ست بیا و نون نیز و سبب نبض
منشاری بطور کلی بوعلی سینا ذکر نموده نه گونه است اول اختلاف ماده مصبوبه در جرم رگ بعفونت و فجاجت و نضج چه در
عفونت اول مادت ظاهر میشود و در آخر بنا بر تحلیل یبوست و فجاجت اگر مع جفاف رطوبات بمادت آن بود تابع او صلب
میباشد و اگر مع رقت میان رطوبات باشد ایجاب رطوبت می نماید و ایضاً نضج نیز محدث رطوبت ست و بدیهی ست که یبوست
باعث صلابت و رطوبت موجب لینت بود پس لا محاله در حسب اختلاف اجزای ماده نبض مختلف شود در صلابت و لین
و عظم و صغر و تقدم و تاخر دوم اختلاف احوال عرق در صلابت و لینت بقدر محسوس چه هر گاه مختلف شوند اجزای عرق در
صلابت و لین مختلف شود حال او در قبول حرکت پس عارض گردد اختلاف نبض در صلابت و لین و عظم و صغر و تقدم و تاخر

سوم ورم اعضای عصبانی زیراکه چون ملبّت سائر اغشیه از صفاق البطن ست و او را وشایج ست بعض آنها در بعض دیگر پس هر گاه متورم
شود عضو عصبی مثل اغشیه صدر و جنب بدان سبب متمدد گردد و اعضای دیگر مواضع اتصال وشایج الیافی که بران مرور کرده پس
متمدد میشوند ازین جهت مواضع مختلفه اغشیه شرائین و ظاهر میگردد نوعی از منشاریت در نبض و بدانند که گاهی ورم اعضای غیر
عصبانی نیز بشرط اختلاف ماده در عفونت و نضج و نفوذ او در جوهر شریان احداث منشاریت نبض میکند و آن در سبب اول و اجل
ست بالجمله نبض منشاری دلالت بر قوت قوة و شدت حاجت و عدم مطاوعت آلة مینماید و در اورام حار عظیم و ذات الجنب
و اورام حجب عارض میگردد **ششم ذنب الفار** و او آنست که بتدریج آغاز کند در اختلاف از نقصان بزیادتی یا از زیادتی
بنقصان و آن گاهی در نبضات کثیره و گاهی در نبضه واحد باجزای کثیره و گاهی در جزء واحد میباشد چنانچه در جنس استوا و اختلاف
گذشت مثال اختلاف باعتبار نبضات آنست که زیادتی نبضه اولی بر نبضه ثانی یا نقصان اولی از ثانی مثل زیادتی نبضه ثانی بر نبضه
ثالث یا نقصان ثانی از ثالث باشد و زیادتی نبضه ثانی بر نبضه ثالث یا نقصان او از ان مثل زیادتی نبضه ثالث بر نبضه رابع
یا نقصان او از ان باشد و مثال اختلاف باعتبار نبضه واحد در اجزای کثیره آنست که ماتحت اصبع اولی بر حد زیادتی باشد و
ماتحت ثانی انقص از اولی و ماتحت ثالث انقص از ثانی و ماتحت رابع انقص از ثالث و یا بالعکس این باشد یعنی ماتحت ثانی ازید از اولی
و ماتحت ثالث ازید از ثانی و ماتحت رابع ازید از ثالث باشد و همچنین در حالت نقصان یعنی ماتحت اصبع اولی بر حد نقصان
و ماتحت ثانی ناقص تر از اولی و ماتحت ثالث ناقص تر از ثانی و ماتحت رابع ناقص تر از ثالث بود و مثال اختلاف باعتبار
نبضه واحد در جزء واحد آنست که مبدأ انبساط زیاده تر باشد پس ناقص گردد بالتدریج یا بالعکس این باشد یعنی مبدأ انبساط ناقص
تر بود و بیشتر زیاده شود بتدریج و اختلاف خصوص این نبض آنست که متعلق بعظم باشد چه آن اولی تر ست در مشابهت با دم موش که بعض
او غلیظ و بعض او دقیق بود و اگرچه گاهی باعتبار بطوء و سرعت و قوت و ضعف نیز میباشد و ذنب الفار سه قسم ست اول ذنب
منقضی یعنی ساقط و او آن ست که از عظم ابتدا کند و بالتدریج از انتهای صغر درگذرد و نامحسوس گردد و یا از صغر
شروع کند و بعظم رسیده باز بصغر رجوع نماید از غایت صغر بحد سقوط رسد دوم ذنب ثابت یعنی واقف و او آنست که از زیادت یا نقصان
آغاز کند و بالتدریج بعد آن مرتبه رسیده بران ثابت و واقف ماند سوم ذنب راجع یعنی عائد و او آنست که از مرتبه شروع کرده
بالتدریج بحدی رسد و از انجا باز بمرتبه اول عود نماید پس اگر بمرتبه آغاز بی کم و بیش رسد آنرا ذنب راجع تام الرجوع گویند و اگر
بکمتر ازان مرتبه رسد آنرا ذنب راجع ناقص الرجوع خوانند و اگر بزیاده تر از مرتبه آغاز رسد آنرا ذنب راجع زائد الرجوع نامند و
بودن نبض ذنب الفار از اقسام مختلف مرکب باعتبار لزوم اختلاف ست در قوام آلة مثلا برای اختلاف در عظم بلزوم اختلاف
در سرعت نیز میباشد زیراکه طبیعت در اغلب تدارک میکند بسرعت چیزی که فوت شده از عظم و در هنگام رجوع بزیادتی سرعت کم میشود
لعدم الحاجة الیه بالجمله سبب ذنب الفار ضعف قوت ست که اخذ میکند از اجتهاد بسوی استراحت بتدریج و از استراحت بسوی اجتهاد
وازین جهت گاهی نبض زیادتی می پذیرد و گاهی نقصان و ذنب الفار مطلق دال تر ست بر قدری قوت بعدم غایت ضعف

به نسبت دوودی و نملی وار دو از اقسام او ذنب متنقصی ست که منتهی بسقوط میگردد زیراکه دلالت میکند بر سقوط قوت و عجز طبیعت
از حرکت و آنچه ازان ذنبها ثابت که رجوع نمیکند بسوی قوت ردی تر از ذنب راجع ست و دال تر بر ضعف چه ظاهرست که
ضعف در جمیع اوقات ردی تر از ضعف در بعض اوقات قوت نبض او میباشد و آنچه ازان ذنب راجع ست بنابر دلالت
او بر رجوع قوت آماده را انواع ثلاثه ذنب راجع تام الرجوع دلالت بر تساوی قوت با قوت محرکه حرکت اولی میکند و ناقص الرجوع دلالت
بر زیادتی ضعف قوت از قوت محرکه حرکت اولی میکند و زائد الرجوع دلالت بر کثرت قوت از قوت محرکه حرکت اولی می نماید و گویند
که در مرض ذبول بسبب نقصان قوت میگردد و نبض شبیه به نبض ذنب الفار که از اختلاف در نبضه واحد بود و آنکه از اختلاف در
نبضات کثیره باشد و این هنگام ضعف قوت عند بلوغ او بطرف واحد شریان بود، هفتم مسلّی و او آنست که اخذ کند از نقصان
بسوی حد زیادتی پس میل کند از زیادتی بسوی نقصان علی الاتصال تا آنکه برسد بجای اول و از نقصان پس میباشد این نبض مانند
دو دم موش که متصل شوند از طرف اعظم مثالش آنکه از ابتدای انگشت اول تا انتهای ثانی بتدریج در زیادتی باشد و از انجا
تا انتهای انگشت رابع در نقصان بود پس عظیم الوسط صغیر الطرفین نماید و نبض مذکور را مائل الوسط و متحدر نیز گویند و نبضی که عکس
آن بود یعنی صغیر الوسط عظیم الطرفین آنرا عمیق و منحنی و مائل الطرفین نامند و این قلیل الوقوع است و علتش آنکه سبب این نبض
ضعف قوت ست پس درین حالت کمتر باشد که قوت کامل بود در بسط طرفین شریان که محسوس میشود و عاجز بود از تتمیم آن
در وسط او و علت کثرت وقوع مسلّی آنست که بسط وسط شریان اسهل ست بر قوت از بسط طرفین او چه ظاهرست که بسط مکان
واحد سهل تر بود از بسط مکانین بالجمله مسلّی مرکب میشود و از انچه مرکب میگردد ذنب الفار زیراکه مثل دو ذنب الفارست و گویند
که حدوث نبض مسلّی از ضعف قوت بود که ممکن نیست آنرا بر داشتن هر دو طرف شریان انچه قریب مرفق ست بنابر آنکه بران
لحم ست و انچه متصل کف ست بواسطه ضعف قوت و آن در مرض ذبول عارض میشود، هشتم ذو القرعتین که آنرا مطرقی
و متدالکل نیز گویند و او آنست که نبضه واحد مانند دو نبضه نماید بسبب اختلاف تقدم و تأخر در سمک شریان نه در طول او که آن عند البعض
آن میباشد و درین نبض آن صلب بود و غایت آنکه درین نبض انبساط واحد از مرکز تا محیط می باشد بهر آنکه قوت بواسطه ضعف
خود بحرکت واحده متصله انبساط را تا نهایت نمیرساند پس واقع میشود در قرب منتهی سکونی ازان جهت محسوس میگردد دو جز
متوالی متقدم و متأخر که آن هر دو را طائفه دیگر از اطبا انبساط تام گمان میکنند پس آنرا دو نبضه متلاحقه می شمارند و بقول
شیخ علیه الرحمة استدلال بر صدق قول اول و ابطال مذهب طائفه مذکور آنست که زمانه متخلل میان هر دو جزو انبساط این قدر نمی
ندارد که دران انقباض پیشتر انبساط حاصل شود و ایضاً از احساس دو قرعه واجب نمیشود که هر دو نبضه دو الا نبض منقطع ...
دو نبضه بود و آن نبضه واحد ست بالاتفاق و ایضاً واجب بود این نبض را دو نبضه شمردن هنگامیکه ابتدا میگردد و منبسط
میگردید پس عود میکرد بسوی عمق و منقبض میشد پس بار دیگر منبسط میگردید پس قلیل فرق درین نبض و در نبض واقع ...
آنست که در ذو القرعتین قرعه ثانی بعد از انبساطی باشد که قرعه اولی جزو اول اوست ... درین نبض

بعد قرع اول از جهت عدم حصول انبساط تام قرعهٔ ثانی برای تتمیم انبساط لاحق میگردد و دریک انبساط دو قرعه حاصل میشود
و در واقع فی الوسط قرعهٔ ثانی بعد اتمام انبساط اول واقع میشود باین طور که نبض بعد از انبساط اول در انقباض شروع
میکند و قبل از تتمیم انقباض منبسط میگردد پس واقع میشود دران حرکت بهنگام توقع سکون با لجمله سبب این نبض بقول
جالینوس سه گونه است یکی قوت قوة و شدت حاجت و صلابت آله پس آله مطاوعت قوت میکند بنابر انبساط بدفعهٔ واحد
از ردی انبساط بسوی محیط یعنی بسوی منتهای مقصد حرکت پس اخذ میکند آنرا بدو دفعه بواسطهٔ حاجت مانند کسیکه ارادهٔ
قطع چیزی کند بضربهٔ واحد پس مطاوعت نکند آن چیز پس لاحق کند بآن ضربهٔ ثانی را خصوصاً وقت مزید حاجت دفعهٔ
و شیخ الرئیس بر همین سبب اکتفا نموده دوم ضعف قوت پس قوی نشود بر بسط شریان بیکدفعه و اگرچه آله لین باشد بلکه عارض
میشود بواسطهٔ او وقفه بنابر استراحت سوم اتفاق شاغلی قوت را از کمال انبساط مانند آنکه عارض شود از فزع مفرط پس منع
کند از کمال انبساط تا آنکه زائل گردد مانع پس قوت تمام کند حرکت و فرق در هر سه سبب آنست که بصورت سبب اول
نبض قوی و سریع و صلب باشد و بحالت سبب ثانی نبض ضعیف و بطی بود **و منهم ذو الفترة** و او نبضی ست مختلف ضعیف
متفاوت که بهنگام توقع حرکت دران سکون واقع شود یا در وسط مسافت حرکت سوای سکون مرکزی و محیطی بباعث
امریکه منع کند طبیعت را از اتمام حرکت پس ساکن شود پستر حرکت کند عند زوال مانع بنابر انتهاض قوت و یا در مرکز بعد
اتمام سکون داخلی بواسطهٔ عائقیکه تعویق کند از انبساط ثانی پس واقع شود سکون دیگر متصل بسکون اول و یا در محیط بعد
تمامی سکون خارجی بسبب منع مانعی از حرکت انقباض سکون دیگر متصل بسکون محیطی افتد و ظهور فترهٔ مذکور بعد سه نبضه
یا چهار یا زیاده ازان میباشد و با انتظام بود یا غیر انتظام و این نبض را دو سبب ست اول اعیای قوت و استراحت
آن پس وقتیکه قوت استراحت میجوید بعد اعیا ساکن میشود نبض عند توقع حرکت و بعد ازان قطع مسافت می نماید ثانی
عارض ناگهانی چون فزع مفرط پس منصرف میگردد بسوی او نفس و طبیعت دفعةً و ترک میکند حرکت و بعضی معاصرین
در اسباب وقوع فتره در نبض مینویسند که گاهی حدوث او از انصباب مادهٔ خبیثه دماغیه بر قلب یا حوالی آن میباشد
و گاهی واقع میشود فتره بسبب تولد مادهٔ ردیهٔ متقرحه که بجوهر او خبث شدید باشد در حوالی قلب زیراکه قلب متحمل
آفات نمیشود و از انصباب ماده بکیفیت تخدیری سمی آن قلق شدید او را عارض میگردد بواسطهٔ ورود آفت بروی
دفعةً و ایضاً از وصول کیفیت مادهٔ ردیه قلب ساکت میشود از افعال خود مانند حال سکاری و مروح بسبب تخدیر
عاجز میگردد از حرکت تا زمانه زوال کیفیت خبیثه او پس حرکت میکند نبض بحرکت طبعیه و هنگامیکه مادهٔ منصب میگردد
بسوی او مرتبه دیگر از دماغ و موصول نشود کیفیت خبیثهٔ ماده بحوالی قلب با لجمله فتر اگر منتظم بود ردی باشد و دلالت کند
بر قتل زیراکه انتظام او خبر میدهد بر کثرت ماده و اگر غیر منتظم بود چندان ردی نباشد و دران هلاکت نیست بنابر قلت ماده
و خفت خباثت او و الغیب عند الله **و منهم واقع فی الوسط** و آن نبضی ست مختلف قوی متواتر که هنگام توقع سکون

دران حرکت واقع شود واین حرکت نه از مرکز بسوی محیط بود و نه بالعکس بلکه واقع شود میان آن هردو بنابر امریکه محتاج کند
طبیعت را بتحریک در زمان راحت واگرچه نبض غزالی مختلف در جزء واحد میباشد لیکن فقط در نبضات عدیده بود محتاج
گردد بفرق میان خود و میان واقع فی الوسط و فرق فیما بین هر دو آنست که در غزالی اختلاف سرعت بطوء در اجزای انبساط
واحد بعینه میباشد پس لاحق میشود دران حرکت سریعه ثانی حرکت بطیئه اولی را قبل انقضاے اولی و هردو از انبساط واحد
میباشد و همچنین در هر نبضه و اما در واقع فی الوسط لاحق میشود نبضه طاریه یعنی قریبه عارضه نبضه سابقه را بعد انقضاے
انبساط بتمامه در زمان سکون محیطی و در زمان انقضاے حرکت اولی بالجمله سبب این نبض حرارت شدیده است که محتاج میکند
طبیعت را بتحریک در غیر وقت حرکت یازدهم متشنج آن عبارتست از نبضے که دران حرکت شبیه بحرکت تشنج باشد
یعنی مختلف بود در تقدم و تاخر مانند رشته کشیده باشد و سبب این نبض قوت و آلیه و میباشد اما در قوت تشویش تحریک
است بلا نظام و اما در آله رداءت قوام است شده سبب واحد از قوت و آله زیراکه هر واحد ازینها در حدوث این نبض کافی
بوده درین صورت جمیع اقسام که دران تشویش تحریک فقط باشد و رداءت آله در نبض متشنج بودی و وجه بودن مجموع آن
هردو سبب این نبض آنکه اجزای عصبیه که در غشائین محیطین شریان اند فقط که تشنج میشود منقسم میگردد و بقوت بسط این اجزا
از روی بسط متشابه در جمیع اجزای او پس مختلف میشود وضع اجزای شریان بسبب اختلاف وضع اجزاے مذکوره و همانا
تشنج آنها و شک نیست که این تشنج از تشویش تحریک و رداءت قوام آله بود و تشنج که سبقت میکند برین نبض آن تشنج الیاف
متغیره عصب است و این مجس ظاهر نمیشود در اعضای ظاهری و اما تشنج اعصاب که ظاهر میشود و مجس پس نبض متشنج بران
سابق میباشد و ازین دفع میگردد اعتراض بر قول جالینوس که این نبض منذر بود بحدوث تشنج قریب کما لا یخفی
دوازدهم مرتعش آن شبیه بحرکت رعشه بود و اورا مرتعد نیز نامند و سببش بقول شیخ الرئیس . . قوت قوة و صلابت آله
و شدت حاجت است یعنی مجموع این هر سه امر چه شدت حاجت هرگاه برانگیزد قوت را به زیادت انبساط و آله مطاوعت
او نکند بنابر صلابت خود پس عارض شود اهتزاز و ارتعاد دران و بعضی اطبا در سبب این نبض ضعف قوت عوض
قوت قوة بیان نموده اند و بعض شراح قانون نوشته اند جای نیست که نبض مرتعد با وجود نمودن صلابت آله از سبب ضعف
قوت باشد بطوریکه قوی نباشد بر تمامی تحریک عرق از روی حرکت متشابه بلکه مانند حرکت دست مرتعش بود و حکیم علی گفته
که ارتعاد نبض بسبب ضعف قوت نادر باشد و فرق درین نبض و در ذو القرعتین بثبوت اشتراک هردو در سبب اول
بعوارض میکنند مثلاً نبض مرتعد شدید الاختلاف در اجزاے عرق میباشد بخلاف ذو القرعتین این فرق بر اختلاف
اسباب نیز دلالت کند و ایضاً در ذو القرعتین انبساط در جمیع طول عرق متشابه و جمله یکبارگی میباشد و قرع در جمله عرق واقع
میشود بهر آنکه سکون حاصل دران مرکزی نیست بلکه در وسط مسافت بود و اما در مرتعد پس انبساط مختلف در طول عرق
میباشد و عارض میشوند در آن وقفات و لذلک احب است که بحز قوت درین نبض اکثر باشد خواه بسبب نه یا ضعف

دیا بنا بر کثرت صلابت آله **سیزدهم ملتوی** و آن نبضی ست که دران رگ چنان نماید که گویا رشته ایست که می پیچد و این هر سه
نبض یعنی متشنج و مرتعش و ملتوی از باب اختلاف اند در تقدم بعض اجزا در حرکت و تاخر بعض اجزا و در وضع حرکت اجزا بسوی
جهات و در عرض چنانکه کم و زیاده گردد **چهاردهم متواتر** و آن جنسی ست منجمله نبض ملتوی مشابه بمرتعش مانند رشته
کشیده الا انبساط در متواتر خفی تر از ملتوی میباشد و کذلک خروج از استوای وضع بسبب شهوق در متواتر اخفی بود و چون
متواتر سماحت نمی کند در اکثر بنا بر میل بسوی جانبی پس تمدد یعنی تشنج از طرفین دران واضح بود و گاهی میل و بسوی
جانب احد باشد فقط بالجمله اکثر عروض امثال نبض ملتوی و متواتر و مائل بجانب واحد در امراض یابسه میباشد

خاتمه

بدانکه شیخ الصناعة و رئیس الجماعة و صاحب کامل و دیگر افاضل در تصانیف خود ها بعد بیان اجناس نبض مفرد و انواع نبض مرکب
بذکر اقسام نبض امزجه و فصول و بلدان و سحنه و اجناس و ابدان و اکثر امراض نفسانی و نبض امراض بدنی و غیرها پرداخته
اند و مولف احقر ایراد هر یک از اقسام مسطوره در ذیل انواع مفردات و مرکبات نبض الیق و اوفق دانسته حواله
اشعار آنها بنشان هندسه هر صفحه برای رفع کلفت طالبان هنگام تفحص قسمی از آن در خاتمه درج ساخته هکذا

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
		اقسام نبض امزجه			
نبض مزاج طبعی حار	۲۵ و ۳۴	نبض امزجهٔ حار	۲۷ و ۳۹	نبض امزجهٔ حار یابس	۵۸
نبض مزاج بارد	۲۸ و ۳۹	نبض مزاج یابس	۲۹	نبض امزجهٔ حارهٔ دمویه	۳۷
نبض امتلای مادهٔ دم	۷۹	نبض امتلای مادهٔ صفراوی	۴۷ و ۵۹	نبض امتلای مادهٔ بلغمی	۷۳ و ۷۷
		نبض امتلای مادهٔ سودا	۷۳		
		اقسام نبض اجناس و اسنان و سحنه			
نبض جنس مردان	۴۹ و ۷۵	نبض جنس نساء	۳۵	نبض حبالی	۳۸
نبض صبیان	۳۱ و ۴۴ و ۵۷ و ۶۲	نبض بالغان	۳۸	نبض جوانان	۲۵ و ۲۸ و ۳۵ و ۴۲
نبض کهول	۲۸ و ۳۶	نبض طبعی شیوخ	۳۹ و ۴۵ و ۵۰ و ۵۹	نبض مهزول	۲۵ و ۲۷
نبض سمین		۲۷ و ۳۶	نبض سمین شحم		۲۸
		اقسام نبض فصول و بلدان			
نبض فصل ربیع و بلاد معتدل	۱۳ و ۱۵	نبض فصل خریف	۲۲	نبض طبعی فصول حاره و بلاد حاره	۳۹ و ۴۹

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
نبض فصل شتا	۲۰	نبض شتا و بلد بارد	۳۵ و ۵۰	نبض بلاد مختلف الهوا	۲۲
		اقسام نبض ریاضت			
نبض ابتدائے ریاضت معتدل	۴۸	نبض ریاضت معتدل	۲۶	نبض ریاضت زیادہ از اعتدال	۳۲ و ۶۸
نبض ریاضت طویل و شدید	۵۱	نبض آخر ریاضت	۲۶	نبض ریاضت کہ منجر بفرط ضعف گردد	۵۰ و ۶۹
		نبض تارک ریاضت	۳۴		
		اقسام نبض استفراغات در صفحہ (۵۲)			
		اقسام نبض استحمام و اغتسال			
نبض استحمام باعتدال	۱۶ و ۶۵	نبض استحمام زیادہ از اعتدال	۲۶ و ۴۵ و ۵۰	نبض کثرت استحمام بآب گرم	۳۷ و ۵۱
نبض استحمام بآب سرد	۲۶ و ۵۳	نبض کثرت استحمام بآب بارد	۴۰ و ۵۱ و ۵۵ و ۶۵	نبض اکثار استحمام رطب بعد غذا	۳۴
نبض اغتسال بآب گرم در حمام	۱۴ و ۶۵	نبض اغتسال بآب سرد	۳۴	نبض اغتسال بآب چشمہائے عفن	۱۵
نبض غسل بآب عفونی حارہ کہ منجر بتحلیل قوت گردد	۵۰	نبض غسل بآب چشمہائے عفن کہ منجر بتحلیل قوت گردد	۵۱	نبض اغتسال بآبہائے مجفف	۱۷ و ۲۹
		اقسام نبض ماکول و مشروب			
نبض اکل طعام	۲۵	نبض تناول طعام معتدل المقدار	۳۸ و ۴۸	نبض قلت اکل طعام	۲۷
نبض ماکول گرم در مزاج گرم	۴۳	نبض امتلائی معدہ از غذا	۲۱	نبض اغذیہ و اشربہ مرطبہ	۳۴
نبض اکل اشیائے بارده	۴۰ و ۵۲	نبض بعد ہضم طعام	۵۲	نبض بعد انہضام طعام حار	۶۵
نبض بعد انہضام طعام بارد	۶۵	نبض عدم غذا	۵۰ و ۵۲	نبض شارب آب	۱۳
		نبض شارب شراب معتدل المقدار	۱۳ و ۴۷ و ۵۲		
		اقسام نبض نوم و یقظہ			
نبض اول خواب	۲۸ و ۳۵ و ۲۶	نبض ابتدائے خواب قبل از ہضم غذا	۵۱	نبض خواب حالت خلو معدہ و فروغ از غذا	۴۰ و ۵۲ و ۶۹
نبض ابتدائے خواب و آخر آن	۲۶	نبض در وسط خواب	۲۵	نبض نوم مفرط	۵۲
نبض بیدارے بعد خواب طبعی			۲۷	نبض کسیکہ از خواب دفعۃً برخیزد	۴۹
		اقسام نبض اعراض نفسانی			

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
نبض ہم	۲۲ و ۳۶	نبض فزع فیر ناگہانی و ناگہانی	۲۷	نبض فرح	۲۸ و ۳۵
نبض غم	۳۵ و ۳۶ و ۵۱	نبض غضب	۳۸	نبض لذت و سرور	۳۹
اقسام نبض مطلق اوجاع					
نبض وجع	۱۵	نبض ابتدای اوجاع ظاہرے	۴۲ و ۴۸	نبض اوجاع باطنے	۴۷
نبض اوجاع غیر شدید	۳۹	نبض اوجاع شدیده	۱۹ و ۳۶ و ۵۰ و ۵۱	نبض اوجاع ہنگام ضعف	۳۸
		نبض اوجاع شدید ہنگام ہلاکت	۳۶		
اقسام نبض امراض سر					
نبض صداع حار	۳۱	نبض صداع بارد	۳۴	نبض صداع صفراوی	۲۷ و ۴۰
نبض صداع دموی	۲۸	نبض صداع بلغمی	۳۰	نبض صداع سوداوی	۴۰
نبض قرانیطس	۲۸	نبض سرسام حار	۳۸ و ۶۶	نبض سرسام صفراوی	۲۷ و ۴۰
نبض سرسام بارد	۳۴	نبض سرسام سوداوے	۲۹	نبض سرسام سوداوی کے دور حالت ضعف	۵۴ و ۵۵
نبض دوار صفراوی	۲۷ و ۴۰	نبض دوار بلغمی	۳۴	نبض دوار سوداوی	۳۷
نبض سبات	۶۶	نبض سبات از شرب ادویہ مخدره	۳۶ و ۴۱	نبض نسیان	۶۶
نبض استرخا	۲۰ و ۲۸ و ۳۴	نبض فالج	۲۷ و ۳۲	نبض لقوه تمددے	۱۶
نبض مالیخولیا کے دماغی	۴۰	نبض مالیخولیا کے دموی	۲۰	نبض مالیخولیا کے سوداوی	۲۹ و ۴۰
نبض وسواس سوداوے	۶۶	نبض مریض عشق	۵۱ و ۶۶	نبض شخوص	۴۰ و ۶۷
نبض صرع بلغمی	۳۴ و ۵۱	نبض صرع سوداوے	۲۹	نبض سکتہ	۵۱
		نبض زکام حار	۳۸		
اقسام نبض امراض صدر					
نبض ربو از بخارات قلب	۲۹	نبض سعال حار یابس	۵۶	نبض ذات الجنب	۳۱
نبض ذات الجنب حاده صفراوی	۵۸	نبض ذات الریہ	۳۷	نبض سل	۵۷
اقسام نبض امراض قلب					

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
نبض سوء مزاج حار قلب	۳۸	نبض سوء مزاج بارد قلب	۱۱و۳۹و۶۸	نبض سوء مزاج رطب قلب	۲۲و۳۴و۴۴
نبض سوء مزاج یابس قلب	۴۱	نبض خفقان	۱۵و۲۱	نبض خفقان دموے	۴۱
نبض خفقان از ذکاء حس قلب			۲۵	نبض غشی	۳۶
		اقسام نبض امراض معدہ			
نبض امراض معدہ از خلط لذاع	۳۶	نبض امراض معدہ از خلط بارد	۳۵	نبض امتلاء معدہ از خلط یا از غذا	۲۱و۵۲
نبض ضعف ہاضمہ و دافعہ	۴۵	نبض اعلال مادی معدہ	۲۷	نبض ورم حار فم معدہ	۳۳و۴۶و۵۸
نبض ورم بارد فم معدہ	۶۸	نبض کرب معدہ و غثیان	۳۶	نبض بولیموس	۳۶
		اقسام نبض امراض جگر			
نبض سوء مزاج یابس جگر	۲۹	نبض استسقاے لحمی	۱۶	نبض استسقاء زقی و طبلی	۵۵
		نبض یرقان	۳۳		
		اقسام نبض امراض اعضاے تناسل			
نبض نقصان باہ از ضعف قلب	۳۱و۳۷	نبض اورام حار رحم	۱۹	نبض احتباس طمث	۳۲
		نبض احتباس طمث از برد	۳۹		
		اقسام نبض امراض پشت			
		نبض حدبہ دسی	۱۱		
		اقسام نبض حمیات			
نبض حمی یوم	۲۸	نبض حمی یوم غضبی و فرحی	۱۱	نبض حمی یوم استفراغی	۱۵
نبض حمی یوم شمسی	۲۷و۴۰	نبض حمی یوم عشقی	۲۲	نبض حمی یوم بدنی و عطشی	۳۷و۵۷
نبض حمی یوم سہر و غمی و فزعی و تعبی و جوعی	۲۶	نبض حمی یوم ورمے	۲۷	نبض ابتداے نوبت حمی عفنی و میانہ آن	۲۷
نبض حمی عفنی دموی	۲۷	نبض حمی سونوخس	۱۱و۳۷	نبض حمی مطبقہ	۲۸و۵۷
نبض حمی صفراوی	۲۲	نبض غب خالصہ در اول نوبت	۳۶	نبض حمی بلغمی	[illegible]
نبض حمی ربع	۳۹و۵۹و۶۸	نبض ابتداے نوبت حمی ربع	۳۳	نبض ربع دموی	۶۰

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
نبض ربع صفراوے	۳۱	نبض ربع بلغمے	۳۳	نبض ربع سوداوے	۲۹
نبض حمے دق	۵۵	نبض ذبول	۶۷	نبض دق الشیخوخۃ	۱۸
		اقسام نبض بحران			
نبض مطلق بحران	۲۰	نبض بحران اسہالی وقیئی ورعافی	۱۷	نبض بحران عرقی	۷
		اقسام نبض اورام وبثور			
نبض ابتدائے ورم گرم	۴۸	نبض اورام حار	۳۱ و ۳۲	نبض اورام حار ظاہری	۲۸
نبض اورام باردہ	۳۲	نبض اورام بلغمی	۵۹	نبض اورام سوداوے	۱۹
نبض اورام صلبہ	۲۹	نبض نارفارسے	۵		
		اقسام نبض امراض جلد			
نبض جذام	۳۶	نبض برص	۲۳		
		اقسام نبض سمومات			
نبض اکل سمومات ومخدرات	۱۵	نبض اکل کشتجات	۵		

از نتیجہ فکر جناب محمد اسحاق صاحب نادر دہلوی تلمیذ حضرت ابو المعظم نواب سراج الدین احمد خان صاحب سائل

شدہ چہ مطبوع نسخہ طب تو گوئی مصباح کوئی حکمت — خوشا کتابیکہ شد زمانہ رہین ایثار انتفاعش

چو نقطہائی عبارتش را ز شمس تعبیر کرد عالم — ز فرط حیرت مسیح خیران بشد بہ بیں اوج ارتفاعش

چو فکر تاریخ طبع کردم سروش غیبی بگفت نادر — خزینہ نبض طبع شد۔ این مسیحی تاریخ انطباعش

۶-۱۹ ۰۹